بازدید شد
۱۳۸۵
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۸۷۲۴۸
۱۲۶۲۵

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

هو

بذروه عرض ملازمان ذی شان ارفع اقدس اعلی برساند و اگر متفحص احوال
عرصه داشت [illegible] اتمام اتم اقل اقلین [illegible] اوراق اعصاب اشجار هیولانی باب باری آب زندگانی
این عدیم الکمال کسیر البال باشند لله الحمد حمدا کثیرا که اوراق اعصاب [illegible] و خزان
شاداب و انهار اعصاب و عروق اعضای حیوة بغزارت امتطار وجود ممتلی و سیراب است بحر
مغبری که در تضاعیف اوان باصفرار آن کوشد یا حرارت مختلسی که در هوا حرز زمان بازو را بران جوشد بحدی که در
از صرصر مهلک حرمان و تب محرقه افراق و هجران از اسباب سعادت تو مان نمی‌ماند بحدی که در
تدور فلک اقتباس و استجلال از مخادات آن مرجع و مآل هنوز بحر حضیض هلال ضعیفی
بعید از غدو و آصال در فلک اعظم حضرت آن مرجع و مآل چرا که وضع را میل
نشده بعلت ذئاب رتبه و سستی طالع روی بمحاق نهاد چرا که وضع را میل قضیه یا
و شریف را هوای اوج می‌باشد و چون بیان آن داهیه عظیمه و تبیان آن کل
الیه محال و قلم دو زبان و مداد دیما جریان از انشراح مقال ناتوان و کال
بود لهذا عیان اطناب را بجهت احتراز از ملال ذی مال بتبیان الحاز معطوف
ساخته باین الفال پرداخت کوتاه نمودم سخن خویش
از آن سو کازرده دل آزرده کند انجمن را
و هر چند که نظر بعدم امکان
تعدد واجب
این

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
خیر خلقه محمد واله اجمعین ولعنة الله علی
اعدائهم الی یوم الدین بعد بدان
که این چند کلمه ایست در باب قواعد اهل
علم صنعت مثل تلیینات ومحلولات ومعقودات
وترکیب از نباتات وحیوانات وجمادات
مرکبا ومفردا ودر باب ترکیب یواقیت
وجواهر وامثال اینها باب اول در محلولات
بگیر فضه وپاره کن ودر بوته نه وبسوز تا خاکستر شود
پس انرا بسای چون کحل پس در زبل حل کن وبگیر زاج
کفش گران وملح وزیبق برابر ودر میان دو قدح بنه
ووصل کن استوار پس انرا یکشبانروزی آتش
کن تا محرق شود پس اورا مانند قمر حل کن که زود
تر از قمر حل شود پس هر دو محلول را بهم در آمیز برابر
پس صفائح نحاس گرم ساز ودر حل وملح طرح کن
وملح بروی بپاش پنج بار یا شش بار همچنین میکن تا منقی

کرد

باب اول

کذا
محل

کرد پس صفائح را گرم میکن ودر این ابها می افکن
مکرر تا درون وبیرون او سفید گردد حل قلعی
جابر بن حیان رحمه الله گوید بگیر قلعی وطرح کن
بروی اب زرنیخ محلول وسحق کن باب شب
محلول پس دفن کن در زبل تربیست روز
که حل شود بفرمان قادر مختار نوع دیگر از قوله
بگیر قلعی واب کن پس از آتش فرو گیر وبروی
افکن مثل ثلث او زیبق که اورا مانند شکر
گرداند پس سحق کن اورا نیکو ودر اناء قوارير
کن پس بریز بروی اب شب انمقدار که
اورا بپوشاند ومثل عشر او از بورق
معجون مدقوق بوی در آمیز پس سر اناء محکم
کن ودر زبل دفن کن یکماه که حل شود و
اب گردد باذن الله تعالی حل سرب جابر را گوید
بگیر یکرطل عسل نیک که در وی موم نباشد
واورا در سه وقیه شب در آمیز وتحلیل کن پس
تصعید کن پس بگیر انچه بچکد پس بگیر

حل قلعی

نوع دیگر

حل سرب

سنجاله سرب و در پیمانه زجاج کن پس بریز بروی آن
اب مقطران مقدار کر او لا بپوشاند پس چهارده روز
یا بیست روز در افتاب بنه و هر روز تحریک میکن
تا حل شود و اب کر در باذن الله تعالی نوعی دیگر بگیر سرب بر
صفت سحق کن پس با ربع او نوشادر سحق کن پس دفن کن
منحل شود انشاء الله تعالی ملاقفا جا بر گوید بگیر
نوشادر و در قاروره کن تا مقدار ثلث قاروره پس بریز اب
در طنجیر یادر مرحل کن و قاروره در میان اب نرتا کردن پس
پس کر قاروره محلم کن و اتش در زیر طنجیر برافروز تا حل
شود و چنین باشد چون نوشادر در قصب کنی و قصب را
در طنجیر در اب ظهر و اتش برافروز زیر برافروخت
سخت کر نوشادر در میان قصب اب کرد نوعی دیگر و شش
تر از این بگیر نوشادر و سحق کن نیکو پس بگیر از زنی
فارسی یکسر او لا بیند و تا مقدار ثلث سر نوشادر بروز
در روز پس کوزن محلم کن و در دیگ که در و اب بوده
بر سیمان در اویز چنانکه سر او در اب فرو نرود و
پس اتش در زیر دیگ برافروز تا ساعت بگذارد تا بجوشد

پس بیرون ار کر اب صاف شده باشد بر کر دیگر بار بر کر نیکو
نوعی دیگر بگیر نوشادر دو مثقال سبز کن و بقدر یک گز حرف کن و در
دوری نه در جای نمناک دفن کن اتی صاف کرد انشاء الله تعالی
نوعی دیگر بگیر کن و تا لا و انچه در زیر بود از دانه و کوشت جمله
بیرون کن و زیر کند و قدحی سرشقاف همه حل شود و رفته
بگذار تا بماند کر هر وقت حاجت بکار اری نوعی دیگر در حل
نوشادر بگیرده مثقال نوشادر او را با بیاض البیض یک بیضه
عجین کن پس در قاروره مطین کن و بیست بیکروز در زبل دفن
کن و بیست روز زبل تازه میکن تا حل کرد و اگر نشود در زبل ده
میکن تا حل شود اما باید که سر قاروره محکم بسته باشد حل کبریت
بگیر مطلق از کبریت اصفر و زرنیخ بکوب و صد و یک کن و چهار
بیضه بروی افکن و باور نیک سحق کن و در قاروره کن
و سرش استوار کن و در زبل نه هفته پس بیرون ار و
بیضه بیاض در وی افکن و سحق کن باز بنا در قاروره
فرو کن و هفت روز دیگر در زبل نه پس بیرون ار و بیاض دو
بیضه در وی افکن و سحق کن باز هفت روز در زبل نه پس
بیرون ار ابر باشد صاف بقدرة الله تعالی نوعی دیگر جابر

کوبید بکبر بریت ولحق کن و در دیگ کن پس بورق ارمنی را دو
بار باب شیرین فرو برد روز در افتاب بنه پس بر کیر
افکن و طبخ کن پس در مثانه گاو بندو مثانه را در قندیل
بیاویزند و قندیل را بیاویزد در سر حل کر بنه او اب
باشد بر وجهی کر اب بقندیل نرسد پس سر مرحل محکم
کن پس آتش بر افروز چندانکه اب خشک شود پس کر مرحل
بر گشای و نظر کن انچه در قندیل فرود امده باشد دیگر
بمرحل بار بر و عمل اعاده کن تا مجموع نازل شود و از مثانه
بقندیل کر اب صاف باشد بقدرة الله تعالی نور دیگر بکیر کالی اب
تا رسیده یعنی کلس نولاد دو طرف و از کبریت جزو کبریت بخش
کن امر دو را باهم و در کاروه کن و بریز اب چندانکه او را
اب بپوشاند پس سر پوش محکم کن و تطیین کن و خشک ساز
پس اتش قوی بر افروز تا دو ساعت و سر جنبان تا مخلوط
کردد پس فرو کیر از اتش و صاف کن او را کر اب کریه
مانند خون بیرون اید بقدرة الله تعالی حل اوند نیجم بکیر هر کدام
کر خواهی و بریز بر وی بر مثل اولین اطلیت پس
طبخ کن او را در دیگ چندانکه بین بتمامی خشک شود پس

لحق

سحق کن بر صد درجه باشت او از نفاوون و بریز بر وی خل خمر
مصعد در افتاب بنه تا یکماه پس جدا کن خل را از وی و
او را در جام زجاج کن و درش را محکم کن و منکبه ترکیب کن
بروی و بنمد پاره بپوشان و هر سه روز زبل تحدیر بکن
تا چهارده روز کر چون اب جاری کردد بقدرة الله تعالی
حل نوزدهم بکیر توتیا انقدر کر خواهی و بنیک بسا پس در کوره
کن و بریز بروی اب کرم انقدر کر او را بپوشاند و دو پاره
پس بکماه در سایه بنه و کر بریز یادت اب محتاج باشد
هر ده روز زیاده میکن پس رقیه کن و درش محکم کن
و در زبل دفن کن تا مدة چهارده روز کر مغل کردد ان شاء الله
تعالی حل بیستم بکیر صفاح حدید کر بغایت تنک باشد و کرم کن
واب کن او را در میان شش یمانی مسحوق و بکذار
کر خنک شود پس بردار بروی خل خمر نیک و ترشی انقدر
کر بپوشاند او را پس در افتاب کرم بنه یاد یزد اکر ستان
باشد چهار روز در زبل دفن کن و هر روز تبدیل بقدید
زبل میکن و تحریک میکن کر بلرزد اب حدید سرد شد نور
دیکر بکیر براده ابنست یعنی اهن نرم و هفت رود در ماست

حل نوزدهم

حل بیستم

نور دیکر

حل بیست و یکم

نور دیکر

بر شاب چنانکه پس مصلا و بالکن و باهر طرف از او یک دو قیراط در
محوق ظم کن دیر دو ولا بهم بحق کن نرم پس در شانه
کاون نه و در حمام فراویزان کن تا انکاه کراب کردد ان شاء الله
تعالی **نوع دیکر** براده اهن و انزاب بشوی و نمک پس
دراب ترنج بسرکن و در قدح ریز و سر قدح دیکر پیچیده
شانزده روز بکذار پس اب صافی از وی صاف کن و
جدا کن و بکذار تا خشک شود پس بکیر ترنج سبز و ازا
دو نیم کن و براده در میان وی نه و هر دو نیم ترنج را چنان
استوار کن و پنج روز در افتاب بنه پس براده را
برون ار و خشک ساز و بر صلایه نیک بسای تا نرم
کردد پس بکیر پاره بروزن یک درم و انرا بر قدح شیشه
و براده بروزن نه و پاره بروزن نیز بر سر در سر نه و در
زبل دفن کن تا بیست و پنج روز پس بیرون ار کر
الی الحمر باشد و ابو عبد الله کفت این عمل کرده و فرمود
کر این اب را تصعید کنند و دیبق را باوی عقد کن
و باشی نرم نرم کر اکنز و عقد کنز منعقد شود و مجنون
فضه کردد و این ماء الحدید فعل اصفر و ابیض دارد

حل مس بکیر براده سی و شش جزو و سیم تنج یکجزو و نطرون
مثل او و نوشادر دو جزو و شب یکجزو و این جمله بر صلایه نرم کن
و بحق کن و بیار در مخم خانه و بر بر و حل کن تر معقد شود بغیر
کا طین و نر بریک اتش نرم کن تا خشک شود و زرد کردد
پس بر قارورده کن و سرش استوار کن با خمیر کر شیشه محل
حمر باشد تا بکردن قارورده و قارورده بر سر قدح مطین کن
کر مثل او باشد و موضع وصل محکم ساز نخستین پس در زبل
تردفن کن یکماه و بهر سه روز تجدید میکن زبل را پس
بیرون ار کر ابسرشده باشد بلون نحاس در زیر و زبر و بالای
او اب غمز ایستاده باشد بیضه پس صاف کن او را
از اب غمز و بکار بر حل النحاس الاحمر الی ابیض الی اصفر
کر خواهی و بحق کن با مقدار ربع او نوشادر و تسقیر کن
ماء القراح پس پنج روز دفن کن کر بیرون اید چنانکه خاکر
نوخاسته شود ان شاء الله تعالی **حل طلق** در کتاب سر الصناعه
اورده است انچه بهترین طرق است در حل طلق و ان
اینست کر بکیر طلق خوب کر افتاب بدو نرسیده باشد
و او را حلبه کن و تخفیف کن و بهر یک وقیه از دو توتیه

اب ترنج مصفا هم کن و یکوقیه از سیر مقشر ریزه کرده و یک قیه
از سرشار در بیکانس کرنرم مسحوق شده باشد و ربع وقیه
از حلیت مدقوق و از شب یمانی نود درم پس این مجموعه را با صاف
اب ترنج بشویش و بعد از ان از اصفهان مثل خود
پس بکیر قارورة و دو اوقیه از حامض اقرتا بعد از ان
که صاف کرده باشی بخرقه دروی ریز پس صبوب بعمل
در قارورة کن چنانکه نصف قارورة پر کردد پس سر قارورة
محکم کن و در رمل اسب که تو باشد دفن کن و در رمل اسپ
بروی ریز و سه روز رمل تجدید میکن تا چهل روز
رها کن که منحل کردد ان شاء الله تعالی و الله چون خواهی که بدانی
کراز این باب اچه بکار اید کدام بود و اچه بکار نیاید کدام
باغ بکیر قارورة در برابر افتاب و روشنائی که بر بیرون
دروی بدید اید بعضی بالا تر از بعضی بر ترتیب طبقات
پس انکه در بالا ترین همه باشد لون او سفید بوده باشد و
او صالح کیمیا باشد و دفع ضرر از اتش کند و اچه
در میان باشد لون او سبز بوده باشد و او کتابلا
شاید بر اچه بصل باشد دروی هیچ نبود بباید ریخت

این است اجود ابواب نوعی دیکر بکیر از طلق جزوی دورن
ان نفط و مثل او اهکراب نارسیده این همه در کوزه کن
و بدان کوزه را نیزه محکم کن و در زیر نابزه چیزی سه تا اب
طلق از دو بجکد دران چیز انکه اتش کن و بعد از چند
از نابزه بر مثال سیما چکیدن کیرد و چون تمام بجکد بردار
و بکار بر که عمل مرداریدو غیر ان بکار اید نوعی دیکر
بکیر یکجز طلق و یکجز و نیم سه و نوشادر بوته کن و بعد از
بروی تا یکدانک از دسته اندر ریز و چون از این بر بیوی
افکنی منعقد کردد و سیم شود و اکر بر صاف افکنی
سیم کردد بقدرة الله تعالی نوعی دیکر بکیر برنج و طبخ کن لولا
باخل حامض دیبا یاماست ترش تا انکاه که مهرا شود
اما باید که خل یاماست بقدر چهار انکشت بالای
طلق باشد پس بکذار تا سرد شود پس صاف کن اولا
از ثقل و چهل روز در افتاب رها کن کرانی شود
که بهر چیز که برسد اولا بسوزاند پس بکیر از این
اب و بر طلق مطلوب افکن کر فی الحال حل شود و
اب کردد و چون حل کشت بردار و در قارورة انبیق بعد کن

تا از بیخ کند و طلق محلول در وی بماند مانند زیبق محلول
پس بردارد و بیکبر و از این بر هفتاد جزو زیبق افکن
منعقد گردد فی الحال مجرب شود و چون این مجرب را خواهید
کنی به بعضر لبنات در بحث مطرقه استداد بدید
آرد نوشادر دیگر بیکبر طلق و یکشبانروز در خل رها کن پس
بیرون آرد و در حرقه صعب بنه و بیابان که نیکو بیرون
آید و این از همه آسان تر باشد صعب طلق بیکبر طلق و آفتاب
کن در حرقه صعیق بند پس بیکبر بول الصبیان و
در طشت کن پس طلق مربوط را در وی افکن و
در آفتاب بحق کن بحق نیک پس بمال مالیدن
نیک قاتل او از حرقه بیرون آید پس صاف کن
در حرقه دیگر بند و عمل اعاده کن همچنین تا بار
عمل کن که مانند ارد نفیذ بیرون آید نوشادر بیکبر از طلق
آنچه خواهی او را باب شمس نیک پس بشکن و در
حرقه بند بزرگ و با او ربع او از سنگ آن فرما
بشکن و پاک بشوی و در حرقه بند پس بر زاب
آب قلع کم کن در طشت بزرگ و حرقه طلق مدقوق

نوشادر دیگر
صعیق کنا
حل طلق
نوشادر دیگر

هر دو ان فرو بر یکف دست بنه عمل تا طلق تمام بیرون
آید منجاب خلد باشد مانند شیر و چون خنک شد
دیگر آب قلع کم در طشت دیگر بریز و طلق با حرقه
در وی کن همچنانی میکن تا تمام نازل شود و
منجاب کرد در زیر بنشیند و آب صاف کرد پس
از اندک اندک صاف کن و جدا کن پس طلق
در آفتاب خشک کن که نیکو بیرون آید این است
طلق محلوب ما اسان تر بعلی حل طلق و دیگر اجناس
بیکبر نوشادر در وزن هر الصبیان پس بیکبر طلق با این هر دو
بحق کن و در قارورة کن و در رمل دفن کن یکهفته
یا دو هفته یا سه هفته تا آب کرد و اگر اجناس و اعمال
دیگر خواهی که حل کنی از انا نوشادر در وزن هر الصبیان
کن با قدری آب و در رمل نه هفت روز که حل کرد
و آب شود بقدرة الله تعالی حل جمیع اجناس بیکبر نوشادر در صعد
دو جزو زرنیخ اصفر مصعد زیبق مصعد یکجزو
و این همه بحق کن و با هم درامیز و در رمل دفن کن
تا مدت بیست و یکروز حل شود پس چون آب

حل طلق
اجناس حل جمیع
دو جزو
بلغ

گرد بگیر از وزن دو جزو و از طلق سکاسل یکجزو پس بکن در زیل
تا حل شود و اب کرد و چنان دان که این اب را بر ما جسد
تر یقلیس حل کرده و بکاس مذکور اندر طلق را در ان حل کن
و در قارورهٔ کنز و در تون حمام دفن کن تا مکاس شود و ما
نیاید که خشک کند او را حل ملح بگیر نمک کرد بیز کنند و بگذار تا
در دیگ رقالین نوشته یه کن پس کرش استوار کن و در آتش
دان کوره کران نه پس بیرون آر و حل کن در زیل کرد بیز تا
حل کرده و حکماء این مکاس را مکاس الذهب خوانند و این در
تسقیه قلی و زرنیخها اید و در بار جن کرده جیر
کرحل کرده باشند در وی طرح کنند و این قوی زرد و تا یسه
نوزدیگر بگیر ملح درامیز باخل مقعد و در قارورده کن و سرش محکم
بار پس در موضع نمناک دفن کن که منحل گردد ان شاء الله تعالی
حل زاج بگیر زاج و بگلوب نیک و از خل تسقیه کن پس در قارورده
کن و در زیل دفن کن که در سه روز حل شود و اب کرد
و اگر خواهی بیک کن و بگیر قمع زجاجی و بر سر او قدری خرد
زجاج پس بگیر زاج کرفس و در بر نما کن و در دهن قمع ریز
بر بگیر قلیه کرفس تازه و در بر او بگیر کرفس بود پس بگیر

حل ملح

نوزدیگر

حل زاج

نمک و زرکن و بر زیر ۱۱۵ لوی بنه اما حذر کن تا باد بدو
نرسد که بتباه کند پس نیک در پوش و بنه تا ده یوم یا کمتر که
منحل شود و اسرسبز کرد و این را در ظل زهب استعمال کنند
و اگر خواهی در کوزه کن و سرش بطین حکمت استوار کن و در
کوزه کوزه کران بنه و بیار در تنور پس بیرون آر و بگذار در
نوزدیگر بگیر زاج و نمک هر دو را باهم بحق کن پس رها کن
که رصاص بیرون آید حل مرقشیثا بگیر مرقشیثا زهبانی جابر کوبیده بگیر
مرقشیثا زهبانی او را قطعه قطعه کن و در حل جامع
افکن و بتشب رها کن پس با مداد بیرون آر که زرد و رخشنده
باشد پس او را از خرقه بگذران تا طلا از وی بیرون رود
و همچنان کار کرد پس در قارورده کن و بر ظل از او منقال از
فیروزج مسحوق افکن پس سر قارورده محکم کن و در موضع
نمناک دفن کن تا چهل روز که منحل شود ان شاء الله تعالی
و اگر در ناخ اب نهی هم شاید نوزدیگر بگیر مرقشیثا و مثل
او روغن کتان و هم چندان نقط بکند و هم چندان وزن
مجموع بول صبیان پس این جمله را در کوزه کن و بر آتش
انگشت بنه و بدم تا چنان شود که اب لعل پس فرا حل

نوزدیگر

زیر و

نمک

کمرا

ورود باید قرار فتنی تازه

نبفشارو بردار و بنهد در کار کن نبید ابید و اگر جوزی
اهلیله بروی افکنی بهتر اید اما نگاه باید داشت
زود و گر فتی تا سزن نکرد و اگر بگیر دهر چه زود ور باشد
بسوزد ناچیز کرد حل مغنا بگیر مغیسا و یاب نمکسز
هفت روز دستی کن خشک کن پس در کوزه یکشبانروز
نشو یه کن باشی قوی پس سحق کن بیرون کن و
سحق کن دیگر بار پس یاب جوشی بشوی و خشک دار
پس دو دار بر رطلی از و بگیر و حل زرنیخ اصفر وادویه
نطرون و این همه را سه روز سحق میکن باحل معصد
پس خشک کن و باشی قوی یکشبانروز نشو یه کن
پس مرهم حل در او بریز که منحل کردد ان شاء الله تعم حل
شاد اب بگیر از نوشادر اینچ زنگبن تربوه نعناعیت
و سایل بسیار بایند پس انزاخر دساز بهندی ارتجو
و دو کوزه کن پس بر بز بر و بر بول صبیان، نقد
کر بپوشانند و بنهد در افتاب هفت روز پس بردار
بر تابه بنه و انش در تحت او بر افروز و خل خمر
بر و بر بیفشان بار بار پس در قرعه بکن از نحاس

بازر حدید یا از زجاج که مطین بوده بطین حکمت
پس به بنه بر زدی افشی غطه بر او در کرا ب
سرخ نازل کرد ان شاء الله تعم و حل آتشکی نیز بهمین
دستور باشد والله اعلم حل و نیز بگیر برنک و نید بکوب
پس بریز بر وی خل خمر حاذق و بیست روز را فتاب
بنه تا خل مانند مداد کردد پس بر صلایه افکن و خل
میریز و ربع برنک شب بر وی افکن و تحق کن کی
در قاروره کن و برش عکر کنی و چهار روز در زیل دفن
کن پس بیرون ار که سیاه منحل شده باشد پس تصعید
کن باشی نرم در قرع که او اب سنب مصعد کردد پس
برنک مصعد شو داب بنهند باشد بقدرة الله تعم حل
بگیر بیاض البیض انقدر که خواهی پس بیفکن بهر
رطلی از او یکوقیه از نوشادر رود فی کن که منحل
کردد ان شاء الله تعم بگیر کلس قشر بکوقیه و نیم و از ماء بیاض البیض
مصعد بگیر حل پس این همه را در شیشه کن و برش
عکر کن و هفت روز در زیل دفن کن که منحل شود
پس صاف کن و نکهدار در وقت بکار اید و بکار بر

حل زنجفر

انشاالله تعالی حل زنجفر بگیر زنجفر بمانن واورا در
خنادق انبیق نه بانصف فرزن او ازماء زیبق
محلول پس انبیق الابر قرنیا و موقع حل الابتوتیا
وحبس محکم کن پس باشی نار تصعید کن
پس زنجفر حل شود وباء زیبق مصعد گردد
چون مصعد شود هر دو را باهم مخلوط کن گر زنجفر تا نهم
حزن فزود اید حل صدف بگیر اب ترب وسا ایجا مخلوط کرده
باید که هر دو مصفا باشد بیفکن نهرس درم از این
دو اب در صدف مصطکی مسحوق و در شیشه کن ویکنب
رها کن که منحل شود پس ورزد یکر صاف کن او را
وبر صدف مدفوق ریز گر چون نمیس نرم گردد بقدرة
الله تعالی حل لولو بگیر لولو نوشادر وشب سحق کن
تا چون کحل شود پس بریز در شیشه وبروی افکن دو
دانق شیر زرق ومثل او بونشادر وبریز بروی
ترشی مروق ترنج وبسه در جای تاربد وضمان
کن که گرد وغبار بوی نرسد پس بگذار گر تا
چون نمیر نرم شود انشاالله تعالی حل بلور

بگیر

بگیر وحق کن واز سر بگذاران وبگذار پس مسح طعام بگیر و
وشکار بگیر دو بوده زگران دو جزء اول بوده را
باب درامیز در کوزه کن وگر کوزه باگل حکمت استوار
کن ودر کوره نه وبتاب پس بیرون آر وبا نمک وشکار
بسای بسار پس در شعر پیز وقدری معجبه کن چنانکه
در حل جدید گفته شد ویکهفته در زبل دفن کن ابی شود باغیر
بوده از ان بلور مسحوق را در قاروره کن واین اب بروی
ریز وبهم درامیز پس بگذار تا خشک شود بعد از ان در انبوه
کوزه گران بر دیا تنور چون نه بیرون آر بهمان عمل اعاده کن
گر با نمک وبوره کردی تا حل کرد وابی شود دلیند گویر که تا
درخشان است او واین دره روز حل شود انشاالله تعالی

نوع دیگر ابوعبدالله فرموده که اگر خواهی که بلور حل کنی بی
انکه بدو چیز دیگر ضم کنی پس اتش را فزون دهی بلور را مقدار
یکسر از اتش دور بدار چندانکه گرم شود وچون گرم شد بگذار
تا سرد شود پس گر بار دیگر بدار گرم شود پس دور دار تا
سرد شود همچنین مکرر میکن تا انگاه که بگذارد وچون
گداخته بیابی کرده تا هر چه خواهی بسازد واگر خواهی

بعد

نوع دیگر

در کوزه ابکینه کن بکذار ابو عبد الله کوید که شخصی این تدبیر بکرد
او معروف بود بلورکر و از دوی قدحی ساخت و بهقا
مشکه بفروخت مثل ما ابیض ده بکیر بیاض ده سفیده دو درم
ابکینه کن و چهار درم میع قلع و دو درم نوشادر و چهار درم
شب و نیم درم کلس بیض بروی افکن و در قبه کن و بر او
استوار کن بانمد و بیست روز دیکر بکذار تا چون
اب بحر سبز رنکی کردد پس در قرع ریز و تقطیر کن باتش ترم
و بکذار تا اب بر زمین چکد دو ساعت مرجنبان تا چون
به بینی کراب فرو نشست پس قبه کن در زیر او بنه تا اب
در وی چکد این بود اب بیض محلول و چون خواهی کر صفرة
البیض حل کنی حقره بکن و سرکین تر در وی کن و موضع
قرع بکذار پس بکیر صفرة البیض را در حالتی کر کرم باشد و
ریزه ریزه کن در قرع و قرع را در حفره نه بکذار تا بزمین کرم
بروی ریز و تازه میکن تا انکاه کر حل کردد و این بود ماء
صفرة البیض ر ماء بکیر صفرة البیض یعنی زرد وی
و بر هم زن تا اب کردد پس طلا کن او را بر شب پاکیزه
و در برابر مر آفتاب بنه در وقت کرم پیشین در ساعة

دهن

او
صفرته
البیض
مثل ماء

دهن البیض

دهن میشود در سایل کر در بقدرة الله تعم
اصیاد مصادکنیم از عقد عبد کر عمل از وی است در بقدر
بیشتر بکار ار الخذ بهوی ر صاحبی است و باید کر ر صاحبی انقدر باشد
کرار سوضح و صل بکند ر دوایی شهور است عقد بکیر زیبق
و حق کن او را با غل مقعد و میع یکروز تا شب و ساعت
بساعت غل و میع بروی بپیاش و بعد ازان بیفکن بروی شب
مثل وی حق کن پس در قدح زجاج کن و قدحرا در دیکی از
سنک پر باشد بنه و کرد اکرد دیکر اطراف خاکستر بر کن پس بر
ریز خفی کر در وی زجاج مسحوق و شب مقطر با التویه ریخته
باشی پس سه روز در شب باش تزم او را ضبط کن و هر چند کر غل
نقصان یابد زیاده میکن پس برون آر کر سنکو منعقد
شده باشد پس چند بار بیکو سبکه کن کر در خوبی و صلابت
زیاده کردد و چون مثل وی قضیه بروی حل کن هر آینه در حال
قائم کردد و بنکو برون اید مؤلف بکیر زیبق انقدر کر صواب
داوی را بخورد ابشان تا چند ساعت تا سیاه شود پس بیامیز
با وی غل و بنمد تا زود بیرون آید پس در زمین حفره
بکن و خاکستر سفید پخته در وی کن و از روغن زیت

مقدار زیبق
سوزد دیکر

کند
مقدار

در قدر او
داعیا
و مقدار
کر ایشان
و قدر زیبق
کر غل از
و در است
و قلیه او
بدیکر
بنکا رابد

چرب میکن تا تمام چرب شود پس خاکستر سفید بیخته بروی
بپاش تنک نه غلیظ پس اسرب را یا ارزیز را بگداز و بر
وی ریزان مقدار که وی را بپوشاند و سطبری یک انگشت باشد
منعقد گردد اما تیره رنگ پس دیگر بار بگداز و بروی ریز
تا تمام منعقد شود اما انچه با اسرب منعقد شود در عمل
در آید و انچه با ارزیز منعقد شود در عمل بیاض در آید و بهتر
از این ان باشد که به بدل خاکستر مارقشیشا سفید سوده
بروی پاشی و ارزیز بروی ریزی اگر مراد تو بیاض
باشد اما اگر مراد تو حمرة باشد مرقشیشا ذهبی بروی
پاشی و اسرب بروی ریزی و جهت دیگر ان است که از جهت بیاض
شب مقلو بروی پاشی و از جهت حمره کبریت اصفر نوع
دیگر بگیر حنظل رطب و اب او بگیر و مثل او اب سیر و
باین هر دو زیبق را طبخ کن در قدری تا مثل حجر گردد
پس او را بخل اترج باز بر تا برون اید چنانکه خواطر
خواهد و چنین گمان برم که ماء حنظل پسندیده
باشد نوع دیگر بگیر کبریت اصفر و سحق کن پس او را بارها بیاض
البیض عجین کن عجن سخت و در افتاب بنه و در سفال جامه

نوع دیگر

نوع دیگر

دراز

دراز کردن باریک نیک سخت در اکن پس با چوبی میان عجن
سوراخ کن و ان سوراخ را از زیبق پر کن پس بگیر کبریت اصفر
و با بیاض البیض عجین کن و سر سوراخ را بدان ببند و
حوالی ان را بطین و شعر و نمک بگیر و یکشب در تنور
گرم بنه روز دیگر او را نقره یابی باذن الله تعالی و این
عمل ابو المضا است نوع دیگر بگیر وزن بیست درم زیبق
غبیط وی درم کبریت اصفر و سحق کن اول کبریت را
تنها پس بگیر بورق و نوشادر و تنکار از هر یک درهم
و ثلث درهم و از زبد البحر پنج درهم سحق کن این مجموع
را با هم پس بگیر قاروره واسع الراس و الاسفل و فرش
کن در ته او پاره از کبریت و نصب علیه الزیبق و
بیفکن بر وی زیبق این مجموع مسحوق را ~~پس بیفکن~~
~~زیبق این مجموع مسحوق را~~ پس بیفکن بر انها بقیه
کبریت را پس قاروره را در دیگ بنه که در وی خاکستر
باشد و اتش نرم در تحت او بر افروز بقصب تا انگاه
که کبریت بگدازد پس رها کن تا سوده شود پس بیرون
ار و سحق کن بعضی را ببعضی و دیگر بار بقاروره باز بر

نوع دیگر

و در تحت او آتش نرم برافروز ما نند اول پس بگذار تا سرد شود
بیرون آر و بحق کن و بار بگذار و همچنین هفت بار پس
روی افکن هفت درم روسیخ که همثل او از نوشادر کماخته
باشی و بحق نرم کن پس بگذار که نقره شیا بیرون آید
و زان هجده درم باشد پس بیفکن بروی اکسیر
و تحلیل او بدان بر و با بر که هجده درم فضه بیفزا بیرون
آید ان شاء الله تعم عقد بورق بگیر بورق و بحق کن و حوّ
حاجت بد و افتد او بدان بجوشان منعقد گردد پس بکار
بر و الله اعلم عقد کبریت بگیر کبریت ابیض و کبریت اصفر
و زرنیخ و سندروس جز و جز و هر یکی بر جدا گانه بکوب
و در بوته کن و بریز اندر بروی شمع و بدم تا بگداز
پس بردار و بریز بر سنگ تا محترق و همچنین عمل
میکن تا کون او صافی شود و این عمل کبریت احمر
عمل زیبق بگیر زیبق و زرنیخ و هر دو را بحق کن و
در جام ابکینه فراخ کن پس بگیر قدر رسفالین و
در تنگ قدر کبریت بگستر و جام را در قدر معلق
بیاویز چنانکه ابکینه با کبریت نرسد پس سر دیگ

محکم کن تا دود بیرون نزود پس بگروزانش بغایت نرم کنی
تا سوخته نشود پیش از زیبق و دو دکند و در زیبق در خورده
همچنین یکبار یا دو بار عمل میکن تا تمام گردد نوع دیگر بگیر
و بکوب نیک نرم و در انون در اروز براو آتش برافروز
تا بیرون آید آب در زجاجه پس سه روز بگذار تا زیبق
شود پس بگیر انگشت و بحق کن با وی زیبق را تا وی
او بگیرد پس کن با فرقه تا زیبق از اون بیرون آید پس
در قارورهٔ باطلق و خرد کن و از زرنیخ آنچه در ابیق یافته
سنده باشد بگیر ان و عجن کن با ماء بیاض ابیض اصفر
و در روس قمر کن پس مثل ربع زیبق بگیر از طلق و خرد
کن پس با زیبق در زجاجه کن و سرش محکم با ماء استوار
کن تا زیبق نگریزد پس در آتش رمل دفن کن چهار روز
تا بگداز ردّ و الله اعلم باب در تلیین اشیاء صلب و تلیین
اجساد و تلیین قمر بگیر از صدف خرد کرده و حل قمر مضعف
بدین عمل ساده این جمله در ابکینه کن و باید لبن امعز
و حل اتمقدار با ندکی ان را بپوشاند پس پنج روز رها
کن پس بر دار آنچه خشک بود از شمس و قمر گرم شود و بشکند

باب در تلیین اشیاء صلب و تلیین اجساد و تلیین قمر

تلیین شمس بازهر و قمر اکیر مرد دهنیج و عقیق و بکو
تنکار و سر دو را بخشک بحق کن پس دو سه نکدار و با این
سلغه کن بار تا نرم شود **نوع دیگر** در این تا بکیر زنگ
اطبق و تو با ل اهن و برلاد و عاس عرق و زاجر کرمنی
از دی تصعید کرده با شر یکدرم و بیفکن بروی چیز
از تنکار و نطرون کوفته پس بجوشان تا منحل شود و
باید که هم را کوفته و بیخته باشی تا خوشتر در دور
نماند پس نگاه دار و ذهب را گر خشک و لطیف باشد
صداع کن در غایت نیکو پس این دارو را بروی طلا
کن و در بوته معا بکدار نیکو چون گداخت هم از این
دارو بروی طرح کند تا نیکو در خورد پس صافی و نیکو
کند داند و نرم کنند پس فرو ریز و در رطل پس گداخته
اماده کن گر هر چند بیشتر میگذاری نرم و نیکو
تر بیرون اید **تلیین قمر** بکیر فضه رطل و بیفکن حافر فرس
گرمه دقوق باشد نرم شود نیکو کرد د باذن الله تعم
نوع دیگر بکیر فضه رطل کرد روی اکسیر یا محلول یا ترکیب باشد
و بیفکن او را دو مثقال و شب و کبن مخلوط و ساعتی تا کنی

و سه بار طبخ کن پس بکیر بوته و اندرون او را بدهن
مجل چرب کن پس بکدار جسد را در وی که ما شد رضا
نرا کرد د ان شا الله تعا **تلیین کل اجساد** بکیر سه مثقال
گرمه بیش و نخالهٔ حافر فرس دیگر اندرا من بکوب و حل
کن و در امیز خانید و اطعام کن بدان ان جسد را که خواهی
از فضه و نحاس و غیر اینها چون او در تخت مطرقه شکسته
و خشک باشد و این اطعام دو بار یا سه بار تکرار کن
گرداند و تقویه کن و در تخت مطرقه بنیک جاری شود
نوع دیگر بر افکن معنا بر هر جسدی که خواهی و دم کن
که بر ساند و نرم گردد و براده شدن از وی ببرد و اگر
نوشادر بر افکنی مجموع نرم کند **تلیین شب** بکیر صد درم
شب مدبر و چهل درم نوشادر بنیک بس نوشادر را بدهن
واز وی بنوقها ساز پس بکدار شب را و اطعام کن
از این بنا دق او را در حال اذابه بمن بریز او را
در زیت یا در نفط کرزم گردد و صافی شود
تلیین رقشیا بکیر زیبق زیتون نارسیده کلو
کیر و بکوب با استخوان او و اب وی بکیر و در کوزه

کن پس بگیر یار قشیا ذهبا و کرکن در ابریز اب فرو برقام
و همچنین مکرر کن که سرکه کرد و در حقت مطرقه جاری شود
باذن الله تعم و همچنین بود تلیین اصفید رویه لغاه
والله اعلم تلیین فضه بگیر شب یمانی و ماز و بوریت نار
از هر یک جزوی و از کبریت اصفر نیم این جمله بسایند
بسای پس فضه در مغرفه افکن و این دارو بر وی افکن
پس بسیز بروی بول انسان بمقدار که او را بپوشاند و بجنبان
تا ریشا شود بر انچه تو میخواهی و برقمر افکن در روز
تا بجوشد پس در روز طرح کن و نگاه کن تا لون پذیرفته
باشد ان شاء الله تعالی تلوین قمر بگیر مرزنجوش از نوشادر
و مرزنجوش را بسایند بیفزایند و بحق کن هر یک را جدا کانه و
در قدحی کن و بریز بروی از اب سکم اندکی تا منحل گردد
و بمال بر انچه خواهی از فضه و غیر ان پس بنه تا
خشک شود پس بمال او را بجامه پاک و بپاشه و
امثال ان که نیکو گردد تلوین شمس بگیر از زنجفر اصفر
سر دم و مرزنجوش یازده درم و مثل او مرتک و مثل او شب
و مثل او زنجفر و مثل او را این جمله بکوبند پس بفرزه البیض

در ابریز و باشش نرا یکشب تشویه کن در قاروره مطین و
محل بفت بار مکرر ساز پس بیفکن در بصر از ین بر ده
درم شبه و یا نحاس افکن یا سند دهب بیرون اید
گرد ابریز صفت ابریز بگیر قار مطینی و بریز بروی
از بول انسان دو رطل و از نمک قشور بیض چهار
رطل و از ملح اندرانی پنج رطل پس بسوزند در تحت
او اتش برافروز تا انکه خشک شود و محرک دو بیند
خود قائم مقام نوشادر بود بقدرة الله تعالی نوشادر
نوشادر بگیر زنجفر و زنگار و سنگ بصر بوعیه را با اندک
بیخته ترکن و در زر مال و بخال کونه فقاع سوده
خشک کن و نیکو بمال کرسرخ گردد و یا در کدان بردن
اندازد و نمک سوبخل نیز یارکن و پوست در کنده و
مس سوخته اب زاج داده و اب ترنج داده بهم یار
کن با شنگرف براتش نه زر را و بپز و بگیر و نوشادر
و زنجفر نیز یار یا بید کردن هر دو بگیر زنجفر و زنگار بیخته
و زنگار و شنگرف و سرمه سرخ یا زنگار و سنگ
بصر سوده و قند و بول مردم در زر مال و یا در کواز رده

کذا
و نمک سوبخل

نوع دیگر

گرینگو بیرون اید **نوع دیگر** زنگار و نوشادر و کبریت و نمک کلوا این همه بسا و بزرسال پس باش پیز کن زرسرخ کرده و نمک و سنگو بهم بیرایید **باب در تبرزاد** و خواص بیاد بیار تا بر کراو بلاشوده دو اشی کوبند برابر او زنج بلور که تیکر کوبند و ربع او نوشادر پیکانی این هر سه را باهم صلابه کن و در قرع کند کرمعدنی باشد و انبیق بر سر او نهند انبیق بچکد کر اگر کارد فولاد در و فرو برند بگدازد و دست کارد در دست بماند و در ساعت بگدازد و پاس اتش معتدل کند شتاب دیگر پاس قرع سرخ شود انگه انبیق بر سر او نهند بچکد و چکیدن گیرد چون قرع سرخ شود انگاه بگذارند کر او د سفید همه بیرون بعد ازان انبیق استوار کند تا نیز اب بچکد بگذارند تا سرد شود و اگر ۳ توله نقره این اب بندازد ۱۸ توله نقره بیرون اید اما جدا کردن او دشوار است و هر کس را میسر نیست والله اعلم **نوع دیگر** بگیر نوشادر و باب بشوی مکرر پس سنگ کن با عسل و دهن بزر بحق سنگ پس در دیگ نه و اتش لایزر

تا نداوة او برود پس بیرون ار و بحق کن و حل و دهن بزر میز بهم کن دیگر با ریقه ربا زنه و همچنین عمل مکر میکن تا انگاه که چون یاقوت احمر گردد پس بیرون اد و بحق کن پس بیفکن ازوی بر نحاس یا بر شبه هر حاجت کر مثل ذهب بیرون اید **فسقطلین حکیم** **نوع دیگر** سرجز مغسا و یک مرد زنبیخ افسفر دیگر شادانج نرم این همه با خل خمر بحق کن سنگر کن دیگر با دهن بزر بحق کن و تشویه کن پس در هر از این بر پنج درم نحاس افکن کر مانند ذهب بیرون اید **لون زرد دیگر** نوشادر شانزده ماشه و زنگار بر ده بیست و نیم ماشه زنج دوازده ماشه نمک سندانی هشت ماشه نمک سیاه دو ماشه این همه شیر بحق کن بعد از ان دوازده تولچه کل سرخ در هاون انداز با این ادویه بهم سنگ بحق کن بعد از انکه چون غبار شده باشد دیگر اندازه کر فوایر و باب حل کن و زر در و افکن و بما و به اتش انگشت بتاب و باب سرد کن تیکر سنگین بود **نوع دیگر** گل زرد دو درم روسنج دو درم فقاح دو

والله اعلم **تلبینه** بگیر حسط و حریر و جوز این جمله را بدم آمیز و دقیقه را فکن و اب در وی ریز و رماد قصب فارسی با ایشان بیامیز پس فقه را در وی طبخ کن تا نرم شود والله اعلم **باب در ازالت و شیاف تقطیر و استرخا** و غسول و تلیخ و تحنیق و کیفیت افتن کرنج و تفیض و تقریب و این همه انشاء الله تعالی گفته شود بگیر زراوند و در بوته نرم بدم تا انگاه که مستحیل گردد چون امتزاج حاصل شد هلیله اصفر مسحوق چند بار اطلاع کن چون رصاص بیرون اید **نوع دیگر** بگیر زراوده عدیده و بدم تا چون بفید خود بگیر زبد البحر و زنجبیل هر دو مسحوق و برابر اطلاع کن و بدم نرم گردد چون رصاص بیرون اید ان شاء الله تعالی اما این جمله بعد از ازالت خشک باشند و اگر خواهی گرنرم سازی متحمل مطرقه گردد بگیر حلزون بر سر نه اسر و او را محق کن و بر انها اطلاع کن گرنرم گردند بقدرة الله تعالی و صدید وی را بفید روبه را چون بدین حلزون اطلاع کنی نرم گردند چنانکه باید و بدانکه حلزون گوش ماهی را گویند

و او را کهف گویند ناسند و این در یک باشد نه اب **نوع دیگر** بگیر زراوند عدیده و در بوته نرم و چون گداخته بهر طرف از ان سرو قیه مرتک ابیض و شب هر دو مسحوق یکسو در امیز گرصاص بیرون اید ان شاء الله تعالی **نوع دیگر** بگیر زراوده عدیده انقدر را خواهی و بیفکن بروی مقدار ربع وی زنجبیل اگر مسحوق و درهم امیز و در رصاص کن و صاف در طاس تمام بگیرد و یک مثقال گرنه پس بیرون اروزن کن پس سرب و زن او نظر دون بروی افکن و سنگ وزن او زیت بروی افکن و در بوطه بریوطه استرخا کن پس انچه فرو اید بگیر نگهدار پس نوشادر و زاج شامر بگیر و هر دو را نیک محق کن و بزیت الوده سازو بیند فها کنی و از اینجا دارو اطلاع کن تا بخورد پس مکرر بکند از گرد بسیار گداخته بریع شود و سفید گردد و نرم شود و در زیر قابک جاری گردد تر بود و مدة گداختن او چون مدة گداختن نقره بود **اذابه طلق** بگیر از شکر بروی و از تنکار مزور و از مرداسنج میفن مزور این جمله محق کن و بیفکن نرم

یا درم و نصف درهمی از این بر یک وقیه طلق محلوب پس نخست
بدم که بگدازد پس در لاطاریز که تمام بود **نوعی دیگر**
بگیر از طلق محلوب یک وقیه و در بوته افکن پس نیم درم
گل شقایق النعمان بر وی افکن و بدم پس بریز در هر قالب
که خواهی **اذابه دهنج** بگیر دهنج و بکوب و تر کن با
نطرون و بورق که در کوزه واسع ریخته باشی و چیزی
از تنکار بر وی بپاش اگر باشد پس در بوطه بر بوطه
استنزال کن و از بورق او را اطعام کن که بسرعت
نازل شود از وی نحاس پس بردار و در آنچه خواهی
بکار بر که نیک آید **اذابه لاجورد** بهترین وجهی در
اذابه او آن بود که بملح قلی مذاب بشود و در بوطه بر
بوطه استنزال کرده شود که نحاس احمر بیرون آید مانند
قرمز اما در وی خشکی بود پس جزوی از این بر صندوق
زرنیخ افکن و صبغ دهد او را صبغ احمر بیرون آید
در غایت خوبی و اگر حبه از این بر زجاج فرعونی
افکنی احمر بیرون آید مانند شقایق النعمان **اذابه
الحدید** بدانکه اذابه حدید بچهار چیز تواند بود

اول رصاص **دوم** زرنیخ **سیم** جسد مرقشیشا **چهارم** جسد
مغنیسا چون بیکی از این چهار مذاب کردی بعد از
آن بگدازد او را با زیت و نطرون چند بار تا آنگاه
که ابیض شود و در وی هیچ سواد نماند و در این وقت جسد
سفید گردد و اگر خواهی که از این مدبر اسفیداج سازی
بگیر او را باب و ملح سحق کن و بشوی و خشک کن و
در کوزه خزف مطین کن و در تنور تشویه نمای یک شب
پس بیرون آر دیگر باب و ملح سحق کن و تشویه نمای
و همچنین میکن تا آنگاه که اسفیداج گردد و چون
خواهی که این را تصعید کنی این مدبر را مسحوق
ساز و مثل او زاج خلط کن و مثل او شب و مثل
جمیع ملح و این جمله بهم در آمیز پس اثاث کن و باش
نرم یکشبانروز تصعید کن که ابیض بیرون آید
و اگر بهترین خواهی عمل اعاده کن و اعلی با اسفل
او رو تصعید کن ثانیا عجب نیکو بیرون آید ان شا
الله تعالی **اذابه توتیا** و اسرنج و زبد البحر و صدف
و اکلاس بگیر از اینها هر کدام که خواهی یک جزو و از

نوشادر یکجزو پس هر دو را در بوته نه و بگذار که نیک گداخته
گردد اما باید که چشم بیشتر بر جوش و گداختن نظر باشد
اذابهٔ ملح بگیر از ملح طرزد که اگرچه از غیر طرزد نیز شاید
اما آن بهتر باشد پس بگیر از وی ده درم و از زیدالبحر
دو درم پس در بوته نه درکوره نه دراز و نیک بدم
تا آنگاه که بگذارد و دائر گردد پس این ملح اذابه شده
احجار را از بلور و طلق و برقشیشا و آن جوهرها
و غیر اینها و چون آن خواهی بگیر از این احجار هر کدام
که خواهی و بیفکن بر ده درم از آن یکدرم از این
ملح که بگذارد و او را چون موم چنین گویند جعفر
حکماء که چون ملح را بارها بگذارند تا سفید گردد
پس طلق و نیشادر و روی در آرند که هر دو گذارنده
پس طلق کنند در هم از این بر طلق از رصاص قلعه گر
خالص روباهی بیرون آید انشاء الله تعالی **طریق تقطیر**
آن است که چون آن جزوی را که تقطیر خواهی
کردن در قرع نهی و انبیق را بر قرع سخت کنی و
موضع وصل را بخرقه که بخطمی و سریش آلوده باشد

محکم کنی و بگذاری که خشک شود پس بر مستوقد نهی و
مراد از قابله سازی و معنی قابله آن است که میزاب
انبیق را در موضعی نهی که آنچه بچکد و مقطر گردد در
آن موضع جمع آید و آن موضع را قابله خوانند
پس آتش کنی در زیر وی بر قدر حاجت بعضی چیزها
باشد که باید آتش بزرگ مقطر شود و بعضی چیزها را آتش
قوی باید تا مقطر شود و مقدار آتش تقطیر بتجربه
توان معلوم کردن و چون آتش کرده شود هر آینه
از قرع و انبیق ابر در قابله جمع گردد آن آب را مقطر
خوانند و این عمل را تقطیر گویند و اگر خواهی که چیزها را
برفق تقطیر کنی این قرع را در دیگی بنه بر خاکستر
و در زیر دیگ آتش کن تا بگرمی خاکستر آنچه مقطر
شود و اگر قرع را در دیگ بیاویزی بر خاکستر گرم
آب هم تقطیر حاصل آید و این نوع عملها بمعالجه
به باشد و زود دیر معلوم گردد **طریق تحقیق** بدانکه
معنی تحقیق خفه کردن باشد و چون چیزی را که
تصعید کرده باشند خواهند که تحقیق کنند عمل

زیبق و زرنیخ آن چیز را در گردن و گلوگاه قنینه خفه
کنند آن را تخنیق خوانند و اگر آن چیز اندک بود
در گلو بدان مطین کنند کفایت باشد و تخنیق حاصل
شود و این عمل را ترخیم نیز گویند و اگر از این جوهر
مراد باشد باید که با دهن تخنیق کرده شود و اگر جوهر مراد نباشد
بر دهن تخنیق باید کرد **و کیفیت عمل تخنیق** آن است که آن
چیز را که تخنیق خواهند کرد باید که در قنینه مطین کنند
و مروارید جناح ساخته باشند چنانکه در موضع گفته شود
ان شاء الله تعالی پس بر مستوقد ترکیب کنند و اگر در آن چیز
رطوبتی باشد و دهونتی بود پس باید که پشم پاره بر سر
وی نهند تا رطوبت بیرون رود و اگر نباشد بر قنینه
استوار کنند ~~تا رطوبت بیرون رود~~ و آتش کنند تا آن
چیز در گلوی قنینه جمع شود و تخنیق حاصل آید **استنزال**
بدانکه بعضی اجساد محتاج باستنزال باشد و طریق
این آن است که بن بوته را سوراخی کنند کوچک و او را
در ته بوته دیگر بوته نهند و موضع وصل را بطین
حکمت محکم سازند تا آن جسدی که در وی باشد چون بگدازد

بلغ

از آن سوراخ بیرون رود صافی و نیکو و آنچه وسخ و خبث
باشد در بالا بماند اما آن جسد در بوته بالایین بدشواری
گداز یابد و رنج رساند و این را بوطه بر بوطه گویند و
الله اعلم **استنزال مغنیسیا** بگیر قلی و تنکار و بوره زر
گران و نطرون از هر یک درمی و از کاورس کبوتران پانزده
درم این جمله بکوب و یکشبانروز در آب بجنبان پس
حل کن املاح را که تمام برده شد درون و نیکو
بجوشان پس املاح صاف کن و رها کن تا منعقد
گردد و یکجزو شود پس بگیر از مغنیسیا نیک وزن نیست درم و
از این مدبر دو درم پس جمله را سحق کن و استنزال
کن که مانند نقره بیرون آید پس دو درم از این بر ده
درم رصاص افکن جمیع اعراض او ببرد و بر آتش قائم
گرداند ان شاء الله تعالی **غسل کبریت و زرنیخ** بدانکه عمل ارواح
از اوائل تدبیر است زیرا که در عمل درست نیاید چیزی
مگر آنگاه که از اوساخ پاک گشته باشد و سفید شده زیرا
که تیره رنگ بیاض تمام ندهد که هر یکی بقدر قوه خود
رنگ دهد غسل بعضی ارواح در بعضی مواضع بتقریب نوشته شد

الفون عسل عقربا بناکنیم وطریق این آن است که بگیرند
کبریت و بازرنیخ هرکدام یک درم سرکن واب
وسیخ بروی ریز پس سه روز آنگاه دو سه چند بار تحریک کرده پس آب
فروشوی بشوی تا دروی ملوحت نماند پس اورا خشک کن
وباز بمهره بر و عمل اعادة کن تا سه بار تمام شود پس تجربه
کنی و باز بمهره بر اگر بر صفحه قمر افکند بیاشامند و برود
و بصفحه بمشتری افکند بیاشامند و برود
و بصفحه بمشتری افکند بیاشامند و برود
و بصفحه بمشتری

این ابها برابر و در شیشه کن و در خمر خل در آویز و در شیشه
تا صاف شود و در هم آمیز پس عقد کن که مثل ارزیز
شود پس یکدرم از این رطل زهره را از خلاص
بیرون آورد ان شاء الله تعالی نوع دیگر [illegible]
[illegible] خل
یکهفته رها کن اما باید که خل چندان باشد او را بپوشاند
پس بیرون آر و بشوی و در خل خمر مقطر بجوشان و باید
که این خل مقدار وزن کبریت باشد و همچنین دائم
خل تازه میکن و دو هفته یکبار میجوشان همچنین
هفت بار عمل کن بعد از آن او را دو هفته در آب
نه و هر هفته یکبار طبخ کن با آتش نرم پس بیرون آر
و با عسل عجین کن و در شیشه مطین ریز و آتش
نرم بر افروز تا جوهر لطیف گردد نیک غوص
کننده و عجائب باشد طبخ کبریت قبل از این مذکور شد
اما از قول بقراط حکیم گوید که چون کبریت از طبخ
و تصعید بیرون آید تیره رنگ بود و چون موم
نرم و گداز آن باشد بر آتش بعد از آن او را بباید

شستن

شستن تا تیرگی از وی برود و نیز باید تمام گداخته شود
بر آتش پس این در عمل حمره و بیاض در آید و حکیم فرمود چون
کبریت بدین مرتبه رسید که گفته شد بگیر از سفیده بیضه
ده رطل و از زرده مثل بگیر و بهم در آمیز پس بیفکن
بر وی قدری نوشادر و بخت بر هم زن پس رها کن تا
ساکن گردد و چون کف بر آورده باشد باید که برداری
پس در قرع و انبیق نه و بچکان تا مجموع بچکد روشن
و صافی و این عمل سه بار باید کرد اما در بار دویم
و سیم نوشادر نباید افکند که همان بار اول کافی باشد
پس جمله بچکد و صافی شود چنانکه گوی مروارید است
در بیان آتش کردن و عدد ایام طبخ بگیر کبریت مدبر
بتدبیر که قبل از این در تدبیرات یاد کردیم و نیک
بسا و بحریر بیز پس در دیگ کن و سه مقدار او از
بیاض بیض مقطر بر وی ریز و اگر کبریت و بیاض
البیض مقطر سه مقدار وزن او در صلایه زجاج
با هم سحق کنی و در دیگ ریزی نافع تر آید
پس آتش نرم که در کمال نرمی باشد در تحت و عما

برافروزند تا در حال طبخ خشک شود و این طبخ سه بار باید
اول آنی که گفته شد چون این طبخ کمال یافت و خشک
شد پس دیگر بار بر صلایه زنند آنگاه بار دیگر بجای خود
بسای که مانند مغز شود پس دیگر بار در دیگ کن و بیاض
البیض مقطر سه بار بر و بیامیز و چندان بزن که درهم
آمیزد امتحان نیکو پس آتش کن و حکما را در مقدار آتش
اختلاف است بعضی گویند که آتش دوم از آتش اول
زیاده باید و بعضی گفته اند که مثل اول باید تا کدة
آتش کبریتها را در جهات بهلاک نیاورد و باید
هر روز نهای طبخ دیگ زیاده از روز نهای طبخ اول باشد
و چون دوم بار خشک شود دیگر بار صلایه کنند باشل
و از بیاض البیض مقطر صلایه کردن نیک چنانکه
هر دو یکی شوند پس در دیگ کن و بیاض بیض مقطر بر
وی ریز مثل آنکه اول بار ریختی با این بعد از تحقیق
کرده پس آتش کن بمقدار یک و نیم آتش دوم چنانکه
آتش اول بود رطل زغال باید و دوم بیست رطل
و سیم سی رطل باید و چون چنین کنی در بار اول از طبخ

مانند قشر بیض سفید تیره رنگ بیرون آید و از طبخ دوم
مانند اسفیدج بیرون آید که لون او زرد داشته باشد
و از طبخ سیم سفید پاکیزه بیرون آید چنانکه هیچ رنگ
در وجود او نباشد چون آرد و جسه چند بر صفحه افگن
بگذار تا دوران نکند چون بدین حد رسید بگیر و مجرد
از بوته محلول و تقطیر کرده باش و تحقیق کن باو
و شوید تمن بعد از آن اندک خشک شده باشد پس آن
شوید عمل اعاده کن باو تا سه بار و این جمله مراد
باید که در دو روز یا سه روز واقع شود پس بر صفیحه
کرم افگن اگر دود کند عمل اعاده کن تا بدان مرتبه رسد
که دود نکند اکنون بدانکه این تدبیر کبریت بیاض
البیض گفته شد این را دارو رس گویند که او را تشبیع
و غسل و تبیض حاجت نباشد و عقد نیز حاصل شود
که بیاض البیض او را لازم کند و صفیه کند تا روان
گردد و سکر غرد چون این معلوم شد اکنون بدانکه
حکما چنانکه در آتش اختلاف کرده اند همچنان
در عدد روز نهای طبخ نیز اختلاف کرده اند بعضی

گفته اند مدت طبیخ کبریت ده روز باشد و بعضی گفته اند هفت روز
و بعضی گفته اند سه روز اما هفت روز بهترین قولهاست
که این معتدله است نه زیاده تر دهند و نه نقصان شود
تفویض کبریت بدانکه معرفت تفویض کبریت یعنی
بازگذاشتن و حواله کردن کبریت ببعضی اجساد و حکما
این باب اختلاف است بعضی گویند کبریت را باید
زد و این بروح را از وی تسقیه باید کرد تا غوص کند
و این کار دور و دراز است و بعضی گویند که این روح
را بر جسد مدبر باید درآورد و تا یار کند او را غوص
کند و این دور کار نیز دشوار باشد و دیر گشاده و در این
باب طریقی که مطلوب و قریب است این است که با تو
میگویم نهار و بزار نهار که چون واقف گشتی نگهدار
و کس را بر این اطلاع نده و بغیر مستحق ننمای
باید نفس کبریت بر این دو میان شهر که دو بال آمروی
ان بتو بازگوید پس وصیت نگهدار و بگزار در زیر تلخ
یکدرم و او را برادره کن نیک نرم و یکدرم زیبق نرم
با وی امیز پس بیفکن بروی سه درم عقاب و بر صلاح

سپای باخلط تا سیاهی تمام از وی برون شود و این نوشادر
هم از وی برون رود اگر سیاهی باقی باشد یکبار نوشادر دیگر کن
و برسودن مداومت نمای تا سیاهی از وی بکلی برون
رود و چون پاکیزه شد و سیاهی دروی نماند پس یکبار
یکدرم از ان کبریت مدبر که وصف کرده شد بر این
زیبق و قلعی انها را و نیک بکن تا چون غباری
گردد در زیر سرب و برادر کلاب دانی یادرد و قدح
کن و بر خاکستر نیم گرم نه و بپوشان تا عرق برارد
پس دیگر بار بکن و همچنان بر خاکستر نه تا عرق کند
اینچنین میکن از سه تا ده بار پس بگیر چهار صد درز
قلعی و یکدانگ و بیفکن بروی این سه جزو را و اگر خواهی
بر شیصد جزو زیبق افکن و حالی بیرون آید باذن
الله تعالی و این عمل عجیب است و از جمله اسرار است عمل
کن تا مراد بری و این تفویض در عمل ابیض و احمر یکست
جابر بن حیان موزن قسم یاد فرموده بود که علم و عمل
این از نفایس اقلاطون است و از جمله ان نفایس
است که بقراط اعتقاد بران داشتی و این را از جهت

خود ذخیره کردی اکنون بدانکه عمل این کبریت ها در ابیض
و احمر یکسانست در اتش کردن و در دیگر قلوجها همه
یکی است بس زیادتی و نقصان و این کبریت رکنی است
از ارکان این باب که یاد کردیم چنانکه یاقیه اسد
که کافی و شافی باشد باب در ادکان که در این صنعت بکار
بکار اید و از دی ضرورت نباشد و دلیلی ایجاد کند انچه
و دیعه و این روغن بس شریف است و کرم و ترو
منافع این روغن در این صنعت بسیار بود چون
خواهی که این حاصل کنی بگیر بیضه چندانکه خواهی و به
پیز و پوست باز کن پس زرده بیضه و سرجدا کن
در حنوری سنگ سپار پس بیفکن بروی شک سنگ و
بر اتش کباجن بجوشان تا روغن بیرون اید پس
این روغن بردار و نگهدار که بوقت حاجت بکار
برسی نوعی دیگر بیش از این نوشته شد و دین الاکاو
و این روغن از ساق کاو و ساق بز حاصل اید
و این شریف ترین روغنها بود و این کم و ترانست
و لطیف الحرارة بود و شدید الرطوبت باشد فقه یابد

نرم کند و نرم سازد و زجاج فرجوس را نرم کند و
بگیرد و اکثیرات را بدین مجون باز ندارد از جهت تجفیف
و تبیض دهن الشونیز این روغن لا فضل عظیم بود در
تحمیر و تصفیر و در صبغ نحاس احمر نیکو اید و در صبغ او
زیادتی دهد و تبیض کند و همچنین شبه را قام مقام
نحاس گرداند دهن الورد و این روغن بید الجبین بود و این
نیز از بقترین ادهان است و بهترین این روغن آن
بود که از ورد رنگ بود مدهون کبریت بیاض بید الجبین و
مصفر و از این هر دو روغن بگیر پس از این روغن
بطبخ کن از انکه بیاشد و با کبریت بیاض بقانی حاکمت
کرده سیر مصطکی بر و بر افکن و مقدار وسندروس
پس اتش نرم کن و تحریک کن تا نیک منعقد گردد پس
نگاه دار با ستبر و چون ستبر شد مقدار سدر در عقران
و همچند او شنگرف بگیر و هر دو را نیک بکوب تا
کوبه بخشتی کش انگاه بنه تا بیاساید و چون قوارب
کار بری انچه خواهی از طبق چوبین و اهنین و مسین
و غیران هر انکه باشد این دارو در وی بمال و در تنا

بنه تا خشک شود چنان نماید کرزاندود کرده اند بقدرة الله تعم

روغن فرنگ که در نقره و قلعی مالند مثل زرکرده و عمل

این چنان باشد که بکیر کندر سه درم و صمغ عربی دو درم

وزعفران نیم درم و روغن کنان چهار سیر این جمله

بغیر زعفران بکیر و بشاو در روغن افکن و در خمره

سبز کن و سه روز در دور کن فردو چوبکی دران سه روز فرو

و بر ناخن سر دار چون دیدی که نیکو بریخ و تدبیر بزعفران

بشاد دور افکن پس فرو دار و بر نقره و یا بر سیز بمالک

رنگ زر بدید آرد ان شاء الله تعم

مرغی دیگر در استعمال دهن

البیض بکیر بیضه و پوست از وی بر کن و زرده او جدا کن

در فرهار نکین نم وی کوفته محکم کن پس بر کوزه بدهان

دیگر ترکیب کن و مواضع وصل محکم ساز دکوفته نیز

همچنین پس تش نبل بر افروز یکشبانه روز قوی باید

کرباشد پس بیرون دهن تا کرنا زل شعله و در قدر پس

بکیر و استعمال کن در انچه خواهی پس اکر بدین دهن

بر مرمون کنند و بکذارند تا نیک ثابت شود پس در حمام روند

و بشویند هر انیه موی بر دارد کرده **دهن صنعت** و این دهن

در حلاون بکار اید که هرکز متغیر نشود انکاه حلاون کرده ما شنه

باید که در این روغن بکار برند و عمل این چنان باشد

که بکیر صنعت انقدر که خواهی روغ کن و بنکاف و در

دیکر انداز و اب دروی ریز و بجوشان چون بجوش اید

روغن از وی بیرون اید و بکار دار انچه ظاهر و شنه شد

باب در بیان انکه انیها است که بصنعت حاصل کنند

و در این فن استعمال کنند مفید باشد و در بعض اعمال

از اینها بدیلو پس صنعت میشاجنی که در این

فن سود مند تر باشد ابتدا کنیم صنعت میشاجنی و این اکر

که در شبیت ارواح استعمال کنند در جوامد و نقد

فرار بکار برند کرا زاتش نکریز دبکیر قشر بیض انچه خواهی

و مثل او شب پر بحق کن هر دو را بحق نرم پس بکیر بیاض

البیض مع صفرة و مزج کن بعض را ببعض و چون

ممزوج شد بیفکن بروی جزو مسحوق لاپس بر هم زن

تا بهم امیخته کردند پس بریز بروی خل حاذق مثل اوی

و در قوت کن و تقطیر کن چنانکه کلاب تقطیر کنند

پس بردار و نکهدار کر بوقت حاجت بکار برد **صنعت**

شک کنا

صفت ماء الحیوة بگیر خل که چیف باشد بمقدار انقدر که خواهی و طبخ کن بر روی یک کف از حلتیت و سپس دو کوفته پس از آن در دیگی بریز و طبخ کن تا نیک بجوشد پس بردار و آب وی صافی کن و طبخ کن بر هر ده سیر از این هشت درم قاقله و شبکر هر دو مسحوق باشند پس در قاروره کن و تصعید کن چون آب منقطع شود بردار که این شود که اگر سنگ طبخ کنند حل کرداند پس بردار و جداگانه حل کنند و حل خل چیف مذکور چنان است که بگیری نخاله جوار و در خل افکنی و بهم زنی و تخریک خوب بدهی تا آنگاه که سفید کرده و خل را گاه تصعید کنند اما چیف بهتر از تصعید باشد صفت ماء الفرة بگیر زاج فارسی و شب و قلقند و قلقدیس و زنجفر از هر یک کل واحد جزو پس هر یک را جداگانه بکوب کن پنج درم انیسون و چهار مقدار از خل تصعید بر وی بریز و در قرعه مطین کن پس هفت روز در زبل دفن کن پس بیرون آر و نگهدار که بوقت حاجت بکار بری صفت ماء الفرة و این ابلی ست که بجهة بکار آید بگیر قرع

در آن وقت که انگور رسیده باشد و بکوب و آب وی بگیر و صافی کن و در اناء زجاج بریز و در آفتاب بنه تا صاف گردد پس طبخ کن بر وی وزده درم نوشادر نرم و در آفتاب بر هم زن یکشبانه روز پس نگاه دار تا سرد کن کرده و دار عوش بشند پس در قرع و انبیق کن و تقطیر نمای تا هیچ چیز باقی نماند بردار و در خمیر بکار بر صنعت اخری که اکسیر را بدان تشقه کنند بدانکه این آب و اشباه این را در صنعت فائده عظیم باشد و اصل این آب و جمیع ابها که در این فن بکار برند نوشادر است پس واجب آن است که بگیری از نوشادر چیزی و از بخار چیزی اما باید که هر دو برابر باشد و اگر بخار از نوشادر سخت سپید باشد بهتر بود اگرچه در این تدبیر میزان معین نیست اما تقریب است تا طائفه گویند که مقدار بخار مثل نوشادر باید و این قول صحیح است در این تدبیر دیگر بگیر از قشر منقر از هر قشر مثل جمیع پس این همه را در بینی کن که مطین باشد تنکی کن بر گردشتی آن را مطین شود آنچه در وی است از بیض و تقطیر

تقطیر

منقطع کرد پس بر برنی بکشاد بکند ارتا سر دنبو
گویند کر ترویح باید کردن بمراوح تا حامد کرد پس شب
رها کن تا بامداد دیگر افاده بابیق کنی واتش تراوزد
تا دیگر بار مقطر کرد چون تقطیر منقطع شود بابیق
بان کن وترویح زیاده کن وهمیشه فحمخانی میکن
تا اکثر ادویه مقطر کرد واب شود واین در بیاض
بکاراید وبعضی گویند کر رحمة نیز بکاراید اب
بیاض البیض بگیر بیاض بیضه پنجاه مثقال وبخ بالا
کرده مثقال وشبت خود مر پنج مثقال ونوشادر مثل ان
وهر یک را جدا جدا بسا وبدان بیضه اندر امیز و
بر هم زن تا یکی شوند پس ارشیشه کن وبنداب کرد د
نوع دیگر بگیر ده عدد بیضه یا انقدر که خواهی وبیضه از
وی جدا کن پس نهر دودرم ونوشادر دودودرم شب
شب خوارزمی یک بسای وبا بیضه پس قدری نگاه
بروز زن تا بحدی این است اب بیضه فاهم نوع دیگر
کر اکسیر بالا بایبخ محقق کنند بگیر بیاض بیضه ده جزو ونوشادر
یکجزو وشب یکجزو وقلیر یکجزو ونطرون دو جزو واین

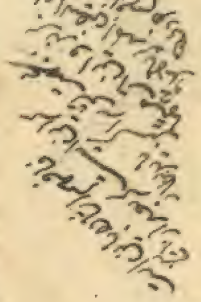

جمله بر بیاض بیضه افکن تا یکشبانه روز پس تصعید کن و
اب ان بگیر ونگهدار وبحق کن بالا واکسیر روح اخر تر دین
نیکو کرداند وقوة دهد وسفید کرداند واگر در اکسیر بیض
باشد او را بااین اب وبا شب بحق کن پس دبر براو شب
غسل بکن وتر وبخ زیاده کن وانگبو بیزون
اید انشاء الله تعم صفة ماء الثوم بگیر سر پوست باز کرده
وانگر دسته یک رطل ونوشادر یک طلا هر دو در قدر کن و
سر قدر محلم کن تا وقت جوش چیز از ان بیرون نیاید و
چون بدانی که سیر پخته شد بگیر اب او طلا در عقد زیبق
استعمال کن که نافع باذن صفة ماء الحدید واین ماء القلع
بگیر قلیه جزو واشان ده جزو وشب یمانی پنج جزو
وشب فارسی پنج جزو وزرنیخ احمر پنج جزو وزرنیخ اصفر
پنج جزو وکاسنی سبض پانزده جزو این جمله را در اب ترکن و
تصعید نما واب بفیزاید پس دیگر قاروره کن ویک ونشادر
در وی افکن ونگهدار در بوقت حاجت بکار بر صفة ماء
الطلق وبه یمن اب بحق کنند طلق لا وقفه طلا وزیبق
وبا این طبخ نمایند بگیر یک رطل مرداسنگ وبحق کن وچهار رطل

خل خمر بروی ریز و یکشبانه روز رها کن پس دو سه نوبت بجوشان
دیگر بگذار تا سرد شود و صاف کرده روز دیگر صاف کن و در قاروره
کن پس بگیر یک رطل قلی و چهار رطل آب بروی ریز و عمل مردار سنگ
بروی کن تا آخر پس هر دو را جمع کن و نگاه دار که بوقت حاجت
بکار بری صفت ماء الاملاح چون آب شب و نوشادر و زاجها
پس بگیر کدوی تر و دانها و مغز او بیرون آر و اندرون
او خالی کن پس هر ملحی و زاجی که خواهی بکوب و در وی نه
و در زیر کدو سوراخی کن و قدحی در زیر او بنه تا آنچه در
کدو باشد همه بگدازد و در قدح افتد آنرا ماء ملح گویند
صفت آبی که همه چیزها را بدان حل کنند بگیر شب یمانی
قلی و نوشادر و ملح و همه را برابر و سحق کن نرم و از وی
چهار اوقیه بر یکمن خل طرح کن و نیک بیامیز تا خل طعم
عقاقیر بگیرد و همه بگدازد و هیچ چیز باقی نماند پس آب
بدو معمول خود را صفت ماء الکبریت بگیر کبریت و قلی
و بریز بروی مثل او آب و بجوشان یک ساعت نیک تا آب
طعم او بگیرد پس بگذار تا سرد شود و صاف کرده و این را
ماء قلی نیز گویند که کار او کند صفت ماء قلی و این آب در صنعت

درآید بگیر دو رطل قلی و سه رطل آب یا چهار رطل و در آفتاب
بنه سه روز پس سه روز پس صاف کن و این بود ماء قلی
و اگر خواهی طلق را حل کنی با او سحق کن تا مانند خمیر
گردد پس دفن کن و اگر خواهی ذهب یا فضه را حل کنی
بریز از این آب بروی آنمقدار که او را بپوشاند اما باید
که ذهب و فضه و طلق را پیش از حل کاس کرده باشی
با آب قلی صفت ماء المکتوم که بدو اجساد را حل کنند بگیر
یک جزو ماء قلی و ربع جزو از حماض اترج و از ماء ملح
مقطر و از نوشادر نیم درم در وی افکن این جمله در
ظرفی نه یک هفته در زبل دفن کن تا عفن شود پس بیرون
آر و بیفکن بروی نصف عشر مجموع زیبق مصعد
پس دو هفته دفن کن و بهر دو سه روز یکبار تحریک
میکن پس آبی گردد که جمیع اجساد بدین حل توان کردن
صفت ماء العلماء بگیر بول و بریز بروی ربع او قلی
ابیض پس طبخ کن چندانکه نیمه بول برود پس
بگیر قلقدیس و قلقطار و زاج اخضر برابر و
بریز بروی بیاض بیض و سحق کن سه روز و بوی

تقیه کن پس خشک کن وخل مصعد بردر ریز مقدار
چهار وزن وبس هفت روز در افتاب بنه و
هر روز بجنبان کزاین است ماء الحمرة پس بگیر صفرة
بیض وبیفکن مثل عشر وی نوشادر بروی وبحق
کن وبرهم درامیز ودر افتاب بنه تا حل شود پس
تصعید کن وبیفکن بروی عشر وی قلقدیس و
در افتاب بنه تا سه روز این بلوده هن بیض اصفر
وابیض پس بگیر قلقدیس ورزاج وقلقطار و
شب از هریک یک مثقال وزرنیخ احمر چهار مثقال
این جمله بکوب وباخل طری بحق کن دو روز دیگر
پس طبخ کن باخل طری دیگر بار تا سرخ شود ماء الاز
المحلول بالکلس بگیر قلعی وبگداز وزیبق بروی افکن
وقدری ملک البطم روی بر صلایه افکن تا سفید
بیرون اید این بلوماء الزیبق المحلول بالکلس اصفت
ماء مثبت واین طیاران ماء ثابت گرداند بگیر رصاص
وسنگ سوفاران وبحق کن وطرح کن وبر هر طلی
ازاین رصاص نرا وقیه شب ودو اوقیه کبریت ابیض

در قوارير كن وخل خمر دوبر بر او بمقدار چهار انگشت بالای او
باستد پس بر او استوار كن وبنه تا چهار روز در افتاب
بنه وهر روز بجنبان پس بعد از ان صاف كن وتصعيد كن پس
بحق وبر هر طیار كه باشد از زیبق وزرنیخ وغیر ان
چون این اب بر ریز ثابت كرده بقدر ثلثه اسفیداج نو فر دیگر
بگیر بتگر وبحق كن با اب ملح پس بشوی تا از وی
خوش شود پس تصعید كن با خل پس خشک كن
در افتاب پس بحق كن با اب كبریت ابیض پس بشوی
ودر افتاب بنه در قدر كن ونشویه كن بر اتش بنیم
روز پس بردار تمام است پس بگیر ابریسوز
وصفت سوختی او انست كه در قدح مطین كنی
واتش در تحت بیفروز وبجوب بسیار زیر جنبان
تا محرق شود واسفیداج شود پس بگیر از وی یک طل
واز یک طل دو رصاص كن وبر بر دوی
خل خمر مصعد بمقدار چهار انگشت بالای او بنه
وسرش استوار كن وچهارده روز در افتاب بنه
وهر روز بار تمامی جنبان پس بیرون ار واز او برفق

صاف کن پس تقعید کن پس زیبق را باوی سحق
کن یا طیار دیگر چون زرنیخ وغیره ان را ثابت کرده بدهد
انشاء الله تعم باب در بیان اکسیر و کیفیت طریق ان و طریق
مزاوجت از ارسطاطالیس چنانکه فرموده شده از هرمس
حکیم از سیکفت یا فتم در کتاب خزون مکنون از هرمس
حکیم مراد ما نوس حکیم لا اسرار علم نجوم تعلیم کرد و
اسرار علم رموز و مثل ان در امو عنت گفتم هوس
و در این کتاب با سیما چهار علوم دیدس گفت بلی گفتم
همه یافتن از اسرار صنعت و قبله هر یکه ان گفته یافتم
در ان کتاب ا ما دوس گفت مراد انوس لا و ان
وقت لا اسرار علم نجوم با این چهار علم بروی امو عنت
یا اد ما نوس یکبر چهار اوقیه معدنی یعنی ۴ ۱۲ ۲ ۱۲
۱ لا جزوی واز جوهر ۱ لا یعنی ۱ لا و ۱ لا جزو
واز شش عنصر یا الوجود ستور اعنی ۱ لا ۱ لا معدنی
واز عین الحیوان معقود یعقرب چهار جزو
و این چهار طبیعت وده جزو جمله ۱۲ لا هم در امیز
و سحق کن بقهر و صلابه تا انگاه که بعضر ازان در بعضر

دیگر داید و جزو کرده بعد ازان میزان کن این جمله
و یکبر بهره جزو ازان یکجزو اسرب و یکجزو معنا و
یکجزو کبریت اصفر و یکجزو ملح پس این جمله سحق
کن بعضر یا بر بعضر و بیفکن این جمله را بر اجزاء
اول و سحق کن و نیک بهم درامیز پس در امیز
پس در کوزه صغیر زجاجی نهاده باشد یکشبانه روز
در امزران اتش مجتمع تشویه کن پس بیرون ار
و سحق کن یکساعت پس وزن کن اونا و یکبر مثل
وزن اورزیبق و باوی بهم درامیز پس در کوزه
نحاسی کن و سر کوزه محکم کن و یکشبانه روز در اتش
دفن کن پس دفن کن پس بیرون اور که نقره ذائبه
حمرا منعقد شده باشد پس یکمثقال ازاین بر صد
مثقال اسرب یا رصاص طرح کن ابریز بیرون
اید بهتر از معدنی باشد انشاء الله تعم دیگر رموز
اگر فضه خواهر کردن تدبیر همین باشد الا انکه
بجای براده ذهب براده فضه بکار باید برد و این
ترکیب بنه روز حاصل کرده پس ارسطاطالیس

حکیم سؤال کرد از هرمس حکیم یا هرمس هیچ دانی
که زیبق بزودی چگونه منعقد گردد گفت بلی
یافتم در آن کتاب که بگیر از زیبق چهار جزو و از
کبریت یکجزو پس کبریت را در مغرفه آهنین
بنه و با آتش لطیف نرم بگداز پس چون گداخت
بنه بر سر مغرفه سرپوش آهنین که بروی ثقبه باشد
و زیبق را از آن سوراخ در مغرفه افکن و رها
کن تا خشک شود در وی که منقی و منعقد گردد و فرمود
که این از اسرار علم مکتوم است پس هرمس حکیم
گفت مر ارسطاطالیس را که از من سؤال کن آنچه
در خاطرة خطور میکند که تو راضی نمیشوی الا
بغایت استقصا امور ارسطاطالیس گفت
یا حکیم آنجا که فرمودی که بگیر الماس جزوی و از مرجان
دو جزو و از براده ذهب سه جزو و از زیبق معقود
بکبریت چهار جزو و اما معلوم نشد که کدام را از
این چهار طبیعت مقدم دارند هرمس فرمود
یافتم در آن کتاب سر این این ترکیب خاص و این

سر سر اثر است آنکه بگیر از براده ذهب مکلس و سحق
کن در صلایه نرم پس بیفکن بروی جوهر آب
و سحق کن در صلایه نرم پس بیفکن بروی بگیر
الماس و بنه در میان دو صفحه اسرب پس صفحه را
بر سندان بنه و بمطرقه بکوب تا ریزه گردد پس
آنرا در هاون اسرب افکن و نرم سحق کن بروی
افکن ذهب و زیبق که پیش از این سحق کردن
پس این جمله را باهم نرم سحق کن تا الماس منسحق
گردد و رخابه او سست شود پس دیگر بار صلایه افکن
و نیک سحق کن پس بگیر وزن کن آنرا و بهر ده جزو
از این مسحوق یکجزو اسرب بیفکن و یکجزو
مغنیسا و در هاون حدید و سحق نعما پس جمع کن
میان او و میان آنچه اول سحق کردی و هر دو را باهم
در آمیز و در کوزه نحاس تدبیر کن تا آنگاه که زیبق
مقتول گردد و منعقد شود و سایر ارواح منعقد
گردند بعضی در بعضی جوهر مذاب گردند و اجسام
ملکه متشارق شوند و اوساخ هر یک بهمازجت

جت
بسوزند و پاک کردند و باز از این سخن طریق تربیت مزاوجت
معلوم شد از انجا که گفت اول ذهب مکلس تا اخر سخن
و لهذا فرموده اند که ترتیب مزاوجت انست که مقدم داری
ذهب را بعد از ان فضه بعد از ان نحاس و بعد از ان حدید
و بعد از ان قلعی و بعد از ان اسرب بعد از ان زیبق
معقود بالزاج الذائب و این سخن و سخن حقست
و در این غلط نیست و مزاوجت بسودن و اب دادن
و تشویه کردن باشد و گفته اند که ملح و شب ابیض مقلو
و نوشادر و دهن ابیض مزاج دهند و اصلاح کنند
و جمعیت دهند چنانکه نیک بهم در امیزد والله اعلم
اکسیر الشهر صفت العباسی بدانکه توتیا سبز نیک چندانکه
خواهی و بسا سودن نیک پس در شیشه کن و کمیز کلا
بروی ریز ان مقدار که او را بپوشاند پس روز دیگر
رها کن و ده روز رها کن پس بیرون ار و سرکه نیک
بروی ریز انمقدار که او را بپوشاند پس روز دیگر
رها کن پس سبک از وی بیرون افکن و نبید کهنه بر
وی ریز چندانکه او را بپوشاند پس ده روز رها کن

کذا
الی
رها کن

کذا
رها کن

پس

پس بیرون ار و خشک ساز پس در شیشه کن و سرش محکم ساز تا
گرد بر وی ریز سد که بفساد ارد پس نگاه دار تا چون خواهی که عمل
کنی و بحاجت بکار بری بگیر از این دارو یکمثقال و از شنجرف رومی
یکمثقال رو سوخته یکمثقال پس پیاز طنجیر و مقدار دو سیر عقاقیر
در وی ریز و یک کوزه اب در وی کن و این شنجرف بر کوزه
بند و در اب نوشادر افکن و چهار ساعت بجوشان پس
بیرون ار و خشک کن و نیک بسا و در ان دیگر امیز و چون
خواهی عمل کنی بگیر از این توتیا پرورده یکمثقال و از
داروهای دیگر از هر یک یکمثقال و با یکدیگر در امیز
پس بگیر از سیم پاک یکمثقال و نیک بگداز و این داروها
بر وی ریز و سر ظرف محکم کن تا بوی وی بیرون نیاید
پس بریز در چیزی که زر نیک بیرون اید و باز
از وی انچه خواهی که بغایت مجرب است نوعی دیگر بگیر ده درم
سیماب و او را بزاج و نمک ده بار مصعد کن پس بر وی
افکن مثل وی کبریت مقوم پس بگیر بیضه مرغ و سر وی
سوراخ کن و زرده و سفیده از وی جدا کن پس بهر
بیضه سه درم از این دارو بریز نخست سفیده بیضه

باز
بزن پس در بیضه کن و پوست بیضه را بر داشته
بر جای خانه و مهر کن و بر سر مرغ نه یا هفت عدد بیضه
دیگر چون مرغ بیرون آورد بیضه بردار و گربا
کن سیماب چون خون سرخ شده باشد پس از آن در شیشه
کن سبک ساز یک رطل سرب بگداز و یک قطره از این
اب بروی چکان زر کرد بفرمان حق تعالی و
بجای دیگر چنین فرموده اند از این سیماب پرورده
بازرده و بیضه باید زدن نر با بیضه و با هویه دم
سنگ از این سیماب یکدرم سنگ کبریت بر آتش منقل
باقی موافق و درست است **نوع دیگر** دراکسیر ذهب از
قول حکما و این از کبار است از صحیح ابواب این
فن است بگیر بعون الله تعالی از ذهب که مکلس
بزیبق باشد جزو و از عقاب احمر جزو و هر دو
باین القدر جیوه تشویه کن در زبل تردفن کن در
سر هفته منحل شود و کما کان شش هفته است پس
بیرون آر و در حق ما عقد کن که در سه روز منعقد
شود و آتش هفت روز باشد پس افکن در هوا این

برشصت درم قمر شمس کرد باذن الله تعالی **فصل بدانکه**
اگر چه طریق تکلیس و تحمیر و تشمیس و تحلیل هر یکرا در باب ذکر
نمودیم اما چون این باب را علیحده تکلیس و تحمیر و تشمیس
و تحلیل است واجب شد اورا در ذیل این ذکر کنیم در آن بابها
ذکر نکردیم **تکلیس و مساز براین تا** بگیر ذهب احمر
جزوی و سنگ کن و اطعام کن او را مثل نصف او لاجورد
بزنج چون سنگ بگداز و در آهنگ پس بیرون آر و دهان
بحق کن چون سنگ منحق شود پس اضافت کن بوزن مثل
وی از زیبق و بر صلایه افکن و سنگ بحق کن تا
وقتی تا سواد او تمام بیرون رود پس جمع کن و
خشک کن و بگذار بعد از آن مثل نصف او کبریت
اصفر بحق کن و بیامیز بدان زیبق و ذهب
و مجموع را بر صلایه بحق کن تا چون سیاه
بنفش رنگ گردد در ساعت پس بسه درد یک کوچک
ظرف مطین و یا در و یا در برنی و بفرمان باید کرد
مطین بعد و ریش مطین سازد و هوای
تا خشک گردد پس با تش معتدل چون نار ما داخل

و امثال ان تشویه کن انگاه ابریسم و علاوه سفید
او را نبود کرکل او را اصفر نی و یا احمر یا نی سیاهی
و چون در تشویه اول تمام نرسید بار دیگر تشویه
کن و اگر نرسید بار سیوم تشویه کن کرا البته برسد
و هر بار که تشویه کنی باید که یکشبانه روز بیش
نباشد و چون فواصل که برای که رسیدن و نارسیدن
او را کر کوره یکشای می شکست و نگاه کن که تمام
شده باشد چنانکه گفته شد بیرون آر و الا دیگر بار
برش برنه و مطابق کن و بر حواله عرض کن و همچنین
بعوم حکم جمیع انچه تشویه کنند و چون دانستید بیرون آر
که مثل هیزم شده باشد این بود مذهب مکلس این
باب صفت تحمیر نوشادر از برای این باب بگیر از
نشادر از هر یک مزور و نیک بکوب پس بر نوشادر
درهم امیز و در اتال خزف تصعید کن و یک روز
بر بالای ارجوبه تصعید شود
برش بکشای نوشادر باید که در دور بیاض و صفوة
بود و زاج در تحت شدید الحمرة باقی مانده پس بیرون

اورزا مرا و عنران با نوشادر خلط کن از زاج سحوق
مثل ان و انش کن چنانکه اول بار کردی و همچنین
چهار بار یا پنج بار مکرر کن و هر بار زاج تبدیل
میکن چنانکه گفته شد که نوشادر بدین عمل شدید
الصفرة گردد و مشرق و در وی حمرة نیک باشد کر نوشادر
باشد پس بیرون آر و نگاهدار که بنوشادر اکسیر
پس در امیز این را باذهب مکلس و تشیع کن
بین القدحین صفت تشیع این باب بگیر این هر دو
بر صلایه افکن و نیکو بحق کن پس در قدح مطین
کن و قدح دیگر بر سر وی ترکیب چنانکه در موضع
خود گفته شد و موضع وصل مطین و سار بس
قدح بر اتش نرم نرو نگاه میکن
کز بخار متقاطر گذ میشود از
اتش فرو گیر بگذار تا سرد شود پس بر صلایه افکن
و بحق کن و دیگر بار بقدح باز بر و بر اتش نرم همچنین
میکن تا انگاه در قدح جمع شده بینی و شمع
گشته یکقطعه و این حال در چهارده مرة حاصل

خمس نوشادر در برابر ذهب یا گردن

شود دوم بار که برآتش نهی اندک صبر برآتش روی
زیاده میکردد و این بعد طریق مشعّ این باب اما
باید که طیز کیرد بدو قدح بر قدح وصل کنی از یک
مکلس و بیاض ابیض سرشته باشی و بدین کل
وصل قرع کنند و سر بای اولا شد در اندر صفت
یک مکلس آن است و بکیر یک مد قوق انچه خواهی
و اولا در کوفه مطین نهی و در آتش چاجان مخلی
یا آتش که سه روز از سوز نشیند پس بر دارند
که مکلس شده باشد مانند کلس بکیران با بیاض
بیاض ابیض عجن کن پس تطیین کن بدو مرد قوارد
کرا این بعد طین یک مکلس صفت العمل لهذا الباب
بکیر
تشبیح کرده باشی و بکوب
بر منحل ریز از بوی و قدحی در زیر منحل
و به بند منحل الا بر یسمان محکم پس بکیر قصر زروی
سوراخ کن بعد از ان ریسمان در سوراخ
بکذران و در میان منحل معلق بدار چنانکه بر
قدح واقع شود و اولا بپوشاند پس با لای قصر

ایمان یعنی موم است

بر سر زبل بر سیار و طبخان بکذار و بیاورده روز
زبل مجدد میکن تا انکاه که منحل شود و چون منحل
شود مقطر کرد از منحل هر یک قدح اب سرخ پس بکیر
و نکهدار و بدانکه چون کرم کنی قفنه لا و نقطه
از این اب بروز چکانی هر اینه درون و بیرون
وی لا الوان ذهب دهد صفت عقد لهذا
الباب بکیر این اب منحل لا و در قرع غیر مطین
کن و ترکیب کن بر روی قدح منکوب مقیب
الاسفل چنانکه بکر مقدار ثلث او در قرع
دور کند دیکر انکه و در وی هیچ فرو
نباشد پس موضع وصل مطین سازان بطین ابیض
وخشک کن و قرع لا در دیک بنه که در دور خاکستر
بنشسته باشد و رماد در تحت دیک باید که بمقدار دو انکشت
بعود در حوالی قرع کرد اکرد او چندان باید که قرع مقدار
ربع باقی بماند پس آتش کن هیزم در تحت او آتش
معتدل چنانکه اکر دست بر قدح نهی نسوزد مراقبت
نکند و باید که روز سه آتش زغال کم نکردد و منقطع

تنود و چندانکه فم خاکستر کرد اندکی زیاده کنی و
همچنین میکن تا انگاه دوا منقطع گردد منعقد گردد
و قوام انعقاد او ان بود که بین الحد حیض عرق
منقطع گردد و هیچ ننماید پس چون علامت بینی
آتش قطع کن بگذار تا خنک و خوب پس بیرون آر اگر
باشد خوش رنگ و خوشبوی بر بخ کن که چون مینا
احمر گردد محافظت کن که دوا بی عجیبت و عجیب
بود و مریض را شفا بخشد و چون بر ملاوه افکنی
و بخ کنی باید بر زجاج بود و نه زجاج با او
چون بخ کردی بردار و در ظرف کن و
مهر بزن بس اگر خواهی عمل کنی فوائد او
قلیل و کثیر و او را در صفحه ذهب بنه و باید که صفحه
بغایت تنک باشد و بقدر دو ابوتا چون نوشها
صفحه را هم از جون دیدی که قفص گداخته و
منقلب شد ان بندق در بوته افکن که خوش بخ کو
و اندکی بر هم تا دوا دائر گردد پس بیرون آور بخ کو
منفیح گردد گشته باشد بر تو باد ای واقف اسرار الهی

این

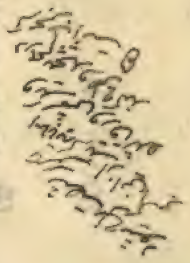

اینکه یا ان جاده شرع بیرون نهی و بفقرا و
مساکین چیزی بدهی و بفقر بکذرانی و دست از
دنیای فانی برداری و آخرت باقی را بگیری
بسبب اعمال نیک نوشته دیگر آنکه بریت از گفتار
محمد بن محمد بلخی انصاری و این بار عظیم است بگیر
کبریت اصفر جزوی و از ملح مقلو دو جزو بر بخ کن تا
هردو را بخ نیکو و تشویه کن در سبوی بخ اکثر
کن بیرون آر و بخ کن بار بر آتش و تشویه کن
همچنان سه بار مکرر کن پس در اثال واسع الرأس
بنه و تقعید کن تا از دیک و سنک و اوساخ
وارناس منقر گردد بعد از تقعید بحقیقه
روح گردد و این فاضل بر شمرند و این قول
خوب است و درست پس بعد از تقعید بگیر
او را و بخ کن یا مثل وزن وصل تا مثلا سیم
روز چنانکه بر روز بخ کنی و بشب تشویه نما
به خاکستر کرم ابو صابون غوطه ده این را
از این ماء الصابون سه

مقدار کبریت باید پس بجوشان تا اندکی از ان اب باقی ماند
پس اب از سر او بگیر و کبریت را در جام ماه زجاج نوشادر کن
کن و در افتاب بنه تا خشک گردد و چون خشک شد بر بروجه
دیگر بار غسل ما ستد اول و حق کن همچنین هفت بار عمل
مکرر کن نقره بیضا کرده و در روی غبر تر باشد پس بگیر ان را
ماء بیاض ابیض المسلوق کر سحوق باشد بعشر خود از نقا
مصعد مستقطر پس ضم کن بروس نوشادر معدنی سه بار
مثل او پس سه برابر ان لاد در قرع زجاج مطین واضع
نرم بروس برافروز و هفت بار نیز همین عمل کن تا
منعقد گردد ابیض و صابر بر اتش پس بدانکه این بعد
طبس بقراط الملک که این غیر و شریف تر و
این چون چنینی کرد بنهایت رسیده است پس بگیر از
اینها انچه خواهی بر انچه خواهی اکسیر الشمس طلب بگیر وزن
چهار پول سیاه عقاب لاهوری اعلی که یک بار وپیه بوده باشد
و دو وزن نوشادر کف دریا نصف کف دریا لاجرد سه سیر
که مطین باشد بریز نوشادر در هاون لاجرد بر ان بکذار و نصف
دیگر زبد الجوز لاجرد با اب باقیمانده بریز انگاه یکمن سرکه اسکنرم

کرده حاضر کن و اتش کمن هر بهای نوشادر که خواهد بالا
اید از اهک مذکور کم بریز از صبح الشام تا ظهر اتش
ملایم بعد از ظهر تا شام تند بده پس تا انگاه صبر کن خنک
شود و بعد بشکاف و نوشادر ثابت شده لاجرد و نا
اور و نم وزن عقاب حقه بر سنگ شفاف خوب بکوب
کن و بارزده خمیر در شیشه خیکو کن ستکیس کن و دان
بگیر بر قمر یزن شمس شوان الله تعم اکسیر دوم بیار سنگا
و باز حل و مشتری معقود بطریق مرقوم داخل یکدیگر شود و بحالها
خود گفته بود و بعد بیاور سم باحل و پنجم بحق کن
و در طاستین مطین در یکین زنبل دمس و بعد از
وا هم وزن سم مذکور ثابت از سیما معقود مزبور فوق
داخل بحق بلیغ نمایند تا یکذات شوند بعد بارو شیر
شیره بحق و هیئ مفوده در طاستین باز دمس داده انگاه
بیرون اورده هر پنج مثقال معقود یک قسم داخل کن تا یک
شوند انگاه دیگر از این سیما ثابت بر پنج زره نیفر
طرح و حقیر لا از دعا فراموش نفرمایند و فاش کننده مغضوب
درگاه احدیت خواهد بود نوع دیگر این سیم بهتر از سابق

زنهار که بنهان دارد و با غیر نگوید و بغیر شخص ارزانی نکند
اصفر یکدرطل و علم احمر یکدرطل و کبریت کا یکدرطل و
مغنیسا و مارقیشا و ارزیر قلعی و سیماب از هر یک
نیم رطل و مرمه چهار یکدرطل پس یکیک از سوم و سیم و
انگبین بیامیز بار با نیک بسای و بریز در سبوی
سبز رنگ و سبو را در گل حکمت کن پس تنور را نیک
بتاب هر چه تیز تر تا بنیه تنور را تش کیر و پس ان
سبو را در اتش نه و سر تنور بگل حکمت استوار کن
و مقدار دو من در کلوی تنور سوراخ بکذار تا باد اندر
اید و اتش را رنده دارد و همچنین سه شبانروز
رها کن چون سرد شود بیرون ار و سبو را بشکن و انچه
در وی بود بیرون ار و بسنه خشک رنده و اتش فرو دهید
بعود در کرمنا بقدر مانده جان پاک پس بر یک بر یک
سفالین بپاشند و پاکیزه باشد و مطلی بود پس اول
بریز در وی اب کوم چندانی که بسوزد و اتش کن تا
نیک بجوشد پس فرو کیر و بسه تا سرد شود یکشبانروز
مایه او بنشیند مار و من دیکر بسه پس این زو من

واین بسه از وی بیرون کن تا مایه بماند بار دیکر خشک
کن و بکوب و با کن پس بکیر نمک بول و نطرون و نمک
سنکر و نوشادر و سنکار و سیماب سفید از هر یک
یکدرم در شیشه کن و بران
زبل اسب سه هفته دفن کن
پس بیرون ار و خوب شده باشد پس از ظرف شیشه
تا اب از وی بجکد و از ان مایه جدا شود پس یکیک
دارو را و نیک بشناسان اب بروی همریز تا ان
اب دیکر بار بدو در خورد و هیه در وی بخوبی بکوب
و خشک کرده پس در قدح کن و خاکستر کرم برو
فرا برده و قدح پیش سر تا شبانه روزی کرمش بکو
نیاید تباه شود پس بکذار تا خشک شود پس یکیک انچه
برامده باشد از بران قدح چون سنکر طرزد
پس بر افکن یکدرم سنک شصت درم مس چون
سیم سفید کند و اکر بر ده درم سنک دو درم سنکار
سیم خالص حلال کن بغایت خوب اید بتید ان شاء
الله تعالی

نوعی دیکر

بکیر شیر خوکی هر دو شیر اک و بر کردد

انار و اب او و لا بگیر پس شیر تو مرو شیر اگر در میان او
ریز پس بگیر نحاس و بگداز او و لا و در او انداز
سه بار مگر کن و مس لا تنگ بشنگ ساز و بگداز
رصاص بگیر دو جزو روی سوخته و جزوی نوشادر پس
در کاسه سر کوبیده افکن و بریز بروی سرکه تیز
چندانکه او و لا بپوشاند پس بنه او لا در سایه تا
بخوار سبز بردارد پس سبز بر دار و هم چندان
سیماب بروی افکن و بر صلوه بنای بگیر
دو بیضه یا سه بیضه اندرون و برافکار کن
و این دار و بجای لا در وی کن و سرش بگوار
کن و بپاید کرد همان پوست کز از بیضه برداشته
باز بروی نهی و استوار کنی و بیضها را در بنه
با بیضه چند تا مدت بیست و بگیرد چون برخ
جوجه بیرون اورد بیضها برادر که چون نا شکسته
باشد انگاه بشاو بر قلعر گداخته طرح کن تا
نیکو اید و مقدار طرح معلوم نبود چون نخست بار
بود و بیکن طرح بدست عادت میتوان معلوم

باب دهم بگیر زر برخ و ماکیک زرد هر برابر و غمگ
اندر بار سر و سخار این جمله بیکجای بشاپین زده
بیضه بیرش و در کوزه کن و در تنور بکنب و بگروز
بنه تا مغلوک گردد پس نرم بشاو بهر مثقال
فقره نیم درم از این دار و بر افکن در کدار کر
و شمس کردد ان شاء الله تعم نیز بگیر کویند بگیر این
عمل بس نفیس است صاحب عمل کوید بگیر
آدمی جوان صحیح البدن و اگر نیابی بگیر ماخوذ
تیس سود و در مار و لا کن و سه هفته در زبل
دفن کن تا انکه اب شود پس در قرع کن کاوبا
انبیق بقطنی کن اب و دهن بیرون اید پس
بگیر انرا جدا کن و انچه در ته قرع مانده باز
بگیر و در اتوان زجاجان یا فخاران نه کز دود
بیرون اید احمر یا اصفر پس بحق کن انرا
دیگر بار بقرع ریز و ان اب و دهن کز ارو
کرفتی باز بر و ریز و قدحی غیر منقب بر
سر وی نه و این لا قرع اعمی کویند پس موضع

وصل را محکم کن بن چهل روز در زبل دفن کن و در
هفته زبل را تجدید کن پس بیرون آر و نار را مثل
شده باشد و آب کشته و بر بالای او مثل عنام
چیزی مطین شده باشد و آب کشته از در غایت
سرخ در زیر او ایستاده و این را مونو دکوینند
پس صاحب عمل چنین گوید بگیر این عنام را
از سران ماه احمر و جدا نه پس آب احمر را با مشک
در ظرف کن تا ثفل باقی بماند پس بگیران ثفل و
بحق کن با عنام لزم پس بکشب بین القدحین
در نار زبل تشویه کن پس بیرون آر و بریز در
جام زجاج و نصف آن آبکه گرفته از و زبد و
تسقیه کن تا آنکه او را بخورد پس دیگر
بار بقیه باز بر و بریز بر و با قی آب را پس قوتها
در دیگر سبز خرد و در آب باندو و پس بر افروز
تا گرم شود و مانند عسل گردد پس بردار و نگهدار
و صاحب عمل چنین گوید که بگیر بعد از ان قضه
و صفحه رقیق ساز و این دو را بر روی طلا کن و

باقی کن ساز زرد بهتر از بریون بیرون اید قائم بر
خلوص و چندانکه بکدار بهتر اید و صافی تر شود
و اگر ضوابر زرد کرد از او را پس تسقیه کن
بد و آب را یکبار تا بخورد و بین القدحین باش
لزم تشویه کن را منعقد کرد پس بیفکن دانقی
از این بر او قیه فضه مذاب پس بریز بعد از
دیگر بار گرم کن تا بهر چند بیرون اید بزی دیگر قول
معنبر بگیر از روحت ده جزو و از نوشادر ده جزو
و بحق کن بهم در امبیز پس حل ضعیف بر و بریز
انمقدار که او را بپوشاند پس چند روز تا کن را
امر کرد سبز انگاه او را صاف کن در اناء آب جامد
یکبار و دو بار پس اگر فسرده شود بحق کن او را اند
از نوشادر محلول و تشویه کن اندکی تا فراهم اید
پس بگیر او را در حمام او بز تا همچنان محلول باقی بماند
تا وقت حاجت پس بگیر بگیر و زاد مصری نیکو
و بحق کن و با آب بجوشان چندانی او نیمه از آب
برود و انگاه ناگوده لابروی بر و صاف

کن پس بگیر او را با چیزی از نوشادر بحق کن پس خشک کن و در
خم بیاویز و بزیر حل شود و ابر سبز کرد پس بردار تا وقت حاجت
نگهدار بگیر زاج مقطر و اب ملح مقطر و با این طبخ
کن کبریت اصفر تا اب برنج شود و بگیر صبغ کبریت یعنی این
اب سرخ او مقطر کن تا صبغ تمام جمع شود جدا کانه پس
چون ترا این سه اب حاصل شد و این سه رکن صنعت
تمام گشت پس بگیر از اب زنجار اول یکجزو و از اب
نوشادر سه جزو و از صبغ کبریت سه جزو و وجه الرام
در اب جامه بیامیز و بر قم زن نیکو تا نیکو امیخته
گردد پس نیک و جله بکیر و بخوند پس عقد کن و در
خود خرد بار چنانکه هر قرص بوزن قیراط باشد و
باز از احبها بار مانند نخود دیگر هر قدر که خواهی
پس بسک کن نقره را و هر جزو نقره را قیراطی
از این دارو در ده تا بخورد که ذهب نیکو ایدالله تعالی
نوعی دیگر و استادان این صنعت چنین گفته
که این باب عظیم است در این صنعت نظر فرو نگذارد
اگر در تدبیر تقصیری نیفتد امادر حالت ابتدا کنا

ایما کردم الهام رسید مرا این طریق بدید والله اعلم
تدبیر این باب انست که بگیر زنجار حکاک و زعفران
حدید کربند بیر حکما نیکو ساخته باشی پس بگیر
نوشادر بلورین و تصعید کن او را بارها احمر بیخ با
وهر بار زاج جدید میکن تا انکاه که نوشادر از صبغ
برنج سرخ گردد پس بیامیز این هر دو با زنجار و زعفران
که تدبیر کرده و بنکر بحق کن پس تقطیر کن این هر دو
با زیبق محلول احمر پس در بطن طویل یعنی زبل
دفن کن تا منحل شود و ابر گردد در این احمر پس عقد
کن باش فحم منعقد شود و منفت نگردد پس بر اتش
بگیر از این بر با نصف قدر بگیر کما بقدرة الله تعالی
وصنعت زیبق احمر مصعد شود پس ضم کن با او مثل
او نوشادر و بزاج مصعد باشد تا سرخ گردد
پس صعد بل دفن کن تا منحل شود نوعی دیگر بگیر یکجزو
او نوشادر و مصعد بجهة باشی چنانکه پیشتر ذکر
کرده شد و از کبریت مذبر بصل بشی دو جزو و از
ذهب که در رخت نوشادر مصعد مانده دو جزو

واین هر دو در تصعید نوشادر گفته شد پس سحق کن
نرم هر دو با هم پس تسقیه کن از آب اول بیض هر روز
سحق کن بر صلایه زجاج و تشویه کن بین القدحین
اسفل مطین باشد بطین حکمت و قدح اعلی غیر
مطین و بر روی سوراخ باید بقدر سوزن و
موضع وصل محکم کن که بخار بیرون نیاید الا
از آن سوراخ تا آنگاه که خشک شود پس بیرون آر و سحق
کن بدین آب و همچون سویق ساز پس سحق کن
چندانکه در تحت قهر خشک گردد پس تر کن با آب و
سحق کن پس در قدح کن بدان سان که کردی تا خشک
شود و همچنین عمل مکرر تا ده بار یا بیشتر
تا آنگاه که مشمع شود و بر صفحه قمر جاری گردد و در
وی غوص نکند پس طرح کن نیک بر وی و پنج قمر
که او را بچندین درجه از ذهب سرخ تر گرداند
و چون از این ذهب بذهب معدنی مزج کنی
رنگ زیاده گرداند و نرم کند و درخشنده کند
شک و شبهه پس بگیر این اکسیر و بر صلایه سحق

کن

کن بدین آب تا آنگاه که مثل ملقمه شود پس در قاروره
کن و بدین آب فرو بر پس در زبل تر دفن کن
و در هفت روز زبل تجدید میکن که در چهارده
روز منحل شود پس عقد کن با آتش نرم برفق
و طرح کن از این بر صد جزو فضه ذهب ابریز
شق آید بقدرة الله تعالی نوع دیگر بگیر روسنج نه جزو
و شادنج پنج جزو پس سحق کن هر دو را سحق نرم و
نیکو و محکم و بگداز نیکو جوهری گردد در خود و زرین
اصفر پس طرح کن مثقالی از این بر پانزده مثقال
اسرب عقده و حمره حمره شدیده پس اگر طرح کنی بر
این اسرب مصبوغ پنج مثقال ذهب احمر و بگداز
ابریز از خلاص بیرون آید ان شاء الله تعالی نوع
دیگر بگیر براده حدید و در آب صافی افکن چند روز
و آب بریز دیگر آب تازه بریز و چندان این عمل
میکن که دیگر آب از وی سیاهی نیاید و سیاه نگردد
و براده در سایه نه چون یاقوت احمر گردد پس بیفکن
از وی چیزی بر فضه تا او را سرخ کند آنگاه با ابریز

تکلیس

در امیز چنان اید که باید پس بگیر انچه جمع شده اذاب وانرا
کن و حل کن و عقد کن چون یاقوت شود پس بیفکن از
وی اندکی بر بسیاری که نیک اید ان شاء الله تعالی نوعی دیگر در ابریز
زنجار و کبریت و ملح برابر و همه را نرم بسا و در بوته بزر
کن و بر اتش نه تا برود دود کبریت و ملح سرخ شود پس
همه سحق کن باب زاج محمر محلول و باب نوشادر سحق
بلیغ پس بگیر صفائح فضه با او طلا کن و گرم کن
بارها که چون ذهب گردد و اگر بر ذهب امیزی ذهبی
باشد باندک عیار کم و این را ابریز خوانند والله اعلم
عمل قمری بگیر زیبق پنج درم و بیفکن او را در پنج درم
قلعی منقی مذاب چون درهم امیزد هر دو را سحق
کن و دو درم و نیم کبریت بر وی افکن پس دو درم
و نیم زرنیخ اصفر و پنج دانق زرنیخ احمر این جمله را
نیک سحق کن و در قنبه مطین کن و سرش بورق
نبق و ملح محکم کن و سه شبانروز در تنور بنار زبل
تشویه میکن پس مثقالی از این با یک مثقالی فضه
بگداز و دو مثقال از این مجموع بر ده مثقال نحاس

احمر منقی افکن و در ترشی ریز پس در سرگین جاموس
و روغن افکن پس یکی از این با یکی قمر امیز قمری اید
در غایت خوبی ان شاء الله تعالی نوعی دیگر بگیر ارزیز منقی
قلعی ده درم و مس گداخته پنج درم و سیماب سه درم و
دو دانگ پس ارزیز را بگداز و سیماب در وی ریز پس
بگیر مرقشیثا یک درم و خرد بسای و بر ان ارزیز و
سیماب افکن تا هر دو را ببندد پس نحاس را بنمک
و بوره اب ده سه چهار بار تا سودا و کم گردد پس
بگیر طلق یک درم و دو دانگ و او را خرد کن و
بسای پس بگیر شیر پیل و طلق را در وی بسرش
و او را پلیته ساز و ان پلیته را در روغن چرب کن
و باتش دار تا چون چراغ بسوزد و ان سوخته را
بردار در هاون افکن و خرد بسای و با پارا روغن
حل کن تا مانند مرهم گردد پس مس را زیر و زبر
کن و در ان مرهم مال پس بر ان ارزیز و سیماب
افکن پس این جمله در بوته کن و سر بوته استوار
کن و بر اتش نه و نیک بدم تا انگاه که بدانی

کرس کداخت و پاره پاره بوله بروی افکن تا زود
تر بکدازد پس بیار پاره اهک اب نا نرسیده وان
مس را از بوته در اهک ریز و اهک بر سر وی کن
و بکذار تا خنک شود و بردار و بکار بر و اکر بر
ده درم ارزیز دو درم نقره افکنی بغایت
نیک اید نوعی دیکر بکیر از طلق انثی محلول حد
خشک کرده یکجزو و اسفیداج رصاص نیم جزو
و نطرون نیم جزو و این جمله را با حماض اترج
بپالای پس بکداز و چون کداخت نقره شود
اما تیره رنک پس بکیر از فرار مصعد بازاج و
شب دو جزو از زنجفر مدبر سه جزو پس جمله را
در قاروره جمع کن و از ماء مکتوم انمقدار
بروی ریز که یک انکشت بر بالای او بایستد
پس در زبل دفن کن چهل روز که در وی جمله
یکجزو شود پس سر قاروره بکشای و همچنین سر
کشاده روز در افتاب بنه تا سخت شود پس
بریز در قدری که در وی خاکستر بیخته باشد

وسه

وسه روز در تحت قدر اتش کن که نقره سفید بیرون
اید پس یک درم از وی بر صد درم افکن در
بوته و سر بوته بپوشان بازاج سوده و بریز و
بدم کن تا بکدازد قمری بیرون اید که اکر از وی
یکجزو بر صد و بیست جزو زهره افکن نیکو
بیرون اید ان شاء الله تعالی نوعی دیکر بکیر از حلیف
احمر یکرطل و تبیض کن پس بکیر یکرطل بیاض
البیض و یکرطل نوشادر و سحق کن او را با
بیاض البیض و در قاروره کن ده روز دفن کن
تا حل شود پس بیرون ار و تقطیر کن بتصعید تا
اب از وی بچکد در قابله پس ان اب چکیده را
دو قسم کن و حلیف را با نیمه ان اب در هفت
روز تسقیه کن و سحق کن و چون این نیمه را
در خورد تصعید کن و بیرون ار و سحق کن
وان نیمه اب باقی را در وی ده تا بخورد در
هفت روز پس دیکر بار تصعید کن و عزل
کن پس بکیر یکرطل مسرور و یکرطل طلق و طلق را

بامیخ سعق کن و بشوی و یکش حلف لا با نیم
اوقیه شنگار و نیم اوقیه نوشادر و نیم اوقیه کبریت
اصفر پس جمع کن مسرور و طلق لا در قاروره و
باب او لا بسیار بجوشان پس بیرون آر و در زبل
دفن کن و در روز تاحل شود پس بگیر این محلول
لا تقصید کن تا آب بجکد پس آن آب چکیده لا
دو قسم کن و حلیمن لا در هفت روز باید آنیه آب
تنقیه کن چنانکه گفته شد بعینه چون هر دو نیمه
آب لا خورد و تقصید کرده شد تا بیانگاه در
قرع کن و آتش بر او فروز و بر سر قرع قدحی بجوش
اید بدان که آن منعقد شده است پس قرع
بشکن و او لا بیرون آر که قمر سفید صافی آنرا
شده باشد پس یکدرم از این بر سیمد و
شصت درم زیبق افکن قمر سبیرون اید که
برآتش صابر باشد والله اعلم نوعی دیگر مجرب
بگیر زرنیخ اصفر دو رطل و زرنیخ احمر یکرطل و
شب یمانی و نطرون و قلقند احمر و طلق ۱۲ حصه

کذا

وملح اندرانی و سافاری و سرقشتا و اولیما و فلفل
قلعی و نحاس محرق و مرتک و سوشادر از هریک
یک اوقیه و هر یک لا جدا بکوب پس بحقه کن تا
بولا و اوست حل پس این پس این جمله لا در
قاروره کن سبز وطرح کن بر این ادویه مثل
نیمه وزن او زیبق پس همه لا بحق کن آهسته
تا همه یکی شوند و بعضی بر بعضی لا در خورد پس
بگیر دهن خروج یاد هن برزکتان و در روز یکشنبه
در امیز پس در قاروره کن غلیظ تنگ دهان و
قاروره لا در گل گیر که در روز شعر و سر کین باشد پس
تشویه کن او لا در تنور هفت شبانه روز باش
زبل کشته نشود پس بیرون آور و بگذار تا
سرد شود پس بشکن قاروره و جمع کن آنچه در و
باحل نوشه یا باخل مصعد و هر بار که خشک شود
و باخل خمر تنقیه کن یکروز تمام در قاروره کن
و هفت روز تشویه کن باتش قوی و باید که
تمامت بیست و چهار روز آتش کشته نشود

پس بیرون آر که مانند برف سفید شده باشد و چون
حجر منعقد گشت پس یک مثقال از این بر بیست
مثقال قطری که نحاس مدبر است طرح کن
قمر نیکو بیرون آید در غایت سفیدی ان شاء الله
تعم نوعی دیگر بگیر این آنچه خواهی و در بوته کن
و بدم تا سرخ شود پس بیفکن بروی جبسین
تا بگدازد و چون آب شد صفائح رقیق از وی
ضرب کن مانند درم پس صفائح گرم ساز و
در خل حاذق غوطه ده چند بار منقی گردد پس او را
قطعه قطعه کن قطعها را صغار و در بوته
کن و بدم تا سرخ شود پس جبسین اطعام
کن تا بگدازد پس بگیر از این حدید مذاب ده
درم و بیفکن بروی پنج درم قلعی منقی مدبر و
میدم دمیدن نیک تا بعضی ببعضی مختلط
شود که فضه بیرون آید که هیچ شک بروی راه
نیابد نه از محک و نه از طریق و نه از
ذوب بقدرة الله تعم عمل زیبق بلون ذهب

و این از برای تصفیر اسرب است بگیر از براده نحاس
صد درم و از زیبق سیصد درم و این جمله نرم سحق
کن تا چون مرهم شود و همچنین سه روز سحق میکن
پس رها کن تا سه روز دیگر بعد از آن بردار و در
قرع کن و در تحت او آتش مانند چراغ برافروز تا
شش ساعت تا آب او تمام بچکد پس بیرون آر ثفلی که
در قرع مانده باشد و سحق کن بدان آب که از وی
متقطر گشته تا تمام بخورد دیگر بقرع کن چنانکه
کردی بار اول و همچنین میکن تا آنگاه که تقطیر
منقطع گردد و تمام و در این ایام الوان کثیره
در وی ظاهر شود و چون منقطع شد تقطیر
کن که مانند خون احمر گردد پس در بین القدحین
و موضع وصل محکم کن تطیین کن و تجفیف کن
و شش ساعت آتش در تحت او برافروز برفق
پس بگذار تا سرد شود بیرون آر که نقره احمر
عجیب بود بیفکن نه جزو بر صد جزو اسرب
که اصفر گردد پس سبک کن ثانیا و ثالثا و حبه

حبه از اکثیر اطعام کن کر در لون ذهب یا بسا
بیرون اید و اگر توانی کرنم سازی بکن که تمام کرده
الجه خواهی عمل زیبق احمر بگیر از زیبق الجه خواهی
واز کبریت اصفر مسحوق و از زیبق دربوته
کن و کبریت در کردوی بپاش و بوته دیگر برو
نرو موضع وصل مطلین کن پس برآتش نرم نرم
مقدار کر دخان کبریت ظاهر کردد پس بیرون آر
کر سبکه احمر باشد نوبت دیگر بگیر دیگر فلاره و قطین
کن پس بریز زیبق حمر در قدح حمر و قدح را در
میان قدر نهر و در کرد قدح کبریت اصفر بسا
بریز تا انکاه کر نصف قدح را پر کند پس سر قدح
محکم کن تا بخار بیرون نزدد پس آتش فحم تا نیم روز
پس از آتش فرو آر و خنک کن چو با ندکی بخفقان
شده باشد عمل زیبق اصفر بر جماد بگیر یک رطل زیبق
قلعی و نیم رطل زیبق مصعد پس بکدار زیبق
و زیبق مصعد بروی افکن پس دو ساعت دیا
سر ساعت سحق کن و در فارورد کن و در زبل دفن

کن یکماه و هر هفته یکبار تجدید میکن کر اب اصفر
الذهب منحل شود عمل زیبق اخضر ابی معروف بسر ریح
حکما است اما این ترکیب خاصه جابر بن حیان
بکیر کلس مخ البیض کر روغن کشیده باشند پس
حل کن او را با نوشادر محلول با بنوره و چنین
آن ملح بود پس سحق کن او را با زیبق او را در
فارورد مطین تشویه کن کر اخضر منعقد قائم
بیرون اید عمل زیبق ابود بگیر پنج نیر کبریت اصفر
و مخ البیض پنجاه بیضه و سی درم زیبق و آن
جمله سحق کن با زیبق و تشویه کن پس در فارو
کن و سر فارورد استوار کن و هفت روز در
زبل دفن کن کر اسود بر جراد بیرون اید یعنی
بریزون و این زیبق هر کز از آتش فرار
نکند و اکر خواهی کر رنکه بدهد و فضه شود
پس بکدار فضه تا انکاه کر دائر کردد پس
از این زیبق بروی تقطیر کن قطره کر فضه
قائم التواد بیرون اید علی الخصوص نوبت دیکر

در عمل زیبق بگیر یکجزو کبریت اصفر و نیم جزو زاج
و نیم جزو ملح و نیم جزو نوشادر این جمله بکوب
و بکداز در مغرفه آهنین و چون گداخت بگیر
مثل کبریت زیبق و بروی افکن دمان وقت
که هنوز گرم باشد و بر آتش بنه تا زیبق بسوزد
پس بگیر بجساد تا در حالت گرمی با هم مخلوط شود
بگذار تا سرد شود پس بر محلول افکن و باد هن
البیض بحق کن و در قاروره کن و چون خواهی
که تصعید دهی بر قمر طرح کن کر شمس شود انشاء
الله تعم عمل دیگر بگیر بیضه مرغ بیست عدد و بیاز
او بایک اوقیه و نیم شب یمانی بحق کن و یک
اوقیه و نیم نمک اندرانی پس بمال و تقطیر کن
چنانکه در تصعید ماء بیاض البیض گفته
و این اب را نگاه دار پس بگیر ثفل که در ته
قرع مانده باشد یک اوقیه و زاج یک اوقیه
و ملح بگیر اوقیه و زیبق سه اوقیه همه را بحق
کن تا زیبق بمیرد پس تصعید کن سه بار

وباطل بجوشاند مقدار ده جوش پس باب بجوشاند مقدار
و باید که بعد جوشاب دفعات بکن تا بوی او همه برود پس با ملح بکوفته
و ترکرده سه شبانه روز در اتون حمام ان تنویه کن پس بیرون آر
و با مثل او ملح بحق کن بر سه بار تصعید کن بگیر تصعید پس و اید پس بگیر
و باید که ان ترنگ سیفن باب و ملح باشد و در افتاب بگذار تا
طعم ملح از وی برود پس بحق کن او را با مثل او ملح و سه بار
تصعید کن پس بگیر زیبق مدبر بگیر و وزن بنج مثقال
بگیر و بحق کن جمله را با ان ماء بیاض البیض که نگاه داشته
تا مانند طین شود پس بحق کن تا خشک شود و چون خشک
شد دیگر بحق کن تا غبار شود پس در قاروره طلاقی
کن و سر بگل ستوار کن و در تافح نفیر بر آتش فحم
یکشبانه روز بدار پس آتش از زیر بیرون کش و بگذار
تا سرد شود بیرون آور و قاروره بشکن منعقد یافتی
پس یکمثقال ازوی بر یکمثقال نحاس منقی لفکن
یا بر رصاص تحمر کرده باذن الله تعم عمل رصاص بگیر
مرقشیشا سفید یکجزو و توتیا اخضر یکجزو و نعلون
یا بورق دو جزو این جمله در امیز با زیبق چنانک

کنی مسوق امیزد پس در بوطه بر بوطه استیرال
کن پس یکدرم از این مستنزل بر پانزده درم ا
رویه بیفکن و بنیک بدم کرباهم بیامیزد پس فرو
او بریزد پیه یا در روغن یا در موم پس یکدرم
از وی برده درم رصاص قلعی مقرر افکن و
یک درم فضه با او یار کن بیرون اید انشاالله
نوعی دیگر از ابوجعفر بگیر یکرطل زرنیخ اصفر و بحق
کن و بگیر مقدار نصف ان نمک قلین و بحق کن
با او و تصعید کن تنها پس بگیر انچه تصعید شد
و با نصف ملح و بحق با او و تصعید کن و همچنین
سه بار عمل کن و بگیر انچه بار سیم از وی مصعد شد و
در قاروره کن و مثل نصف او خل خمر مصعد بروی
ریز و در زیر ستانه نهه در صحرا سه شبانه روز در جای
گرم رود خانه باشد و موضع خنک کز بعد از سه
روز زیبق کرد پس بگیر او را مثل وزن او زیبق
مصعد و مثل وی کلس قشر بیض و این جمله را
مغزنه اهنین کن و بر نمد بروی بیاض بیض بسط

اعقد

امقدار که او را بپوشاند و در زیر وی اتش کن
بریز بروز تا منعقد شود و چون خواهی کز عمل
کنی رصاص را تنقیه کن تا از سواد و بوی از
وی برود پس برده درم از این رصاص یکدرم
از وی که عمل کردی بیفکن و اگر بر نحاس افکنی
برده درم نحاس مقرر کن سواد در وی نمانده باشد
یکدرم فضه و یکدرم اکسیر طرح کن تنکو بیرون
اید انشاالله تعم نوعی دیگر بکون ذهب بگیر رصاص
قلعی و بکداز بارها و هر بار که بکدازی ده
جزو خشت پخته سوده بر افکن و چون سه بار تمام
شد سبک کن و ان سبک را بخاکستر کن و بگیر از وی ده
جزو و از زعفران الحدید نیم جزو و از نوشادر
سه جزو و از نوشادر سه جزو و با دهن بیض بحق
کن یکروز و شویه کن یکشب پس بیرون اور و استر
کن انچه نازل شد بگیر از وی دو قیراط و بر یکدرم
فضه پس ده جزو از وی بر یازده جزو حمل
کن گر بکداند نرا مثل ذهب نوعی دیگر بصفر الرصاص

عمل نوشادر حکیم فرمود که بگیر نوشادر که مصعد یا
ملح باشد یکبار پس بیفکن او را بر صلایه با خمس
او از براده فضه تا فضه در نوشادر خورد پس
بریز آن مجموع در کوزه و بر آتش نرم نه
و برفق تصعید کن و چون نوشادر تمام
مصعد گردد دیگر بار بیفکن بر سحق و صلایه
و تصعید کن چنانکه کردی و همچنین
سه بار عمل میکن دیگر بار سحق کن هفت بار
که منسبک گردد و سبک یکی فضه دوم
نوشادر پس در آر این را در ابواب
کبار که این نوشادر خالد بود بر نار و
رصاص را اصلاح کند چنانکه هرگز
بحال اولین باز نگردد و در این
عقاب اسرار و دقایق بسیار
است و این در حمرة در آید زیرا
که نوشادر کنیت که در عمل
از وی لابد شود نوعی دیگر بلقمر الرصاص

این نسخه بعد از عمل زرنیخ باید نوشته شود
چون در نسخه اصل بعد از اون بود

بگیر از قلعی خالص ده مثقال و از سفید روی خوب
پنج درم و از زیبق دو درم و نیم پس بگداز قلعی را و
بیفکن بر وی زیبق را چون دیدی که آب شد و مختلط
گشت رها کن که سرد شود پس اسفید روی را بگدازد
رصاص و زیبق را بر وی طرح کن و بچیزی از
آهنین بهم در آمیز چون در آمیخت فرو گیر و بریز
که بیرون آید چنانکه تو دوست داری بعضی حکیمان
چنین گویند که بوزن زیبق فضه خالص خلط کن که
نیکو بیرون آید عمل زرنیخ بگیر از زرنیخ اصفر یک جزو
و سحق کن نرم پس بیفکن بر وی ملح مقلو دو جزو و
سحق کن او را با ملح ناعما پس تصعید کن در اثال
واسع الراس تا پاک گردد از سنگ و آنچه در وی
است از ادناس و اوساخ و در این حال روح
گردد بحقیقت پس بگیر او را و سه بار با شیرج طبخ
کن پس سحق کن او را با ملح و آب پس بشوی و
خشک کن پس با عسل بجوشان پس طبخ کن با خل که در
وی مثل سدس وی ملح قلی باشد تا سواد او بکلی

بیرون رود که مانند بلور منقی و سفید گردد و این
بهترین و نافع ترین بود در عمل **عمل ملح** بگیر
ملح و نکلیس کن پس در طنجیر افکن و بریز بر وی
آب گرم آنمقدار که چهار انگشت بر بالای
وی بر آید پس آتش در تحت او نیک بر افروز
چندانکه آب گرم گردد و با ملح خشک شود آب
گرم از طرفی دیگر بر وی ریز و همچنین دم
بدم آب گرم می ریز و میجوشان تا آنگاه که
مثل موم شود و بگدازد و چون گداختن
موم پس فرود آر و خنک ساز دیگر بار عمل
از سر گیر همچنین آب گرم می ریز و میجوشان
تا مدة سه روز بعد از آن که مانند موم
گداخته شده باشد پس درهمی از این بر هزار
درهم زیبق افکن که فی الحال منعقد گرداند
بقدرة الله تعم **عمل طلق للقمر** بدانکه این
باب منقول است از کتاب فقیه ابو العباس
مغربی رحمه الله علیه فرمود که بگیر از زیبق

محلول

محلول یکجزو و از طلق محلول یکجزو پس هر دو را در
قرع کن و قرع را در دیگی کن که در وی آب بود و آتش نرم
در تحت وی بر افروز سبک چون حصانه طایر
بفحم باشد یا قندیل و این منعقد شود اما باید بایام
کثیره و علامات انعقاد او آن بود که عرق از قدح منقطع
گردد و چون در قدح تری و رطوبت نیابی بدانکه رسیده است
بگذار تا سرد شود پس بیرون آر که خاکستر سفید شده باشد
پس بگیر و سحق کن و بردار در شیشه کن چون خواهی که عمل
کنی بر افکن یکی از این مدبر بر چهل جزو نحاس
که قمر بیرون آید ان شاء الله تعم **نوعی دیگر** بگیر مرتک
یک اوقیه و سحق کن او را نرم پس در یک رطل آب
حماض اترج و در آفتاب گرم آویزان کن سه روز
تا آنگاه که زرد گردد پس از طلق مکلس مبیض جزوی
بدین آب سحق کن چندانکه چون مخ البیض گردد
پس در قاروره کن و سرش محکم کن و در آفتاب
گرم هفت روز آویزان کن که چون جاری گردد
پس بگیر از این آب درهمی و از زیبق بیست درم

این جمله را در انبوبه قصب فارسی کن و سرش بعجین دقیق
شعیر محکم ساز و خشک کن و یکروز در زبل نه که
منعقد شود و مثل فضه بیرون اید پس بیفکن یکی
از این برده رصاص قمر بیرون اید از خلاص
بگیر از طلق یک رطل و با خل خمر بیالای و در کوزه
کن و سر کوزه استوار کن و در زبل رطب سه روز
دفن کن پس بیرون ار سه اوقیه و نیم حلتیت بر وی
افکن و در کوزه سفال شامی مطین کن و در نافخ
نفسه دار و باید که سر کوزه کشاده باشد و چون
دیدی که ارمیده بیفکن بروی یک اوقیه تنکار و
یک اوقیه پورق و باید که هر دو سوده باشند و سر کوزه
در این وقت باید که پوشیده باشد و هر ساعت بر
داری و به بینی که گداخته باشد و چون دیدی
که گداخت بگذار تا سرد شود که نقره غبرا بیرون
اید درونش سفید بخایک بزنی سیاهی فرو
ریزد و نیکو شود باذن الله تعالی عمل توتیا این عمل
اگرچه در بعضی بابها بتقریب تقریر شد اما در باب

عمل

عمل نیز چیزی گفته شود که عرصه خالی نماند بگیر مردار سنج
انچه خواهی و نیک بکوب و از منخل ضعیف بگذران
پس با زیت عجن کن و قرص ساز و در تنور بند
که نضج بدید ارد و بیرون اید چنانکه ترا باید
نوعی دیگر در توتیا هندی بگیر از توتیا اخضر صافی چندانکه
دوست داری ده درم و سحق کن نرم نیک پس ضم کن
با وی از دهنج خالص نیم نصف و از نوشادر نیکو
و مسحوق سه درم این جمله را در قاروره کن و بیفکن
بروی درهمی و نیم دم الاخوین مقطر و سر قاروره
محکم کن پس بنه او را در میان قرص از خمیر و
در اتوان نه اگر خمیر بسوزد باک مدار پس قرص
بیرون ار که دار و در وی منجمد شده باشد پس بگیر
ان را و سحق کن نیکو و بردار و در مکحله کن
یعنی قاروره و سرش مهر کن و چون خواهی که
عمل کنی بگیر نحاس اصفر شبه و در بول بقر نیم
روز طبخ کن پس بیرون ار و بشوی و خشک
کن و بگیر از وی ده درم و در بوته بگداز و بیفکن

بروی از این دوانیم درم ذهب خالص بیرون اید نوعی
دیگر در این باب بگیر توتیا و بسا و سه مقدار او اب
معصفر تسقیه کن و سه مقدار شیراک و سه مقدار
اب کهنوار و سه مقدار خون ادمی جوان تسقیه میکن
پس خشک کن و در میان شرابه گل گرفته در اگر سیاه
رنگ اید پس او را در مثل ان از نحاس منقی طرح کن
و بگذار و در میان سرگین گاومیش که بروی
دوغ باشد بریز که نیکو بیرون اید اما پرده
بر روی وی مانده بود انرا علاج کنی بغلیت رنگین
و پاکیزه اید و اگر روغن خراطین میسر گردد
که بروی مالی و الوده کنی هر اینه روی بگشاید عمل
الماس بدانکه الماس را عقد زیبق و اقامت رصاص
خاصیت عظیم است و این مخصوص اهل هند بلکه در
هند نیز ندانند الا بعضی زنان ایشان و ندرة این
عمل این عمل نه از جهت دشواری اوست بلکه عمل
او اسان ترین عملهاست و مدة او کمترین مدتها
است اما عمل او موقوف بتکلیس اوست و طریق

تکلیس

تکلیس او ناپیدا و نادر الوجود است و بعضی از اهل این
فن چنین حکایت کنند که بسی تتبع کتب اهل هند کردیم
طریق مستقیم در این باب نیافتیم و بیان صحیح ندیدیم
معلوم شد که بعضی اهل هند که بر خواص الماس و تکلیس
ان اطلاع یافته انرا در کتب ثبت نکرده اند بلکه
از زبان بزبان داده اند و از دل بدل فرستاده اند
تا کسی که نه از ایشان بود اطلاع نیابد بر اسرار ایشان
و در بعضی کتابها اورده اند که تکلیس الماس بشاخ
نخود که برنگ اسال بود توان کرد چنانکه شاخ
نهند و احراق کنند و بعضی گویند که تکلیس الماس
بدندان خر کنند چنانکه او را صلایه کنند باب
و او را طلا کنند بر الماس و او را در دو بوته نهند
و بر اتش عرض کنند و بعضی چنان زعم کرده اند که
با سواع حشایش تکلیس توان کرد همان عزیز
که تتبع کتب اصحاب هند کرده فرموده گوید که جمله را
تجربه کردیم خلاف واقع دیدیم اما این فقیر در بعضی
رسائل معتمد چنین یافتم که بگیر الماس چندانکه

خواهی و در بوته کن پس محکم و تابدار بود پس بگیر
یک شرابه و یا طغاری یک نیمه پر از پوست کن و نیمه
دیگرش پر از انگشت و این بوته در میان انگشت
باحتیاط تمام بنه پس شرابه یا طغار دیگر بر سر وی
نه و موضع وصل محکم کن باید که هر دو طغار را در
گل گیری و در موضع وصل سوراخی بگذاری بمقدار
انگشت نه از جهت دمیدن و بر شرابه بالا نیز
سوراخی بگذاری هم بدان مقدار که گفتیم و از
سوراخ دم میکنی تا بوته بغایت سرخ شود پس
سوراخ بالائی قطره چند کانجی کهنه ترش بر آن
بوته چکان همچنان گرم تا آتش بوته سرد شود آنگاه
بیرون آر در جامه پیچ و بر سندان نه و با خایک
بزن که مکلس شده باشد بفرمان خداوند قادر
دانا تقدس و تعالی نوعی دیگر بگیر گلیست گلست
و هشت مقدار وی آب بر وی ریز و چندان
بجوشان که بیک قسم باز آید پس بگیر الماس و در
بوته کن و بر آتش تیز نه و بسیار بدم پس بوته را

بردار

بردار و در آب گلست غوطه ده و بگذار تا سرد شود و همچنین
چهار بار یا هفت بار عمل کن بعد از آن الماس را
در جامه پیچ بر سنگ یا بر خایک و سندان بکوب
که مکلس شده باشد بقدرة الله تعالی نوعی دیگر بگیر
یکدرم ابوهی و آن بر مثال نوالی است و برگ
او هم بر مثل وی است و یک حبه الماس در آنجا
انداز و پیش آفتاب نهد تا در وی نرم شود از
این الماس یکی بر هزار نحاس شمس آید ان شاء الله
تعالی امیدواری چنان است که این موافق واقع
باشد صفت الماس بگیر از بلور یکدرم و از شخار
دو درم و از اسفیداج قلعی نیم درم آهن یک
حبه این جمله در بوته کن و بگداز با آتش تیز
پس آنرا بخایک بشکن و در سفال آب نرسیده
کن و در کوره نه و بدم دمیدن نیک تا گرد شود
بعد از آن فرود آر و بپوشان و یا شرابه بر وی
نه تا منشق نگردد پس بیرون آر و بر چرخ درشت
بسای پس بر چرخ چوب تا مانند الماس روشن

کذا
نوالی است

بیرون آید و بشکل الماس خوب بود **صفت هریک از ادویه**
بگیر سنگ گرنز و بار یدا از هر یک حصه از ان
دو حصه سفال پخته و نیک کن و دو حصه
هم بران مثال که گفته شد **صفت مهرهای** از چوب
سنبل یا چوب اگ بسان گردان نیک روشن
و خوب بیرون آید **عمل موسی بحر علیه السلام** بدانکه
بهترین عمل و فاضل ترین صنعت آن بود که حضرت
خداوند عالم جل جلاله تعلیم فرماید اگر بران طریق
وقوف یابی هر اینه زود بمنزل مراد رسی پس بدانکه
حضرت عزیز حکیم فرمود مر موسی علیه السلام را که یا موسی بگیر
از زیبق یکجزو و از نجره دو جزو و این هر دو را
بساند و اب عذب بیالای با دست برهم زن
تا مانند کل کرده کل بخت و زرد و پس در امیز اقدا
بران دیگر بحق و صلابتم بسیار هیچ اب در خاک امیز
و بحق لا تزم میکن پس بگیر یا موسی از سوریه
یکجزو و از ماء عذب دو جزو و پس بیفکن سوریه
را دران اب و هفت روز رها کن که مصفا شود

پس بگیر از ملح عجمین یکجزو و از ابخوش دو جزو پس
بیفکن در روز یکی و هفت روز رها کن تا صاف گردد ان
سان که با سورا کردی پس چون صاف شد هر دو
اب را بهم در امیز اما از اب نجره دو جزو و از ماء ملح
یکجزو و یا یکدیگر در امیز تا قوة هریک بدان
دیگر برسد پس تسقیه کن بسه وزن از اوزان اول که
زیبق محلول را با نجره بود و همچنین تسقیه میکن
تا جمله را بخورد دارد و پر گردد پس بگیر زاج اخضر یکجزو
و از رماص اسود پنج جزو نیم و از نوشادر پنج درم و
شب بیض شش درم ملح العجمین کر محمر یکسر ساب
و زاج سوخته درم این جمیع دهد فضه را جمیع ذهب
و انگ از زیاده کند و براق و سهلا گرداند بقدرة الله
تعالی **عمل اکسیر احمر** بگیر از ذهب خالص یا مثقال یکدانگ از
و بیفکن بروی مثل وی نحاس احمر و هر دو سه کرکن
چون با هم در امیخت ضرب کن از دو صفائح
دقائق پس بگیر گونه و پالا زر پنج اصفر مسحوق
در ته دو فرش کن و صفائح بروی نهد دیگر زر پنج بر

ریز تا تحت و فوق دو جزء زنبخ باشد پس بر کوزه
محکم کن بطینی که در وی میل باشد پس چهل روز در زبل
دفن کن پس بیرون آور و بحق کن مثل هیاو این
بحق باید که در سایه بود و باطل حاذق تا سه روز
که زنجار رشود پس بیفکن از این دو قیر یا سریش
بر یکمثقال فضه بیضا مثل ذهب کرد در صفره پس
حلان با مثل وی از ذهب در خوبی بر کال نرم
پس تلوین کن او را بعضر فلوتات ابو عبد الله
تو دید که این باب را بگرا کمل کردم بیکو بیرون آمد
نوعی دیگر بگیر زنجار بتد بیر حکما بغایت بنکو
وزعفران همچنین و نگاه دار پس بگیر نوشادر
بلور و تصعید کن او را از بیاض بیضی و میل
باش نرم سه بار پس حفت کن این با زعفران
و زنجار مذکور بحق در حالت خشکی و این جمله را
باز بیق محمر محلول تقیه کن و تشویه نمای چند
بیک آمیزه یابد بعد از آن حل کن تا منحل شود
آبی رایق اخمر پس عقد کن برانش نرم که منعقد گردد

وصفیه

وصفیه و مصفت شود پس برافکن بگیر از این بر یا نصف
نصف یا نخاس منقر محرق ابریز الا بتغیر ابدا ان شاء الله
تعم نوعی دیگر بگیر از روسنج هفت مثقال و از زنبخ
ده مثقال و از سخاله حدید یکمثقال و از کبریت
اصفر یکمثقال و از نحفر زیبق هشت مثقال پس حل کن
کل واحد بکوب پس بحق کن مجموع را باب زاج سه روز
تا بخورد اندک که ممکن باشد و هر شب تشویه میکن
باشی قوی پس برافکن از این دارو بر قمر و حلاوه
کن ان را باشمس که بیکو بیرون آید ان شاء الله تعم نوعی دیگر
بگیر نخاس محرقه مثقال و نوشادر اصفر دو دانق و
از زنبخ احمر و نوشادر نصف دانق و فانید بیضی
نصف دانق این جمله را نرم بکوب الا فانید کرا و کل
جدا کانه بکوب و به پیز و خلط کن مجموع را با هم
بیز تا دهن الاکراع بحین ساز اما عجین نرم مانند
عسل غلیظ پس رها کن از صباح تا وقت عصر پس بردار
و در بوته کن و بوته را در کوره نه و بنک دم تا بگدازد
چون گداخت و صفره دود بر آید پس بیفکن بر و

چیزی از سمسم مقشر مدقوق و اطعام کن او را بارها
همچنانکه اطعام کنی بورق را و بگداز تا نیک مزج یابد
و دائر گردد پس بریز در راط اما باید که درون راط از
موم اصفر بیالای پس بگذار تا خنک شود چون سرد
شد پس قطع کن از این سه مثقال و طرح کن بر وی
درهمی از فضه بیضا و دو دانق پس بگداز و در راط
ریز پس دیگر بار بگداز همچنین سه بار یا چهار بار بیشتر
و اطعام کن تا آنگاه که نرم گردد پس حمل کن سه از این
بر ده ذهب و بگداز دو احمر اجود بیرون آید چندانکه
در آتش بیشتر در آری سرخی بیشتر گردد اگرچه صد بار
باشد نوعی دیگر بگیر نخاله حدید و رصاص قلعی و
زرنیخ احمر و کبریت اصفر برابر پس این جمله در
بوته و نیک بگداز پس در راط ریز و طرح کن بر
درمی از فضه قیراطی از این اکسیر پس حمل کن بر
هر ده مثقال ذهب دو مثقال از این دارو بدهد
ترا آنچه خواهی نوعی دیگر بگیر درهمی فضه و درهمی قلعی
چهار درم شبه پس آنرا سبکه کن و بریز پس بگیر از

از این

از این درهمی و بیفکن بر سه درم نحاس پس حمل کن
چهار از این با یکی از فضه شیخ عثمان را چنین گوید که
مصاحب من سه از این بر یک فضه مزاوجت نمود
قمری آمد که بهتر از آن نباشد و بعضی از طلاب تجربه
این کرده اند درست نیامد و بعضی از استادان
این فن بطریق تعلیم مر ایشان را چنین فرموده اند
چون فضه و قلعی و شبه منسبک شود آنرا باید بر
صلایه افکندن و تسقیه نمودن با بعضی میاه
بیضه همچون ماء البیض مقطر یا ماء لبن العذراء
و غیر اینها پس چندانکه در صلایه خشک شود تسقیه
باید کرد همچنان یکروز تمام و همچنان روز دویم
تا هفته پس تشویه کن و طریق تشویه بارها گفته
شد که در قاروره کن مطین بطین حکمت و بر آتش
ضعیف چون زبل خیل رماد اتوان آنچه بدین
ماند و چون سرد شد بردار و سحق کن دیگر از
وی درهمی بر چهار درم نحاس افکن و سبکه کن
چون دیدی که در تحت مطرقه جاری شد پس بدانکه

تمام است و اگر خشک باشد دیگر بار سحق اعاده کن
و صلایه نمای و تنقیه با میامن کوره از سرگین
تا چند روز پس تشویه کن تا در تحت مطرقه
جاری شود و چون جریان یافت پس حمل کن با
فضه مثل بمثل یا دو از این و یکی از فضه و یا سه
از این و یکی از فضه یا آنچه گمان بری در خوبی
فهم کن و نگهدار که این باب عظیم است نوعی دیگر
هفت حصه مس و دو حصه قلعی باز هفت حصه
از ارزیز و دو حصه مس باز هفت حصه مس و
دو حصه قلعی همچنین در هم میگدازد تا هفت
بار که قمر گردد باذن الله و چون در کرکس گاو
میش افکنی پاک گردد نوعی دیگر زرنیخ و تنکار
با قند بساید و با مس در گداز دهد و با قمر حملان
کند بگدازد و در شهد ریزد و فرو شد نوعی دیگر حکیم
بن ماس گفت آنچه خالد بن یزید معلوم کرد این
است بگیر از فضه دو و از فضه بر یکی و از حدید
مستنزل مبیض شش این جمله در هم مزج ده که ثابت

گردد

گردد بر خلاص نوعی دیگر بگیر رصاص قلعی بگداز و فرو
ریز سه بار در زفت و سه بار در نوره سفید و سه بار
در هلیلج و سه بار در سنگ ریزه سفید کوفته
پس بگداز و طرح کن بروی زرنیخ احمر کوفته اندک
اندک در مغرفه آهنین و هر بار که زرنیخ بروی
افکن با کفچه آهنین بجنبان تا رصاص همچون
خاک گردد پس بگیر نطرون و اگر نیابی بگیر عقاقیر
بقدر رصاص و هر دو را جمع کن و در بوطه بر
بوطه بگداز پس بگیر آنچه نازل شد یک مثقال
و نیم و از نحاس منقی لطیف و سحق کن و بروی
طرح کن پس بریز بروی موم و پیه گداخته و
دهن بزر پس در آتش زبل و یا در تنور گرم تشویه
کن پس بیرون آر و سحق کن و نگاه دار چون خواهی
که حملان کنی او را یک مثقال از این بر پانزده
مثقال نحاس مدبر پاکیزه طرح کن پس حمل
کن بر یکی از فضه نیکو بیرون آید پس بساز
از وی آنچه خواهی و از این باب غافل مباش که عظیم است

باب در بیان مزید عیار و بیان لبن العذراء

مزید عیار بگیر هیم کامل یکتوله و سه طلح مثل او
هر دو را بگداز و برگ کن پس بگیر خاک سرخ از تنور
و یا کیلانه و خشک پخته شوره با اران اوه که سبو
بیزند یا کانجی و شنگرف و آب زاک و نوشادر برین
برگها طلا کرده این خاک سوده پخته تا نیمه دیگر
پر کن و این برگها در وی نه و سر دیگر مهر کن
سه پاس روز در تحت وی آتش کن تا آنگاه که این
مس خورده شود چون بر کسی همان ملتوتات باشد
روز دوم باز آنمقدار مس تلخ یار کن و بگداز
و در تحت وی نه همچنین تا بیست و یکبار یعنی
بیست و یکروز عمل میکن پس حبه از این در بوته
لجه هشت ماهی بزن کامل گردد و یکی در هفتاد
و دو طرح کن ثلثی نفع دهد و اگر دو حصه
کهربا و یک حصه نمک شوره و آب رکونی و
کونه او بر محک تفاوت نکند مگر بقدر هشت
یک بگیر فضه پاکیزه که در وی هیچ رصاص

نباشد

نباشد و نیک تنک کن بدان مقدار که در امکان
در آید و بر تنک کردن قادر نشوی پس بگیر سفالینه
و در وی کبریت بکستر بوزن فضه پس صفائح
فضه بر بالای وی بنه و کبریت گداخته و
آتش در وی گرفت بگذار او را بر آتش اندک
تا سوختن از وی برود پس صفائح بیرون آر
که محترق شده باشد چنانکه در میان انگشت بشکند
پس بگیر از وی وزنی و از ذهب مثل او اما
اول ذهب را بگداز و فضه سوخته بر وی طرح
کن و بسیار بدم تا منسبک شود پس بگذار
او را در بوته تا خنک شود پس بجکوچ بکوب
تا فضه سوخته از وی فرو ریزد و اگر فضه سوخته
در وی باقی مانده دیگر بار در بوته کن و از
رو باس دم بالا بدم تا فضه سوخته تمام جدا
گردد و ذهب خالص بماند و در وزن زیاده
گردد و اگر مثقالی بود مثقال و نیم شود و از
عیار او کم گردد مگر هشت یک نوعی دیگر بگیر

زر طلا و بر کسار و مس را بگداز و بکنید بمکر بکش
دو سه بار یا ما کیک بر ورده کن و طبخ کن و پخت
ده نار زرجون دانه انار کرده و از این زریکجزء بر
تولهٔ هشت مهر زن از دوازده مهر این صفت
لبن العذرا اینها ان برای تلبین ذهب و
غیر ان باشد زیرا که ذهب چون قلان بقوه
باقیست باند مزاجش خشک میباشد پس چون شیر
گرم کنی و بدهی این اب عمل دهد بگراة او طبیعتش گردد
مانند موم بفرمان حق تعالی و چون خواهی که این
صنعت بسازی بگیر چهار رطل خل حاذق و
بیفکن بر وی یک رطل مزداسنج مسحوق خرد پس
بجوشان با دو افتاب گرم سه روز بهم پس صاف
کن اب را و انچه ثقل بود بیفکن پس بگیر رطلی از قلز
صلب و بشکو او را لحق کن بشکر نرم و بریز بر روی
چهار رطل اب و بجوشان باش تا در افتاب گرم سه
روز نیم نصفه شود پس هر دو اب را در ظرفی
ریز و ظرف را بجنبان تا انگاه صفیه شود مانند

شیر خالص و این بقوت لبن العذرا و پس بردار و نگهدار
تا وقت حاجت بکار بری و موضح این باب تلبین
بقوت و باب المشابقوا اما اینجا اتفاق افتاد و اگر
کسی بیرا نجا بردیم شاید و الله اعلم باب دوم در صحیح حیوانات
و این دو گونه اند حیوانات بقوا اما انسان را
مقدم داریم از شرف حیوانات است ارسطاطالیس
سؤال کرد از هرمس حکیم او هیچ در کتاب مخزونا
مکتوبا یافتی که معدنی از اعضای انسان در
صنعت درآید و از ان اکسیر ساخته شود چنانکه
از جواهر ساخته میشود گفت بلی یافتم در ان کتاب
که در انسان او عالم صغیر است تا گفت جمیع
انچه در عالم کبیر است از روحانیت و حیوانیت
هر نصف او در تخره و نباتة و معادنیه و جواهر
بلا بابه در ساه دارد و لهذا او را عالم صغیر
گفته اند و بعد از ان حکایت شرکس ذکر کرده
بقوت جعفر اجزاء او ملایم طبع نبود نرکس
او را دیدم اما اتفاق با اهل فن است

که از موی آدمی اکسیر توان ساختن و یکنوع از این باب که
مجرب است این است **عمل موی** بگیر موی سر آدمی را اما
باید که موی سیاه بود چنانکه در وی یک سفید و سرخ
نباشد و او را بشوی هفت روز و هر روز یکدست
نمک بر وی آن با آب اندکی و نیک بمال و بشوی همچنین
عمل میکن تا هفت روز تمام شود پس بساز از
وی گلاب چنانکه از گل سازند یعنی پاره آب و
موی در خمره افکن و تقطیر کن تا گلاب از وی بچکد
پس بگیر آنرا و نگهدار بعد از آن بگیر بول صبیان
و در طغاری نو بریز که آب بوی نرسیده باشد
و آن آب نیز در طغاری نو کن تا آب خورده شود
پس آب موی با آب کمیز درهم آمیز خواهی ثلثی آب
موی و دو ثلث بول و اگر نه مناصفه کنی بهتر
آید پس سر طغار بپوشان و در آفتاب گرم تموز
بنه تا بجوشد و اما باید که آنرا از گرد محفوظ داری
تا بفساد نیاید پس چون بجوشد و بجوشد و در طغار
منعقد شود بردار و نگهدار پس آنگه بگیر قلعی و در

فقاع

فقاع کن و بر هر ده درم سنگ قلعی دانگی از این دارو
برافکن و کوزه فقاع را در تنور گرم نه چون بدانی
که بگداخت پس بگذار تا سرد و خنک شود کوزه بشکن
و بردار که سیم گشته باشد و اگر خواهی بگیر مس
و در بوطه چرب بگداز پس دانگی و نیم از این
دارو بر ده درم مس افکن که فضه گردد بفرمان
خداوند تعالی و تقدس و این سر نگهدار که این
اصلیست درست و آزموده **نوعی دیگر در شمس** بگیر
موی سر مردم موی سیاه و آنرا با آب خطمی بشوی
و خشک کن چون خشک شود او را در خمره آبگینه
کن و آنرا تقطیر نمای مانند گلاب پس نخست
آبی سفید از وی بیرون آید که او را در شیشه کن
و موی را در خنوری دیگر کن که اولین بشکند و رنج
تو ضایع گردد پس دیگر بار تقطیر کن که روغن
بیرون آید سرخ که بسیاهی زند آنرا نیز بگیر
و در شیشه دیگر کن پس بگیر شاخ گوسفند و سم
اسب و آنرا خرد خرد قطع کن و در خمره افکن

وتقطیر کن تا از وی اب و روغن بیرون اید
همچنان اب وی جدا بگیر و روغن جدا پس
روغن موی و روغن سم و سرون هر دو را بهم
درامیز و نگهدار پس بگیر از موی دو اوقیه و از
سم و سرون یک اوقیه و از پوست بیضه پرورده
سه اوقیه و از نمک بول یک اوقیه و از خرده
اهن یا بوره نیم اوقیه این جمله بهم درامیز
و بر سنگ بسای و از هر دو اب تسقیه میکن یک
روز باب موی و یکروز باب سم و سرون روز
همی سای و شب اب بروی میزن و همی جنبان
تا اب تمام بخورد پس ان دارو بکوزه کن و از
گل حکمت مطین ساز و یکشبانروز در اتش
تشویه بدار پس بیرون اور و نگهدار بعد
از ان بیار ان هر دو روغن در خمره کن در
دیگ نه و گرد اگرد خمره از خاکستر پر کن و
یا از ریگ پس دیگ را بر دیگ پایه نه و سرش بر
پوش بپوش و اتش در تحت او برافروز

یکشبانه

یکشبانه روز بجوشد و از جوش بنشیند تا چند بار
بدین طریق بجوشد و غلیظ گردد پس ان سرپوش
بردار و سرپوش دیگر بروی نه که در وی سوراخ باشد
و اتش کن تا اب گردد پس ابرا بدان شیشه کن
و بسای یکشبانروز دیگر در ان خمره ریز و سر
سوراخ دار بروی نه دیگر بار خمره در دیگ نه
بدان سان که نهادی اول بار و اتش کن
تا بجوشد و از جوش بنشیند و خشک گردد انگه
نقره گردد طاوسی رنگ گونه پس یکدرم از وی بر
پانزده درم سیم پاک در گداز بر افکن زر
خوب اید بفرمان خدای تعالی و اگر مناصفه حلاوت
کنی بکمال رسد و اگر زر بود یک دانگ از این بروی
افکن زر نیک اید برنگ و نرمی ان شاء الله تعالی
نوعی دیگر در حیوانی بگیر گوشت ران گوسفند و
تنک کن و طلق سفید و زیبق برابر بگیر و در
یکدیگر بمال و بسرش و در ان گوشت چون
نمک بمال پس در هم پیچ و در سبوی کوچک نه

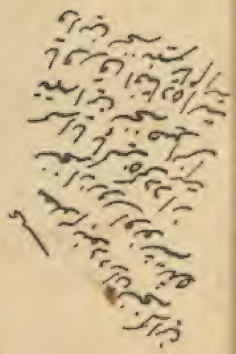

ودران سبو از ان طلق و زیبق در هم سرشته بنه
و گوشت بر بالای او شیان پس سر سبو بگیر و در گوشه
بنه تا کرم در وی افتد و ان گوشت تمام بخورند
پس یکی سفال گرم کن و کرمان در وی افکن تا
بمیرند آب کوفته شوند بعد از ان قلعی بگداز
و بران آب کرم انداز پاکیزه گردد بقدرة الله تعالی
نوعی دیگر بگیر موی آدمی و پاک کن و بشوی و خشک
کن و بچکان و چون روغن ابتدا کند و گرم
شود خرقه یا نمد پا را بر انبیق بپوشان و در
تحت وی آتش کن تا بخار خشک بسته شود
پس در دیگ کن و در زیر او خرقه یا نمدی پا را
بیفکن و چون دانستی که جمع شد سرد کن
با نفس که آنچه جمع شده است نوشادر بود در
غایت گرمی و تیزی اما باید که انبیق دراز و
فراخ بود والله اعلم نوعی دیگر بگیر غوک بزرگ
و در سبوی وی را سوراخ باشد پس زیبق و کبریت و
طلق سفید محلول هر سه برابر در میان آرد گندم

بسرش

بسرش سیماب در و غلوله کن و در پیش غوک غلوله
افکن تا بخورد پس بگیر ان فضله که از و در وجود
آید یعنی نجاست وی بر توله یا بر دو توله قلعی
افکن و در گداز که اول عریض گردد پس در زیر
بنشیند بگیر مر او را همه قرار شود ان شاء الله
تعالی نوعی دیگر که این را جوقی گویند و حملان شاید
بگیر مر او را یعنی زهره حوت که او را نیز هندی
پته گویند و سحق کن او را یا مثل او از کبریت
اصفر پس عمل کن فتیله از قطن سجراک
و ان شجر عشراة او را بدین دو آلوده کن
و چراغی تعبیه کن و ان چراغ را از روغن
مغزی برساند پس روشن کن و از صفائح
ضرب کن صفائح رقاق در غایت رقت پس
ان صفائح بر بالای ان چراغ بدار چنانکه
دود چراغ ۵ می دار تا دود چراغ همه را از
جانب بجانب فرا رسد و بنگ سیاه گرداند
پس بگیر از ان و از ذهب خالص کامل

بزبان هندی

۵ بر صفائح افتد و بحسب همه را
از دو جانب فرا رسد

مثل او حلاون کنی که ذهبی تمام عیار بی نقصان
حاصل شود ان شاء الله تعالی و این خوش پیش
لون او زرد بود و چشم او زرد بود و در پشت
او زردی املح باشد **فصل** بدانکه آنچه حیوانی
در این صنعت بکار آید نه تنها این است
که اینجا ذکر کرده شد بلکه این مذکورات
از ابهل و وجوه حیوانات بود که گفته شد
و بعمل نزدیک و غیر از اینها بسیار است
که در اکسیر در آید مثل گوشت چهارپای
آبی و کار او دور و دراز بود ترک کرده شد
دیگر از پر مرغ سفید اکسیر سازند و از قشر
بیض و امثال آن بعضی بتقریب در بعضی
مواضع گفته شد بعضی دیگر با سما یافته شد
و بتقریر در آمد این است **نوعی دیگر** بگیر از کبریت
اصفر جزوی و از زرنیخ احمر جزوی و بیفکن
هر دو را در مرارهٔ گاو نر و سه ماه متوالی
رها کن پس مرارهٔ را بشکاف و پوست وی

بیفکن

بیفکن و آب وی یا دو جزو که در وی بود سحق کن و بگذار
بگذار پس بگیر از سرب و از وی صفایح مدور
و رقاق ضرب کن پس صفحه از آن صفایح در ظرفی
بنه و از دارو مسحوق چیزی بر وی بپاش پس
صفحه دیگر بر بالای وی بنه و از دارو بر وی بریز
همچنین صفحه بر صفحه نه و دارو مسحوق
بر وی میریز و بر اطراف و جوانب وی میریز
تا آخر گردد پس سر اناء محکم کن و بر آتش نه و آتش
در تحت او بر افروز تا آنگاه که بدانی که صفایح
گداخت و تمام شد پس بیرون آر و سرخ گشته
باشد بر افکن مثقالی از این بر پنجاه مثقال
قمر شمس گردد **عمل قمر صفدعی و این باب را**
استاد در سال هندی اختراع فرموده و این
استاد فرمود دیگر از زیبق هجده درم و از
طلق محلوب مکلس سی درم و سحق کن
این جمله در صلایه مقعر و از پیه ماهی بریز بر
وی آنقدر که او را تر کند پس جمیع را نیکو

سحق کن تا مجموع یکجزو شود پس بردار و در ظرفی
پاکیزه نگهدار بعد از آن طلب کن ضفدع بزرگ
که در چاه پرورش یافته باشد ضفدع رودخانها
و حوضها در صنعت درست نیاید و چون ضفدع
چاه بدست آری بگیر و در سبوی کن که در وی سه بار
یا چهار شقاق باشد تا آنکه هوا از آنجا بدو رسد
و درون سبو پس بنه سبو را در خانه تاریک
اما باید که آن مقام نمناک و خنک باشد در
تحت سبو پاره ریگ بگستر و گاه گاه بر
آن ریگ آب بیفشانی تا جای سبو خنک
دارد و آن موضع و مکان ضفدع که ضفدع
در آن مقام با سایش باشد و آن را مسکن خود
داند و سر سبو را محکم بپوشان پس چون
ضفدع را مسکن مهیا کردی بگیر از آن
داروی مسحوق که مهیا کردی وزن
یکدرم و در آمیز با قطعه از تخم ماهی
و بسایی باب تا نیکو مختلط گردد پس در پیش

ضفدع

ضفدع بیفکن تا بخورد و هر روز از این غذا
بوی رسانی و هر روز از زیبق و طلق
و تخم السمک چیزی زیاده کنی در غذای
ضفدع تا مدة یکماه پس در این مدة یکماه
ضفدع سفید گردد و بعد از ماهی یا کمتر ضفدع
بمیرد و چون مدة بسر آید دیدی که ضفدع هلاک
شد بگیر سبو را و تطیین کن بطین حکمت
و نیک خشک ساز پس سرگین گاو بر هم چین
و سبو را در میان وی بنه و آتش در وی
زن از اول شب تا بامداد بگذار چون
بامداد شود بگذار که سرد شود پس بیرون
آور ضفدع از وی بردار که بریان گشته باشد
پس سحق کن سحق نیکو و بردار چون وزن
درهمی از این مسحوق بر سیصد و شصت
درم رصاص قلعی افکنی در گداز قمر
خالص بیرون آید بقدرة الله تعالی نوع دیگر
بگیر چهل بیضه و زردی از وی جدا کن و در شیشه

کن و پاره نوشادر بکوب سه درم سنگ یا چهار درم
سنگ پس شیشه را جای بنهد که مگس بدو فرو رود و
برآید تا کرم در وی افتد و گنده شود پس بگذار
تا کرمان همه یکدیگر را بخورند و یکی باز ماند
و او را خون آدمی بده تا چهل روز پس قرابه
محکم کن و قرابه در گل حکمت گیر پس پاره هیزم
و پاره سرگین در تنور نه و گرم کن پس قرابه
در تنور نه و پاره کثیرا در آن تنور ریز و سر تنور
محکم کن چنانکه بخار بیرون نیاید اما کلوه
تنور باز گذار پس بیرون آر و خیش را از و
بوی وی نگاه دار پس قرابه بشکن که چیزی
نمک عجیب بیرون آید یک مثقال از این بر پنجاه
مثقال نحاس افکن که زر نیکو بیرون آید ان شاء الله
تعالی نوعی دیگر عمل قمر نقره دوازده درم مس صاف نه
درم تنکار دو درم برنج پاک دو درم این جمله را
در بوته کن بگداز و در دوغ سرد کن نقره آید
قراری ان شاء الله تعالی باب در نباتات

نیس

بدانکه گیاهی هست از نباتات که او را سا
شمس گویند و این اسم وقت بود و او را ساق نباشد
و او را قامه دور است و لون او زرد و چون
خشک شود گویند سرخ گردد و صفت دیگرش
آنست که مانند کوکب درخشان است و این
رطوبت بدین ببرد و خاصیت این نباتات
آن بود که زیبق را عقد کند و ذهب گرداند
و بعضی گویند که چون این گیاه بر قمر افکند
شمس گردد جالینوس حکیم در کتاب سموم
چنین آورده است که این تلامذه من طلب کنید این
گیاه را تا آنگاه که بیابید او را در وی غنای
دنیا و نعیم این جهان است والله یرزق من یشاء
بغیر حساب نوعی دیگر بدانکه نباتیست که بعربی آنرا
بصل الفار و بصل الفصل گویند و بپارسی
پیاز کوهی خوانند و برومی اسقیل گویند و
این در عمل قمر بکار آید چون خواهی که عمل کنی
بگیر آب این پیاز پس بگیر طلق محلوب و

کذا
این تلامذه

بریز بروی این اب را بعد از ان در قنینه کن و
هفت روز تحریک میکن و هر روز پنج بار که
منحل گردد و چون منحل شد بگیر از ان اب درهم
و از زیبق ده درهم و هر دو را بهم درامیز
و در انبوبه قصب فارسی کن و تطیین کن
بعجین دقیق شعیر و خشک ساز پس یکروز در
اتش زبل نه و بیرون ار که منعقد شده باشد
پس درهمی از این بر ده درم رصاص افکن که
قائم گرداند بر خلاف ان شاء الله تعالی نوع دیگر بدانکه
شجره ایست که او را عرقد خوانند و این بدرخت
عوسجد ماند اما عوسجد نیست و این را اوراق
هر دو رنگ تنه او سفید کافوری باشد و میوه
و چون خوشه انگور دانه دانه و لون میوه
او زرد است چون وقت بارد ریابی او را
بگیر از چوب او انچه خواهی و طبخ کن او را
با مثل ثلث او اب و نیکو بجوشان تا انگاه که
مهرا گردد پس امراس کن او را امراس نیکو

و در رواق بیاویز تا صاف گردد پس بگیر انچه صاف
یافته و در دیگ مرام کن و طبخ نمای باتش
نرم تا منعقد گردد و متحجر شود بلون زرد پس
بردار و در قاروره زجاجی کن و چون خواهی
که عمل کنی و تجربه نمای بگیر از رصاص قلعی انچه
خواهی و او را قطعه قطعه کن قطعه [illegible] صغار
در دیگ مرام کن و اب نطرون و ان [illegible] بر
وی ریز چندانکه او را بپوشاند پس اتش بر
افروز نرم تا نیم روز چون اب خشک گردد از
اتش فرود ار و باب عذب بشوی و خشک
کن که چون فضه گردد اما بر اتش صبر ندارد و قرار
نگیرد پس بگیر از این چند درهم بگداز و فضه درهمی
بروی افکن که قمری گردد صابر بر اتش و به مطرقه
و سبک قبول کند و حکیمان لعنت کردند
بر انکس که در این شک اورد والله اعلم و بعضی
گویند که اگر بار این درخت بیخ وی عوض او گردد
و کار او کند و چون بیخ او یافتی بگیر و بشوی

و بیفشان و در قدر کن و مثل سه ربع او اب بر و
ریز و بجوشان تا انگاه کز ربع از اب بماند پس
او را در ظرفی دیگر صاف کن و آنچه صاف شد دیگر
بار طبخ کن باش تا نم تا انگاه که منعقد و منجمد شود
پس در نیم از این برده در بیم افتد ان شاء الله تعالی

نوعی دیگر بنایست او را شجرة الدم گویند شجرة الغاف
نیز گویند و این درختها بر اید و بدن را لاغر کند
و درخت را بخورد و این از جمله تخم ورق او بگیر
و بورق خود مانند پس چون بیابی او را بکن
و شیر او بگیر و شیر او را در بادیه و سر خرمائل و این
صبغ دهد اشیا را و اجساد را این رنگ گرفته
فهم کن و بنیکو نگهدار چون روزی کند خدای
تعالی ترا الله لطیف بعباده یرزق من یشاء

نوعی دیگر بدانکه گیاهی هست او را بتمیک
خوانند و او در موضع ریگناک بود و در
کوهها که خشک و بی اب باشند بر اید و این
گیاه را چنین گویند گرایی گیاه در زمین

مروست یا مروت بود و در بادیه ان را ذکر
اجا نیز بگو مهاری بر اب خشک باید رفت گر انجا
بروید و این گیاه روید و افتاب در بیخ او نرسد
و چون افتاب از ثور بیرون نارود نیز نا پیدا شود
و علامت او آن است و برگ او بر مثال برگ
کنه ناست و بر روی زمین باز افتاده و او را
سه برگ باشد چپ و راست افتاده و رنگ او
بر مثال رنگ خاک بود و از میان ان سه برگ
شاخ بر اید در ازی او بمقدار در ازی انگشت شبابه
اما باریکتر از وی بود و بر ان شاخ گیج باشد و بر گ
ان شاخ نیز بر اید بر مثال بنفشه و ان نیز سه برگ
باشد و خاک رنگ شاخ نیز همچنین خاک رنگ
باشد و از وی تخم بر اید چنانکه اگر بر شام گیر
در اید تا چند روز نزائل نگردد پس چون این
گیاه در یابس باید کرد اگر در او بمقدار یک گز
زمین را کنی و بکنی چنانکه هیچ اثر بیخ او
نرسد که اگر نیز ذرات کاویدن به بیخ او نرسد

بر اید

کر در بیخ اوست مانند کندر و برود چون سیما بگدازد و
در خاک ناپیدا شود پس چون تمام کاویدی او را با
گل بهم بردار تا هیچ آسیب بدو نرسد و گل را از وی
باحتیاط جدا کن و دست خود را در غلاف چرمین
بگیر تا آب آن گیاه بدست تو نرسد و چون بیخ
آنرا جدا کنی در آن بیخ شیره ایست بر مثال کندر
و آنرا بگیر و در کدو خشک کن و سر کدو هم از
پرکاله کدو استوار کن و از جایی در آویز که
سرنگون شود تا نریزد و نه پرد و چون خواهی
بدان عمل کنی بر پرد سرخ بهمن خوردنی طلب کن
و در آن کدو بیفکن و معجون کن و چون از این
هر پاره مس افکنی عمل حاصل گردد چنانکه خواهی
ان شاء الله تعالی و گفته اند بریزد هر چند سرخ تر بود
عمل با عیار تر باشد والله اعلم باب در بیان آلات
بدانکه آلات این صنعت انواعست بعضی از
آن آلت گداز اجساد و احجار است و بعضی
آلات تدبیرهاست اما آنکه آلت گداز است اجساد

واحجار

واحجار است یکی کوره دوم بوته سیم ماشه چهارم
پنجم خیک که بوی دم کنند و کیفیت ساختن هر یک
از این مذکورات از زرگران توان معلوم
کردن که کارهای بزرگ کنند و آلتی دیگر است هر گداز
که او را بوطه بر بوطه گویند و آن دو بوته باشد یکی
تحتانی دوم فوقانی آنکه فوقانی بود در وی
سوراخی یا دو سوراخ بود و مابین هر دو بطین
حکمت کنند و آنچه خواهند بگدازند آنچه صاف
بود در بوته زیرین آید و آنچه وسخ و خبث
بود در بوته بالایین بماند و اما آلات تدبیرها
چون صلایه و قمر و مستوقد و اتون
و طایشدان و نافخ نفسه و درج و کوره و قرع
و انبیق که خرطومش باز نهاده باشد و قابله
و قرع و انبیق اعمی و اثال و قدح و قنینه صلایه
سنگیست که بر وی بسایند داروها و قهر آلت
سودن و مستوقد آتش دان اتون معروف
و طایشدان اتون بود که آتش بر وی گردد مانند

هسونت

آتش دان قلامان در وی ارند و آن چیزی را که آتش
از وی ببرد باندکی زمانی نافخ نفسه تنوری بود که او را
سه پایه بود و گرد وی دیواری بود تا زغال در وی قرار گیرد و
بر دیوارهای او سوراخها بود تا هوا در آید و زغال آتش
گیرد و بر دیوارهای او سوراخها بود تا هوا در آید و زغال
آتش گیرد و مر وی را دکانی از گل بود که کوره بر وی
قرار گیرد آنگاه زغال بر وی ریزند و او را طبق بود
که بر سر وی نهند که باد بر وی زند و این آتش قوی
بود و در تکلیس چیزها و در جمع آوردن چیزها
و در آوردن بعضی اجزا جزها در بعضی بوقت
گداختن و درج از طین سازند و صفحهای
جسد را در وی بوقت خلاص یا بوقت علاج
یا ادویه یکتا جسد و یکتا ادویه نهند و طبق
بر وی پوشند و موضع وصل کنند و آتش
افروزند کوره از جهت علاج براده بود زیرا
که براده و چیزها سحق را با وی علاج کنند و
داروها بر آن حرا فکنند و بخل تر کنند و در کاغذ

یا

یا در خرقه صره بندند و در طین گیرند و بر شکل کره
سازند و خشک کنند و در آتش تشویه کنند چنانکه
خواهند والله اعلم بالصواب قرع و انبیق آن
است که در وی گلاب کنند و این را فرطوم
بود و قابله که در مقابله او نهند و در تقطیر
بکار برند چنانکه گفته شد پیش از این و
صورة این و صورة اثال نموده شود ان شاء الله
تعالی اما قرع باید که بزرگ و سطبر و شکم دار نباشد
و هیچ لوله و جای دمیدن بر وی نباشد و
انبیق را باندام بر وی نهند و باید که قرع
تمام در آب بود تا بالای دارو و بنزدیک
آتش آفتابه باید پر آب گرم تا هرگاه که دیگ را
آب کم گردد از آن آب در وی ریزند و آب
سرد باید که بقرع نرسد دیگر آنکه باید که قرع
را در موضع محکم کنند که نجنبد تا نباد اگر
به بن دیگ رسد و دیگ را بشکند و یا
خود شکسته شود و انبیق چند نوع باشد یکی آن

رسد

بود کردمش سخت فراخ نباشد و این چکیدن سیارها
شاید و تکلیس و تصعید نوشادر را شاید و دیگر
دیگران بود کردمش نیک فراخ نباشد و این
تقطیر رسها را شاید و غیر از این ها انواع
انبیق بود از استادان باید شنیدن و دیدن
و کثیری از اسباب صنعت هست که موقوف باشد
استاد باشد و بمجرد کتاب عمل نتواند کرد
جهد آن باید که دامن استاد بدست آید
که بندها و مشکل از وی گشاده گردد و کتاب از
بهر آن باشد که آنچه در این فن محتاج الیه
جمله بیکبار معلوم گردد و اوصاف اعمال
فی الحال دانسته شود و این نفعی عظیم بود زیرا
که اگر کتاب نبودی و خواهی که اوصاف صنعت
از کسی شنوی و بیاموزی ای بسا که ترا بغلط
افکند و راه بی راه نشان دهند و سالها
سرگران بمانی و اما چون کتاب بدست
آید از آن آفت رستگاری یابی اکنون

باز

باز گردیم بمقصود صنعت اثال از زجاج سازند
و یا از سفال و ساختن وی چنان بود که بگیرند طین
حکمت و از وی طبقی سازند بر زمین هموار
و لیکن اول قدر خاکستر بر زمین ریزند آنگاه
بر آن خاکستر طبق سازند تا چون خشک شود از
زمین باسانی برخیزد پس اثالی که ساخته باشند
از زجاج تا چون خشک شود از زمین باسانی
برخیزد پس اثال که ساخته باشند از زجاج یا سفال
بروی نهند تا علامت بگیرد و میانه هر دو یکی شود
و اندازه طبق بمقدار سرپوش باید که بر طبق
نهند و آن را مکبه خوانند و این مکبه از زجاج
باید از سفال در وی مثل مکبه زیرین طین
و باید که اندکی بزرگتر کنند که خشک شود خرد
شود و کوچک گردد و اگر بزرگ بود توان
برابر ساختن پس اثال را بدان جای بر نهند
که از بهر وی مهیا کرده اند چون نهاده شد
حوالی وی را بطین شعر مقطع باید اندرون

ومحکم ساختن ومحکم تران بود که جمله را در کل بیندایی
بیکبار و دو بار اگر اثال قوی باشد بیکبار کفایت بود
بقدر غلظ اثال و باید که کل هموار زنند چنانکه
بعضی غلیظ و بعضی رقیق نباشد حق نهادی و
مکبه بروی محکم کردی برابروی نیک پس در زمین
مقدار چهار انگشت بکن چنانکه دیگرا کنند بر
اتشدان وچون بر موقد نهادی موضع وصل
محکم کن بطین تا هیچ زبانه اتش بیرون نیاید و
او را تباه نکند و ساختن موقد چون ساختن
تنور بود و در زیر وی مغاکی کن باید که زغال
دران مغاک جمع شود و این موقد را یکدر باید
که هیزم درارند و نیز در زیر جناح موقد سوراخی
باید که دود بیرون اید صفت انبیق اعمی بدانکه
انبیق اعمی انست که مر ورا خندقی بود مثل انبیق
انبیقی که بر سر قرع باشد اما این را مراب نبود
تا انچه سائل کردد و در وی جمع شود و اعمی قدحی بود
که ترکیب کنند و او را بر بالای قرع تا هر چه براید

سیلاب

سیلاب در وی جمع شود و انبیق اعمی در عقد کردن
چیزها ضروری کردد و معنی این انست که اهل این صنعت
بعضی عقاقیر را حل کنند تا که اب کردد و چون خواهند
که ان را عقد کنند انرا در قدحی کنند و قدحی بر وی
نهند و موضع وصل محکم کنند و در زیر وی اتش
نرم کنند یا زغال تا ان اب باز منجمد شود و حجری
کردد و قدحها و شیشها از جهت تشویه داروها
حاجت اید از جهت انکه اهل این صنعت عقاقیر
را بدو و بر صلایه ابها دهند و این را تسقیه کویند
وچون تسقیه کردند او را در شیشه کنند یا در قدح
مطین و قدحی دیگر بر بالای وی نهند و موضع
وصل محکم سازند و بقدر حاجت در اتش رها
کنند این را تشویه خوانند اکنون صورت قرع
وانبیق و تنور و اثال و رخامی و قفاعه
نموده شد اول کار انکه اثال انکه زجاج

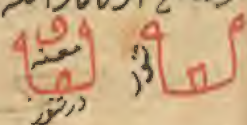

صفت گل حکمت بدانکه گل حکمت آن بهتر که گل خیر
خالص بگیری و آب بروی ریزی و دیگر روز رها
کنی تا خمیر شود پس بگیری و کهن خشک بغربال بیخته کن
و آنچه بیخته نشود بگیری گل خمیر شده افکن و قدری
سرگین مقطع ریزه ریزه در وی بیخته و بر هر نیمن
گل یک مشت ملح افکن و سنبک درم بسرشت و اگر
محکم تر خواهی باندک سفال سوده کن مانند سرمه
و بروی افکن این جمله دیگر پاره در هم بسرشت چندانکه
مانند موم گردد آنگاه در آنچه خواهی بکار بری بکن
این بهتر گل حکمت **نوعی دیگر** بگیر گل کوزه گران و قدری
سرگین آدمی و اندک بمقراض ریزه ریزه کن و با این
گل درامیز پس مرزن و ممال و زیر و بالا میکن
تا سنبک سرشته شود این بهتر گل حکمت والله اعلم
باب در اقبال نوادر و غرائب از نبات و بواقیت
و غیرایشان مثل اللؤلؤ بگیر از لؤلؤ صفا آنچه خواهی
و اول با ملح و آب سنبک بشوی پس با آب عذب
بشوی تا شوری از وی برود پس در ماءالورد رجاع

افکن و سنبک نرم بکوب و در قارورهٔ شامی کن و بر
بروی ماء حامض از آنچ گردون شود افکنده و صافی
کرده شده بیش از مقدار که اول بپوشاند پس سر قارورهٔ
محکم کن و در زبل تر یکهفته دفن کن یا دو هفته
تا حل شود و مانند حسو گردد پس بیرون آر و با آب
عذب بشوی چند بار تا از کدورهٔ آتش پاک گردد
و صاف شود پس رها کن تا خشک شود و مانند نوله
گردد پس درامیز اول با عزالتمک و آن نمکی
جبلی است و ذکر او در این کتاب خواهد آمد
انشاءالله تعالی و چون نادر امیز با عزالتمک بر سنگ پاره پاک
بر کف دست نرم و بسند ق ساز صغیر و کبیر
چنانکه خواهی و باید که دست تو پاکیزه و هموار
باشد و چون بندق ساخته آدمی فوق دیگ
یک نیلوفر سوراخ کن و خشک کن و از عنبار نگاه
میدار که طلاوه و سبز پس بگیر طلق محلول و
اول بدان یک یک طلا کن بنگر و هموار پس
خشک کن در سایه چنانکه بخبار بوی راه نیابد

وچون خشک شود بگیر ماهی تازه و شکم او را بشکاف
وخشویات بیرون کن و بگیر الفوه او را
ولؤلؤ را در زیر نقاره لا مطلق کن بر وی بیز
و در شکم ماهی بن برنج را نرم کوفته کن و صفیر رقیق
و بر یزاول دهن ابزر در شکم ماهی پس صفحه برنج مطبوع و بر
وزن پس نقاضه بران صفحه افکن و دگر برنج مطبوع بگیر
در کن و حوالی الفوه از برنج مطبوع بگیر چنانکه ماهی در میان
برنج بود و دهن ابزر بر برنج ریز پس شکم ماهی بدوز
و او را در کوزه فخار واسع الکراس بنه و بگریز بر سمک
دهن ابزر انمقدار او را بپوشاند پس بر دیگ
بپوشان و آتش نرم مثل حمام بر افروز چون دانست
که نضج یافت پس آتش را کم کن که سر دیگ پس ماهی
بیرون آور و لؤلؤ را از شکم وی بدر کن که در غایت
خوبی و صافی شده باشد از آنکه بعد وطلق محلول
کرد این صنعت نکو شاید در باب حل گفته شده
است و اگر از طلق طلاء کنی هم شاید اما طلاء
کردن بهتر بود نوع دیگر بگیر لؤلؤ صغیر منقر

حل کن او را بماء قل یا باء ماض الاترج و این حل
بدق باش تا معدوم پس بگیر طلق منقر و صافی و تحق
کن و ار جز بر صفی بگذران و وزن دو دانق ساج
بروی افکن افکن دیگر بار از حریر بگذران و بر
لؤلؤ محلول بپاش پس بساز لؤلؤ بران مقدار که
خواهی و بشعر خنزیر بر لؤلؤ نرم کن و بگذار تا خشک شود
و مور از وی بیرون میاور تا تمام شود پس بگیر
ماهی تازه و شکم وی پاک کن و خشویاه لا بیفکن
ولؤلؤ را در شکم ماهی نه و شکم ماهی را بنیک
بدوز و ماهی را در شاخ گاو وغیر آن نه بر فق
تا انگاه بریان کرده پس بیرون آور و هر چه لؤلؤ از
لؤلؤ در عجین نرم و پیش دجاجه افکن تا بخورد
پس یکروز او را حبس کن و چون فردا کی
دجاجه را ذبح کن و حبه لؤلؤ از شکم وی بیرون آر
پس بگیر برنج مدقوق در ناون کن و اندکی اندکی
باجبه دهنه کن و بمالد به یکدیگر پس بگیر
اندکی آب بجوشور و حیاه یکشبه روز افکن بعد

ازان که شعر الخنزیر را از وی بیرون اورده باشی پس
بیرون اور و در شیشه بکش و در پنبه نه تا تمام
شود بقدر الله تعالی نوع دیگر بگیر لؤلؤ فرد سوراخ
ناکرده در قاروره کن و حماض اترج صاف کرده
بروی ریز انمقدار که اورا بپوشاند و سر قاروره
محکم کن و در جای مظلم بنه تا هفت روز چنانکه
هیچ غباری و بادی بدو نرسد بعد از ان بیرون
اور و در اناء ابگینه کن یا در اناء فضه کن
و شیر گوسفند بروی بدوش هر روز یکبار و هر روز
شیر تازه میریز و کهنه دور میکن همچنین
تا هفته و از اسیب گرد و غبار نگاه میدار
بعد از ان در اب خنک نیک فرو بر و یکهفته
در ان بگذار که نیکو بیرون اید پس خشک ساز
تا گرد ممکن بود پس با عز الجبن در امیز و بمال
و دانها ساز و بسوزن زرین سوراخ کن و
خشک کن پس در انفحه سمک بنه و بگیر نوره را
او را امرا سالسون گویند بسی وزن و از

لبن

لبن العشر بر لؤلؤ ریز انمقدار که انفحه پر شود پس تنور گرم
کن و اتش از وی بیرون کن و قدری اب بروی پاش
تا حرارت کم گردد پس نفحه در تنور اویز و یکشب بگذار و
بامداد بیرون کن و لؤلؤ بگیر و در لبن العشر افکن
زمانی پس بیرون کن و بشور باب سرد تا سفید گردد
بفرمان خدای تعالی و تقدس نوع دیگر بگیر مروارید سفید
اب دار و او را بکوب و در دو توی جامه شعر به
بیز پس در بیاض بیضه بسرش و مروارید ساز و بر
بالای صدف بمال که گرد شود و مدور گردد و در سایه
بگذار که خشک شود پس ماهی تازه بگیر و شکم او را
خالی کن و مروارید را در گوشت او بنه پس ماهی
بریسمان بپیچ و گل تازه بگیر و ماهی را درون گل خشک
گیر و بروی سفالی بنه و سه روز بگذار پس مروارید
از ماهی بیرون اور و در آرد میده سفید نه و غلوله
کن و بماکیان بده تا بخورد و چندان بگذار
که ارد در شکم او بگذرد و بگدازد پس ماکیان
بسمل کن و مروارید بردار که پاکیزه شده باشد پس

سوده خ کن و بفروش نوعی دیگر بگیر مروارید سوراخ
دراب پنیر سنه پس بر دار و در تشت اتنج صاف
نه در شیشه لطیف پس بگیر بیضه مرغ و سرش
سوده خ کن و اندرون او خالص کن پس مروارید
دیگر بار در تشت اتنج افکن و در بیضه بیضه نه
و بیضه را تا نیمه پر کن در تشت نه تا انگاه که مروارید
حل شود همچون سیماب انگاه مروارید را بر ان بیضه حل
کرده بیامیز و مروارید باز در صدف کرده کن و
خشک ساز و سوده خ کن با موی خود پس بگیر باقل
را بپوست بر کن وارد او را با شاسته معجون کن
مروارید در وی نه پس مرغ را در شبانه روز کرسنه
دار و این غلولها بوی خوشان در ساعت بکند از
پس مرغ را بمل کن و مروارید بیرون کن که مروارید
بشکسته بود و باقیمت فعل لولو از صدف بگیر صدف
کران قشر و سواد صاف شده بسوی و بحق کن او را
نیکو مثل غبار پس عجن کن او با قوالجبن و بند قبا
بساز و در سایه خشک کن و از غبار و هوا نگاه دار

پس سنه روس صافی نیک بگداز و اندکی از ان
بر لولو چکان تا مقدار کرد روی او نرم صورتی پدید
اید مانند لولو کرد روی صورة بعد پس هر یک را از
ان بند قبا در خمیر نه و ماهر تابه را بر شکم تهر تیاز
چنانکه گفته خ و غلولهای خمیر در وی نرم نرم
در سه روز پس ماهر را بریان کن چون بریان خ لولو
بیرون آر از اندرون وی پس بگیر مخالا سفید بغداد
یا موصل و به نار سیده و بحق کن نیکو نرم و در کیسه
ولولو را در وی افکن و بمالید بدست بزن که نیکو بیرون
اید و این چنین مسموع شده اما معمول نشده تا سعو
باشی والله اعلم نوعی دیگر از طلق بگیر از طلق و مکلس
ساز پس باب الکبریت بحق کن و مروارید ساز و خشک
کن و در ماهر بریان کن چنانکه گفته خ نوعی معتبر در
عمل لولو جابر بن حیان گوید یافتم در کتاب
رمز بطلیوس از کتب اهل هند است و این کتاب را
بسبعض برآهم خواندم و تا حاصل کردم فرمود
که بگیرد هن بزرکتا نا کرا و را بریان هندی الجیه

کوبند و بگیر ماش مقشر او را در کن و از حریر بگذران
و این هر دو را جدا جدا بسا پس چون نمک کرد بار دیگر با
گیرد بشتاب و آن دهن را در طنجیر کن و بر آتش
نرم تا بجوش آید پس بگیر از آن ارد ماش و به
اندک آرد دهن بر زر تر ساز پس بگیر از نمک آنچه
خواهی و در آمیز بدین دقیق ملتوت و در طنجیر
افکن تا با دهن بجوش بکساعت رها کن که بپزد
عجیب منعقد گردد مثل لؤلؤ صاف بقدرة الله
نعم و بقدرة الکافی دیگر از خود بر همه هنرها دران
کتاب کز اگر خواهی ان لؤلؤ را لایا قوة احمر سازی
بگیر از زنجفر رومی یا زنجفر یانی و بریز بر قرقه
و بیفکن بروی نمک کرده مخلوط بدقیق چند ده
عدد نمک کرده بسر یا دست و درهم امیز و بعد ازان
در دهن افکن و بجوشان کز یا قوة احمر بهتر از
معدن بیرون اید باذن الله تعم و اگر خواهی
کز ان زرد اخضر سازی بگیر بدل زنجفر زنجار
نیک کز زمرد اخضر عجیب کرد

این لاغر فلان رفته کوبند و این اصل اعمال است
و عمل لؤلؤ بر این تمام نکرد و این چنان بود که
بگیر ببر کهنه آنقدر که خواهی و آنرا بقدر امکان
ریزه ساز پس ولا بر جایگاه لطیف افکن و
بپاشش بروی نمک پاک صاف و بر بالای نمک ببر
بریز و بر فوق پنیر همچنین بعض فوق بعض
بعد از ان چیزی گران بروی نه تا مدت یک روز
رها کن پس بیرون آر و در کوزه کن و آب جوشیده بر
وی ریز و بگذار تا آنگاه که چنان شود که چون
دست بروی نهی فرو نرود پس بشوی تا ملوحت
از وی برود پس بشوی باب عذب و خشک کن
پس بگیر از این وزن ده درم و بکوب نیک نرم
ساز پس بیفکن بروی وزن ده درم مغز التمک
ابیض پس آنرا نرم برافروز کز در ساعت
منحل شود پس استعمال کن در ان کز خواهی بدانکه
اگر رها کنی چندانکه خشک کرد دیگر منحل نشود
و حدید بروی کار و سنگ اثر ننماید و چون

انرا بر سر طلا کنند هرگز نیزه و شمشیر و غیر اینها در
وقت کارگر نیاید و چون زجاج و غیر ان در وی
چسپانند ابدی ماند و جوهر منکسر بوی الصاق
کنند ابدی باقی ماند و لؤلؤ محلول بوی عجین
کنند پس بر تو باد که قدر این بدانی و نیکو نگهداری
تدبیر المهماء لعمل الجواهر یعقوب بن اسحق کندی
گوید بگیر از سنگ و از سنگ ریزه که در جویها
و کوهها بود سفید و صافی و او را بمطرقه بشکن مثل
بادم پس طرح کن انرا در اتش فحم بر کانون تا
منشق شود و اواز از وی بشنوی بگیر انرا در اب
افکن در طشتی بشوی و در افتاب خشک کن پس
سحق کن در هاون و از حریر بگذران و هفت
بار بشوی و خشک کن و بردار که این بود مهماء
مدبر نوعی دیگر بگیر جبن رطب انکه اب خود
خورده باشد و ریزه ریزه کن پس بنه بر رخام شافی
از جبن پس بملح او را بپوشان و چیزی ثقیل بر
وی نه و سه هفته رها کن پس اب وی تمام بیرون

پس بر

کن

کن پس بگیر بوزن هر جزوی از جبن هفت جزو از
عزی سمک و هر دو را بهم بگداز با ماء القراح و
چون هر دو با هم گداخت و نیک جوشیده استعمال
کن در انکه خواهی اما باید که نگذاری الا بقدر حاجت
والله اعلم نوعی دیگر در عمل مهماء بعضی گویند که بلور
صافی مهماء بود بگیر ان و باب صاف بشوی
تا بالای اب مانند شیر بر اید پس بگیر این اب
سفید و در کوزه زجاج بریز یا چینی و بگذار تا
بلور ساکن شود و اب صافی گردد پس اب
را بریز و رها کن انچه در اسفل ماند پس بگیر او را
و با وی همان عمل کن که اول کردی از سحق و غیر
ان و همچنین بارها میکن تا مجموع این
ثفل غباری گردد پس استخراج کن او را سحق
بحل و تصفیه باب و از غبار نگاه میدار پس
در قاروره کن و بگذار تا خشک شود و سر قاروره
سخت کن و بنویس بروی مهماء مدبر پس
عمل کن بسائر احجار چنانکه کردی و هر یک را

علیحده بگیر و بر سر قاروره هر یک بنویس پس اسم
آنچه در وی باشد تا در وقت حاجت و عمل غلط نکنی
و احجار مذکوره مثل اسرنج و عقیق و دهنج اخضر
و غیر اینها از احجار در صفت مهماء اول عمل زمرد
اخضر چون عمل خواهی کرد بگیر از مهماء اول
یکمن و از اسرنج سه مثقال و از زنجار نیم مثقال
و از روسختج دو مثقال پس سحق کن هر یک را و
بهم درآمیز و در کوزه فخار محکم کن و بطین
و شعر تطین کن و عمل کن از برای سر وی طبق
که بر داری و نظر کن در وی چون آب شود و باد
بوی نرسد و فحم بر نافخ نفسه نه و رها کن تا ظهر
که بگدازد و هر گاه که فحم کم گردد زیاده کن تا
چون آب شد بگذار تا سرد شود پس بردار و مفکن
و حکاکی کن که بود زمرد سبز لون آسمانی اگر
خواهی این زمرد را لون آسمانی بود بجای
زنجار نیم مثقال ناجورد در کار کن نوعی دیگر اگر
خواهی او را لون اصفر بود بغیر از مهماء

واسرنج

واسرنج چیزی بر وی مفکن نوعی دیگر در عمل زمرد
بمهماء اول بگیر از سنگ حجاره هشت اوقیه که
در عمل زیاده از هشت اوقیه نباید که باشد که عمل را
بفساد آرد و چون عمل خواهی کرد زمردی که شدید
الخضرة بود بگیر از این هشت اوقیه و از اسرنج بیست
چهار اوقیه و از نحاس مضروب محرق بیست
قیراط و در کوزه کن و خرقه بر سر کوزه بپوشان
و در میان خرقه سوراخی کن کوچک و کوزه را
بطین کن و سوراخ خرقه بگذار پس در نافخ
نفسه نه تا سه ساعت رها کن که پاک شود و مختلط
گردد پس بیرون آر و در تنور نه که در آن خار سوخته
بود در میان خاکستر و باید که سرقین در آن
تنور بیفکن که عمل بفساد آید پس در روز دوم بیرون
آر و بشکن که تمام بود و اگر خواهی که حضرت کمتر
از آن بود بگیر از سنگ هشت اوقیه و از اسرنج
هفده اوقیه و از نحاس محرق بیست و پنج قیراط
و تدبیر کن چنانکه کردی چنان شود که تو خواهی

واگر کمتر از این خواهی طرحی کن بر هشت اوقیه از
چهارده هشت اوقیه اسرنج و از نحاس محرق
هشت قیراط و تدبیر کن بتدابیر اول چنانکه
گردد که خواهی **وصف دیگر** بگیر از مهماء مدبر دو
اوقیه و از اسرنج سه اوقیه و از نحاس محرق
بگمثقال لحق کن این جمله را نیکو تا چون
هبا گردد پس کوبله مطین کن و در نافج نفسه
و هفت ساعت رها کن پس بگذار تا خشک
شود و بنیکو بیرون آید **وصف دیگر** معرفة حدیده
غیر مستعمل پس بگیر زاج ابیض نقر پاک کرده
بکوب تا چون ناشتا هبا گردد و در زیر انگشت نرم
آید پس بگیر صمغ عربی و در آب افکن و آب او
صاف کن و بر آتش نرم نه پس از چاشت بر وی افکن
و مثل وزن زنجار بنیک بسپر پس هر سه بهم درآمیز
بر آتش بس خشک و ساز کرده مرد بنیک بکوب تا
آنچه خواهی از مهره از آن خواهی مثل پیماده آید
زنجار و اسرنج بر وزن طرحی کن که بغایت ملیح آید ان شاء الله

صفة یاقوة احمر مهماء انثانی بگیر از مهماء ثانی
وزن سه اوقیه و از اسرنج مدبر سه اوقیه و از
نحاس محرق بگمثقال و این جمله را هم بحق کن تا
یک جسم گردد پس بگیر بوته بزرگ چنانکه این
مجموع در وی بگنجد و سرپوش ساز او را که در وی
سوراخ نبود بقدر مسمار خرد در بخت کن بر بوته
بر کن از سرد و خضاد و نارص و با مرداسنج صعب
بعود پس هفت ساعت و چون هفت ساعت
تمام شد مسمار بدان سوراخ فرو بر چون مسمار
بدان سوراخ فرو رفت بدانکه او به گداز یافته
است پس رها کن تا سرد شود پس بوته را بشکن و جوهر
بیرون آید بهتر از معدن بسان از هر چه خواهی
از خصوص و غیر آن انشاء الله تعالی **عمل یاقوة سما**
بگیر از مهماء اول یک رطل و از اسرنج سه رطل
و هر یک علیحده بکوب و بیمیز با هر یک پس در
قدر طین کن و در نافج نفسه نه تا انگاه که در سیلان
باشد در وی ریز و پس آتش بکش و فرو دار تا سرد

شود یاقوة احمر بگیر از مهماء یک اوقیه و از اسرنج
دو اوقیه و از قشور الحدید نصف درم و از زنجفر
نصف درم عمل همچنانست که در اول گفته شد نوعی دیگر
بگیر از عسجد احمر یک جزو و او را بسوزان دیگر از
مهماء مدبر سه اوقیه و از عسجد محرق دو مثقال
این جمله در بوته افکن و تدبیر کن چنانکه در اول
کردی که نیکو آید ان شاء الله تعالی نوعی دیگر بگیر از
مهماء مدبر هشت اوقیه و از اسرنج دوازده و
از زرنیخ احمر مدقوق پانزده قیراط و از نحاس
محرق بکبریت اصفر دوازده قیراط و از
اسفیداج رصاص قلعی قیراطی این جمله بهم در آمیز
و در کوره ریز و عمل کن چنانکه باز مرد کردی نوعی دیگر
بگیر از حجاره هشت اوقیه و از اسرنج دوازده اوقیه
و همین اجزا که در ما قبل گذشت بهمان وزن الا
اسفیداج که نباشد و از رصاص محرق بیست قیراط این
جمله بهم در آمیز و در کوره کن چنانکه در زمرد گفته شد
یاقوة اصفر بگیر از مهماء یک اوقیه و از اسرنج

یک اوقیه

یک اوقیه و از قلقند یک اوقیه و از زاج یک مثقال پس
عمل کن چنانکه در اخضر کردی جوهر احمر بگیر از مهماء
مدبر یک اوقیه و از اسرنج مدبر دو اوقیه و از
قشر حدید درهمی این جمله در بوته کن و بپوشان
رعایة تدبیر و عدد ساعات همان است که در
یاقوة اخضر گفته شد والله اعلم بالصواب عمل سنگ
بلور که یاقوة احمر بیرون آید بگیر از قلعی و بورق
برابر و در لبن حلیب افکن و بجوشان چنانکه بثلث
آید پس از آتش فرود آر و صافی کن از لبن و خشک
ساز پس بگیر بلور و سحق کن او را بدین دوا پس
در بوته بر بوطه ریز دیگر آنچه از وی نازل شد و بکوب
و مثل وزن او از نحاس محرق بر وی افکن پس
بدین بورق او را سحق میکن دیگر در بوطه
بر بوته ریز که یاقوة احمر صافی بیرون آید ان شاء الله
تعالی عمل جوهر اخضر و این آن بود که آتش و بر مادر
وی عمل نکند بگیر سنگ ریزهای سفید که صافی مانند
گندم بکوب پس در تابه افکن و بریان بساز چندانکه

لون او متغیر شود بس قدری سحق کن او را نیکو و نرم
پس بیفکن بر سر رطلی از قطر سر رطلی از آب
خوش و آتش کن چندانکه نصف او برود
پس فرود آر و سرد ساز پس صاف کن چنانکه
از نفل چیزی در وی نماند و همچنین از اناء به
اناء صاف میکن تا نیکو صاف گردد پس حصر مقلی
در این آب یکشب بنه پس بیرون آر و سحق
کن و از حریر بگذران و بگیر از وی یکرطل
و از السریج دو رطل و هر دو را با هم درامیز پس
بگیر از لخت مشت لوفیه و هر دو را با هم سحق
کن و بگیر از بخار خاصی دوازده قیراط و با
ایشان بسحق درامیز پس مرکون شار مغلین
کن و بگیر وزن ناخصی در نافع نفسه پس آتش
کن تا صباح فرو پس بردار و طین از وی
دور کن که اخفن بیرون آید بساز از وی انجموار
عمل مخصوص بجاده بگیر از مسهاء مدبر اول
رطلی و از السریج نصف دو رطل و از بخار

چهار دانق و از نحاس محرق درهم باریک طلی
سحق کن پس جمع کن و سحق کن و در کون نشار کن
و در نافع نفسه بنه پس بیرون آر و به پیز پس سحق
بار بع اوقیه مغنیا انثی دیگر بار بکون کن تا نه
و عمل اعاده کن کرمانیه یاقوت احمر بیرون آید انشاء
تعالی عمل مخصوص شبیه مثل فضه بگیر مرقشیا بیضا
و بکوب پس سحق کن مثل کحل و از ملح ده روز
تقیه میکن عود را فتاب کرم پس خشک کن و مثل
خمس در مرتکر با او خلط کن و مثل خمسان سحالة
رصاص و این جمله با هم سحق کن و در بوطه بربوطه
استنزال الیمای کرمثل فضه شود جابر بن حیان
گوید که اگر سه درم از این برده درم
رصاص افکنی فضه بیضا بیرون آید و بجای
مارقشیا اگر مغنیا بکار برند هم ثابت و استاعلم
صفت فیروزج کرمانی بسیار نیکو بگیر از مسهاء مدبر
اول رطلی و از کلس رصاص قلعی سه اوقیه و از
نحاس محرق یکدرم و از بخار پنج درم این جمله در

یرمه مطین کن و سرش بپوشان و در نافخ نفسه تا
شش ساعت و چون دیدی که گداخت پس رها
کن که خنک شود پس بشکن و عمل کن از وی آنچه
خواهی از فصوص و غیر آن **فیروزج جید** بگیر از
مغنیسا جزوی و از کحل جزوی و از جاج آسمان
گون جزوی و دقهما و اخلطهما و بگیر از حجر ابیض
و طرح کن بر هر وقیه از آن مخلوط دو قیراط
از این پس بگیر از سحاله فضه بیضاء خالص
درهمی و از زیبق مصعد پنج قیراط و بهم
درآمیز و سحق کن با خل پس خلط کن آنرا با
اکسیر بهر یک اوقیه از حجر چهار قیراط از این اکسیر
پس در قدر یرمه نه و در تنور یکشب رها کن
که فیروزه خوب بیرون آید ان شاء الله تعالی **صفت**
یاقوت احمر درین سر بکار گر نباشد بگیر از حصا
ابیض رطلی و او را مثل نخود مرجومک بکوب
پس بر تابه آهنین بریان کن اما باید تابه
آب یا روغن و چربی نرسیده باشد تا لون او

متغیر

متغیر نگردد پس او را یکشبانه روز در آب قلی
افکن پس آب از وی جدا کن و خشک کن و
سحق کن و از حریر بگذران پس بگیر از سرنج احمر
دو رطل و نحاس چهار درم و اگر زیاده نقصان
کنی باکی نیست پس جمله را بهم درآمیز و در کوزه
شامی مطین کن و در نافخ نفسه در آر و یکروز
تا شب رها کن پس بگذار تا خنک گردد پس
بیرون آر و خنک کن و بکوب و با ربع او مغنیسا
انثی نرم خوب خلط کن و از حریر بگذران
پس در نافخ نفسه در آر یکروز چنانکه کردی پس
در کرة ثالثه سحق کن و بیفکن بر وی مغنیسا
دیگر بار در نافخ در آر که مثل یاقوت بیرون آید
ان شاء الله تعالی **نوعی دیگر** بگیر مرتک جزوی و مرقشیثا
جزوی و هر دو را با بول پنج روز یا هفت روز
سحق کن پس بگیر مهماء مدبر رطلی و از سرنج
سه رطل و از مرتک و مارقشیثا سه مثقال و
این جمله بهم درآمیز و در کوزه شامی نه و بنافخ

نقصان

نفسه در اریکروز تا شب احمر بیرون اید ان شاء الله تعالی
عمل لاجورد و این از عمل حیات صوفیه است بگیر از اسفیداج
رصاص نیک وزن سی درم و نیک نرم سحق کن و
از حریر بگذران پس سه روز در اب کن و تر ساز
پس بگیر خرقه و سه روز در خل خمر انداز پس
بپالای و باید که مقدار او چهل درم باشد و پنج
درم نیل مدقوق در وی افکن پس ان جمله را با
اسفیداج در امیز و بر هم زن زدن نیک پس
سی روز یا چهل روز در تنور تشویه میکن پس
بگیر وزن سی درم خرقه کداب و تر کن او را به
نیم درم مایع زنجار و بپالان و خرقه را در
وی کن و تحریک کن پس هرگاه که متاع از تنور
بیرون ارد بر صلایه افکن و بقهر سحق کن
بدین اب تا مثل خمیر گردد پس دیگر بار تنور
باز بر تا بلون اید و بعد از سه روز از تنور
بیرون ار و بگیر وزن درهم نوشادر و مثل او
نیل و مثل او زنجار و متاع را بدینها سحق کن

دیگر

دیگر بار تنور باز بیرون ار که رسیده باشد و این بهترین
مولوات بود صفت دهنج بگیر بلور صافی وزن
ده مثقال و روسختج و نطرون از هر یک علیحده
بکوب و به بیز پس درهم امیز و سحق کن پس
در قدح مطین ریز و قدحی دیگر بروی بپوشان
و در اتش زبل محرق یکشبانه روز بگذار
که جوهر سبز براق بیرون اید صفت شادنج
بگیر از دهنج که یاد کرده شد و روسختج از هر
پنجاه مثقال و کبریت اصفر صد مثقال مر
قشیشا ذهبانی ده مثقال و هر یک را علیحده
نرم سحق کن پس بسحق جمیع را جمع کن خون
امی یا بماء القراح و بین القدحین در ار و قدح
را بطین مطین کن و در نار زبل محرق رها کن
تا یکشبانه روز پس بیرون ار جوهر شده باشد در
غایت خوبی و سرخی و این قایم شادنج گردد
در اعمال حکیم فرمود که اگر مثقالی از این بر
ده مثقال فضه طرح کنی صبغ دهد او را ان شاء الله

تعم **عمل نحاس بر رخام** بگیر قلعی و بگداز و در زادن ریز و بحق کن در حالتی که گرم باشد و بگیر از زر آنچه مهرا بود و بیان کردان بگداز آنچه مهرا بود روشن باشد همچنین میکن تا آنگاه که سحاق شود و آنرا اعلم **عمل آهن بر یاقوت** بگیر از این هر دو آنچه خواهی بعد از آنکه تراشیده باشی برابر آن فولاد از نکین و مهره دیگر آن و بسنه اول در قدح نحاس پس بگیر شنگار مدقوق و حب القمان حامض با بس و در آب کن تا آنگاه که آب طعم زمان گیرد پس بگیر قرفس که شنگار در وسیت و چهار مقدار آن ظرف آب عذب و این جمله در قدح نحاس کن و یا در قدر نحاس و مضوض بر ورافکن و یک ساعت بملعقه تحریک کن ساعتی بعد از ساعتی و آتش نرم برافروز تا آنگاه که نیک سرخ شود و مجمد یا قوت بیرون آید و این بهتر از زر بنج انجر بار در عمل و این مجرب است **عمل مرجان** بگیر زنجفر خالص و نرم کن او را بشیر میش دیا

بیاض

بیاض با لغز الجبن و محن کن او را عجین نرم پس بساز از وی آنچه خواهی از مهرا صغیر و کبیر و باشعر خنزیر سود آنرا کن پس بگذار تا خشک شود پس در شکم ماهر تا لانه نه و دو دهن بزر بریان کن سنگ سنگ در نهایت خوب بیرون آید انشاء الله تعم **عمل مینا و اسفیذاج** بگیر بلور یا جوهر زجاج اما بلور بهتر آید پس بگیر و بحق کن نرم تا چون غبار کرده پس بگیر از او یکجزو و از اسفیذاج سه جزو و از نطرون مثل ربع بلور و جمع کن این جمله در بحق و بهر رطلی از این یک دانق از نحاس محرق در امیز و در بوته کن و بکوره در و بدم بر ور تا آنگاه که بگداز د پس بگذار تا خنک شود که سبز سنگ بیرون آید و در نسخ دیگر چنین فرموده اند که با این جمله ربع قیراط زنجار همراه کن والله اعلم **مینا و اخضر** اگر اصفر خواهی نحاس محرق بر ور افکن **مینا و اسپیذ** اگر اسپیذ خواهی نحاس محرق بر ور افکن **مینا**

اسود اگر اسود خواهی بجای نحاس مرقشیثا خیث حدید
بیفکن میثاء احمر اگر احمر خواهی بیفکن بروز شیر
حرف بهمر طلی مثقال و نصف واسته الم قل انیه
بگیر قلعی وزن ده درم و سنگ یکبار از دو درم
اسفیدروی افکن و یکساعت بدم پس طرح برو
دو درم و نیم زیبق پس فرو ریز در قالب کن سنگ
اید عمل مراه مغنیسیا الابیض بگیر از اسفیدروی دو
برابر و یکوب مرقشیثا الاو اسفیدروی در میان
وی ریز سنگ او چون خنک شود مفارقه
زنان تا دیگ از وی فرو ریزد و این بلوم راه
صینی کرمثل مفصوص متخذ کرده و این عمل یعقوب
بن طارق است عمل اسفیدروی بگیر نحاس احمر
جید انچه خواهی ورصاص قلعی منقر خالص ربع
او یکذار با او کر اسفیدروی سنگ ابیرون اید انشاء
الله تعم نوعی دیگر بگیر سونش سی منقر یکداز
ده من و دو من ارزیز بروی افکن سفیدروی
سنگ اید صفت ثانیه بگیر برنج سفیدوا و لا

باب

باب ملح بشوی سه بار پس خشک کن و در ظرف کن تا فساد نکند
نر کی پس بگیر کبریت ابیض و اب کن و بر نحاس مسحوق
طلا دران اب کن بگشاید روز تا قوة و ریستاند پس
بدست بمالد و صاف کن کر سنگ ابدا انشا الله تعم صفة
مشک بگیر خون مرا خر و او را در خار اب نرسیده
و در تحت او مانند چراغ آتش برافروز تا خون
بسوزد و حرف رطوبت وی ببرد و خشک و کش
نظر کن اگر چون او صلد و صلد از یکدیگر جدا کرد دو
چیز گردد بر مثال سور سور پس آتش قطع کن
و خنک ساز و بردار انچه در دیگر است و او لاد
حریر بیخ و بجکان بروی قطره چند از دهن
وبان خالص و ابر بهشت مثقال مشک مسحوق
و ریز پس در قاروره کن و سر قاروره محکم کن و در
موضع بنه که باد بروی نرسد کرده بهتر از بیست
روز انشا الله تعم صفت ثانیه بگیر ارد جوده و ورد جوده
یکمن نیل ده سر روغن مازه نیم سیر ان جمله را
نیک بسای و در من مرکن بر قطع پس بیامیز

ده من از این با یکمن از حنا نیکو بیرون آید زعفران اسرب
نقل از عبد الرحمن بگیر سرب منقی و او را با زرنیخ سرخ
ارمنی بسوزان تا خاک شود پس بریز بروی بول
صبیان سه اوقیه و در آفتاب بنه و هر یوم شش بار
یا هفت بار بجنبان پس وی را در آب کامه سخت بپالا
چنانکه پالوده پالایند و در جامی کن و بنه تا
خشک شود این بود زعفران اسرب زعفران حدید
بگیر براده آهن و در آب جامه کن و آب بروی
ریز و بدست بمال تا آب سیاه نشود پس صاف
کن و دیگر بار آب صاف بریز و بدست بمال
و در آفتاب بنه و همچنین عمل مکرر میکن تا
سواد در وی هیچ نماند و علامت این آن بود
که چون دست بروی مالی دست چنان گردد
که بوی زعفران مالیده آنگاه او را خشک کن
و بردار پس بگیر از آن آب که از وی صاف
کرده در آفتاب بنه تا در ته بنشیند مانند
مصلی پس بگیر آنرا که آن حبس زعفران است اما

جامه

فعل

فعل این کمتر از فعل حدید است نوع دیگر صحیفه آهن
یا سوزنش وی را در سرکه افکن و چند روز بگذار
رنگ زعفران گیرد و اگر یک رطل سرکه مقطر با سه درم
زعفران حدید و دو درم شب و سه درم نطرون
مصری بهم آری و در ظرفی بهم در آمیزی و در آفتاب
گرم چهل روز رها کنی و هر بار تحریک نمایی چون
تشمیع آفتاب بر هر جسدی که بر افکند آن رنگ
دیگر از وی جدا نگردد بقدرة الله تعالی نوع دیگر بگیر براده
حدید و پاک کن او را از وسخ و سیاهی پس
در آمیز با وی مثل نصف او زرنیخ مسحوق
و در کوزه مطین یکشب تشویه کن پس بیرون آر
و بشوی و خشک کن پس در بوته نه و بگداز با
مثل سدس و از نطرون که ملوث بزیت یا شیرج
باشد دو بار و یا سه بار بگداز پس سحق کن نرم
و در قاروره کن و خل حاذق بروی ریز و چند
روز در آفتاب بنه پس صاف کن و دیگر خل بریز
و همچنین میکن تا آنگاه که تمام بگدازد پس بر ماد

عقد نمایی کہ مثل حجر بیرون آید و این بهترین علامتی است
و بر هیچ جسدی واقع نشود الا کہ آن را ضایع دهد
و الله اعلم **نوعی دیگر** بگیر پاره حدید و در حرز فرو بند
و باید کہ با او چیزی از نوشادر باشد و دفن کن
او را در تخت خراب و جایی بماند هفت روز تا زنگ
برآرد و زرد کرده ماننده زعفران پس خشک کن
و نگاه کن و بکار بر کہ این بهترین عمل است
و چون نسخه او بسیار بهتر نوشته شد **صفت شنگرف**
بگیر یک مثقال بیست و هفت سیر گوگرد بهده سیر مثل نیمه سیر
این جمله را بگیل کن و در قرابه کن پس بسیار طغار
بطلب کہ دو سه قرابه بگنجد و او را با نیمه قرابها
از یک سر کن پس طغار بر تنور نه سه شبانه روز
آتش نرم در تخت برافروز و سر قرابه بگشاده
دار تا دود بیرون رود پس محکم کن و آتش کن
کہ شنگرف بیرون آید **نوعی دیگر** بگیر زیبق ماشت
و بیفکن بروی مثل عشر وی گبریت و نگاه کن
هر دو را در طشت تا زیبق بمیرد و او را ترنما

پس در قاروره کن کہ مطین بود و سرش محکم سازکن
تنور بنگ کرم کن و آتش از زیر بیرون کن و آجری
در میان تنور نه و قاروره بر وی نه پس بر تنور بنشین
چنانکہ هیچ رخنه نماند کہ نقش تنور بدان
بیرون نارد پس یک شب رها کن و صباح بیرون آر
کہ منعقد شده باشد در غایت خوبی و این مجرب
و صحیح است **صفت اسرنج از سرب** بگیر از سرب
آنچه خواهی او را در معزف حدید بگداز و بر آن
هر صد درم پنجاه درم گبریت اصفر بر وی طرح
کن تا هر دو بگدازند پس در دیگ و خزف مطین
بکن و سرش بپوشان و در آتش زبل محرق
بگذار روز دفن کن پس بیرون آر کہ شده باشد
الجرو بیرون آید انشاء الله تعالی **صفت زرنیخ** بگیر توتیای
بقدر یکمن پاپند زرنیخ زرده سیر بیه کاوده
سیر این جمله بر صلایه افکن تا همه شود آنگاه در
تنور نه چون نا پیه گداخته شود بیرون آر صبور کن
بیرون آورده سیر زنیدش مس در بوته کن و از این

بکسیر وبحنیان تا بهم درامیزد واب لکاو بخته
اندکی اندکی بروی هم چکان وبکسیر سفید روی وبنیم درم
پنبه کاوسیش برانش بکدان وبکدار تا نیک گداخته
شود ومقدار انگربوله پس بروی افکن ودران وقت
کران انش بخواهر فرو کرفت بر نجی درغایت خوبی اید
ان شاء الله تعم نوعی دیکر کوکرد زرد چهار جزو وتوتیاء
سیاه یکجزو ونوشادر یکجزو ونمک یکجزو واین
جمله را برصلایه افکن وخرد بسای پس بکیر مس
دارزیز برابر وبرهم بکدرم ازاین دودرم ازان
اخلاط نم کن وبکدار کر این اکسیر بوجون بکدرم
ازاین برده درم مس پاکیزه برافکن مبغزد هد
درغایت خوبی بقدرة الله تعم نوعی دیکر توتیاء
کرمانی دویست مثقال زرنباد پنج درم کشنیز
یادوشاب دویست درم صابون رفته درم
زرده بیضه ده عدد زهره کاوده درم زردالو
کشته پنج درم مورادمر خرد کرده بقدر احتیاج
این جمله بغیر از زرده بیضه وزهره کاوبا قرص

خرد

خرد کرده بکوب پس بازرده وزهره بیضه درامیز
ودرخمیره کاشر کن وخمره مطین ساز ودرش
استوار کن وبکثب درانش اتون کرما به یابنیر
ان سه روز دیکر تروان ارس مس بکدرم ازاین
دارو ها بروی طرح کن بر نجی بیرون اید در
غایت خوبی کرار زر باز ستوان شناخت ان شاء الله
تعم فائده بدانکه اصل بر نج از توتیا بعد اما اوراق
چیز را از شیرینی اطعام باید کرد چون خرما مویز
دوشاب وامثال اینها تا مانند زر بیرون اید
وبهتر ان بود اخلاط طلا باروغن وارزیز بعد ش
فائده امیزند جمله را در کوزه کشته وسر محکم کرده
در تنور وامثال ان نهند پس بیرون ارند وبر
مس طرح کنند چنانکه در نوع اخر کفته شد فائده
بدانکه مس را بکیم وزن توتیا بدهند سبز
اید واکر مقدار ثلث دهند زرد اید واکر بقدر
دیکر دهند سفید اید نوعی دیکر بکیر کهربا یکجزو
وقند بیست جزو بکجا بجوشان واب بقوام اورد

در ظرفی کن و نحاس بگداز و دران اب انداز سه نوبت
همچنین عمل کن برنج پاکیزه اید ان شاء الله تعالی
صفت فولاد بگیر سی استار اهن رطل و سی استار
اهن بحری و ده استار سایرقان و سی استار
مغنیسا انثی و ده استار پوست انار این جمله
در بوته مطین استوار کن و چون بوته خشک شد
در کوره نه و بدم تا سبکه شود پس بیرون ار که پولاد
نیکو اید ان شاء الله تعالی صفت قلعی از سرب بگیر
سرب را در بوته کن و بگداز بقدر ده سیر و وسخ
و ریم از وی بردار و بیار دو سیر انگبین خالص
و یکسیر و نیم طلق سفید مکلس در وی افکن پس نرم
نرم بجوشان انکه قدری پیه گاو بر وی افکن و این
جمله را دران بوته افکن که سرب در وی گداخته و سر
بوته بسفالی پوشان و موضع محکم کن پس نیک بدم
که قلعی گردد نوعی دیگر بگیر قدری شیر زقونیا و
نمک سبهری ان قدر که خواهی و نمک را خرد بسای
و بشیر زقونیا عجن کن پس در سایه خشک کن

همچنین

همچنین و بیست و یکبار عمل مکرر کن پس ده سیر سرب تنک کرده
را یکسیر از این نمک طلی کن و خشک کن و بگداز چون
گداخته شود قلعی پاکیزه اید ان شاء الله تعالی نوعی دیگر بگیر سرب
ده من و به بوته اندر کن و بگداز و خبث وی بردار
انگاه بگیر طلق مکلس ده سیر و سیماب مکلس پنج سیر این
در بوته ریز و سر بوته استوار کن و بدم دمیدن
نرم پس بردار و بکالبد قلعی فرو گردان ارزیزی
شود در غایت خوبی اواز از وی اید نوعی دیگر بگیر اسرب
انقدر که خواهی بگداز پس بگیر قلعی ابیض و نیک سحق کن
مانند کحل مثل وزن سرب در میان او ریز پس دیگر بار
بگداز و باز ریز و باز بگداز همچنین سه بار عمل مکرر
کن بیاید قلعی نیک چنانکه خواهی ان شاء الله تعالی صفت عاج بگیر
از سحاله عاج انچه خواهی و او را در دیگ کن و بریز بروی
خل خمر مصعد انمقدار که او را بپوشاند پس بگیر بورق ارمنی
بهر ده درم عاج درهمی از این بورق پس اتش در تحت دیگ
برافروز تا بگدازد چون گداخته فرو ریز در قالب انچه
خواهی از خوان و غیر ان که نیک اید چنانکه باید صفت

تمثال الحلو والنمو فرالون واشربه بگیر از نفص
سه رطل وازقشور الرمان رطلی وازجوز رطب ربع
رطل وازحب الاس نیم رطل این جمله بکوب وسودائی
خلط کن ودرقدر نحاس ریز یا ظرف جدید پس بگیر
بروراب اس رطب اینقدر که اورا بپوشاند
پس بجوشان تا طبخ او بپخته نماید رنگی تاخنک
شود انگه صاف کن وقدری نطرون بروراف کن تا بیا
شود اینقدر که خواهی پس بگیر جلد اوسفید اول رنگ
اورا اندکی بحنا پس تقطیر کن بروراز ان دارو
شکل نمور عمل کن که بنیکو رنگ گیرد وصورة به بیارد
انشاالله تعم صفت دواالمل الجلود بگیر بورق ابیض و
دراب افکن ومقدار ربع اوردحاورس وتحریر یکرکن
تامثل عسر شود پس طلا کن بند وجلد را از هر دو
جانب بعد از انکه دو روز یا سه روز تر کرده باشی
پس اب ورا بپالان ودراجانه نرم وسنگ بزیر کن بروی
نه تا روزی دیگر مثل حریر شود شاد باش پس بساز از
وی انچه خواهی صفت صابون خوارزمی بگیر نوره و

قلی

قلی برابر وخاکستر سه برابر نطرون دو وبکوب وبیز و
این جمله درکوره کن پس در ظرفی بگیر کن وبر بروی زیت
یا حل وبر بروی مثل او از این اب طشتی وطبخ
کن تا انگاه که مثل الیه مذاب شود پس بیرون ارو
معقود را بقدر بربعد از ان اب از وی بیرون
کرده باشی وبر بروی ماء القرا مقدار چهار من
واتش بر افروز که منعقد گردد پس استعمال کن چنانکه
خواهی صفت نوشادر بیکا دو دربیزن کرده ان نانی
میزند چهار حصه نمک پنج حصه نوشادر دو را باب بمان در دو
حبله گل پخته ازین را طلی کنند وحبله با بگیر الکه
میان سوراخ کن وبروزن وموضع وصل محکم کن
درمیان پشکل کوسفند پخته ده ودم بدم چوبی
بران سوراخ زن ونظر کن تا هرگاه که سفید بیرون امدن
گیرد زود بگل مهر کن سوراخ کرد تا نوشادر بیکا
در بالا گردآید پس بگذار تا سرد شود بردار نوشادر
بیکا صفت این بارنج زنجفر بگیر سنگ از حدید و
خل حاذق درامیز ودرخرقه بند دو سه روز در

زمین دفن کن پس بیرون آر و بحق کن پس در
قاروره کن و خل بروی بریز انقدر که انگشت بر
زیر او برابر پس در آفتاب تموز نه پس در کنج آب
دفن کن سه روز تا چهار روز اگر زمستان
بعد پس قاروره را تحریک کن و با خرقه غلیظ
دقیق صاف کن و ثفل را در خرقه بماند بگیر
و در قاروره کن و خل بروی بریز و بگذار تا خل
ساکن شود و در شبانه پس خل از روی صاف کن
که ان ثفل زعفران است در قاروره کن و انچه در
او اکرد در قاروره دیگر کن این بعد تدبیر
بصفت او طریق سوختن نفره بگیر نفره یا کبریت زرد
در رجاجه کن و در آتشدان در آر تا محرق شود
چنانچه خواهد ملویه نفره چون خواهد که آنرا بخاکستر
برنگ نفره کنی پس نفره را با کبریت بسولان
و با خل مبین تقطیر کن و تصعید نمای پس آنرا کر
میخواهد تمویه کن نفره محرق با کبریت را طلا
کن پس تقطیر کن با خل مبین مصعد و باش

کم کن تا ملح شود و سفید گردد چون نفره بقدر ثلثه
ملعقه کردن نفره بگیر نفره یکدرم و نیم قلیمای
ذهب نیم درم زنجفر یکدرم و نیم کبریت نیم درم
این جمله را با خل تقطیف بحق کن تا مجموع شود پس
عمل کن از تمام بقو صفت زجاج مغربی اسفیداج
رصاص دو رطل و مثل و ربع و طرخ کن بر سر رطل
قرار بر شاس چون ماشیر بقیه بیرون آید بساز از
و انچه خواهی باب در اصباغ و تلاوی و تلوین اخفر
و انچه مشاکل او است بگیر از زنجفر اصفر انچه خواهی
و بنیک بحق کن پس تلوین کن بمثل زار العین
بنیک و بنیک را برون فستق بیرون آید نوع دیگر
بگیر صفرة بیض و زعفران برابر و بکوب هر دو
را کوفتنی نیک و ملون کن هر دو را با نیل الون
اخفر بیرون آید نه بلون از زنجفر الون نیلوفری بگیر
زنجار یکدرم پس تلوین کن او را با سفیداج
نیکو بیرون آید نوع دیگر بگیر زنجار انچه خواهی
و بکوب او را با حماض انزج پس تلوین کن او را بصفرة

عصفر مدبر لون لا بگیر روغن بکدرم اسفیداج و اولا
نیک بکن و تلوین کن باندک اندک زعفران مخلوط
بلند کی زعفران بود تا انکاه کہ نیکو بیرون اید لون لغز
کرار فضہ بارستوان ساخت بگیر از صافی قلعی چهار
جزو بکداز و بیفکن بروی از زیبق مثل یک او
وچون مختلط شود فرو دار پس اکر متفتت نشود دیکر
بار بکداز پس در بوته افکن و صمغ عربی بوی
یار کن چون مختلط کردد ماستاب شود بنویس بدو
انچه خواهی و اکر باور شد دست باشد دیکر بار بکداز ازم
کردد ان شاء الله تم لون دیکر بگیر قلعی یکدرم بسماب
نیم درم پس بنویس و بر بالای روی مطره زن کرم
شود صبغ زجاج بلون ذهب بگیر فضه محرق جزوی
و مرقشیثا ذهبانی دو جزو و ذهب جزوی نحاس
محرق جزوی زنجار جزوی قلقند جزوی این جمله
باخل سحق کن و صافی کن بدو زجاج را ماسند ذهب
بیرون اید لون دیکر بگیر فضه محرق جزوی نحاس محرق
جزوی مرقشیثا جزوی نوشادر ده جزو و اسفیداج

نیم

نیم جزو این جمله را باخل سحق کن و بر زجاج طلا کن
واسته انعم نلون دیکر بدانکه جابر بن حیان صوفی
ازدی را در کتاب بماید و انشی عشر رساله در تلوین
و رنکها دادن بلور و کداز روی و جلاء و مروارید
ساخته و انرا درة المکتوب نام کرده است در
عظیم بزرکی و عزیز داشته و سر عمل از عمل بتوز
نهاده تا چون رنکها جز اینکینه طلا کنی و بر آتش
بر رنک شکسته نشود و بموا بیرون اید و باید از هر
یک جانب اتش زور نکرده باشد هر کرا این رنک با
و میزان اتش نیک دو بار بیاموزد بر وی اسان
کردد و رنک نیکو بیرون اید و جمله اضلاع بسر کرد
باید سحق کردن و بقلم نقاشان بر اینکینه نقش باید
کرد تا هم اد بروی اید رنکها دادن بلور صبغ بلور
خون سیاوشان مثل ان قطران شاسر و رنیت
از هر یک نیم مثقال این جمله سوده با نیم زره کا
بهم اردد و چندان بساید کر رطوبت در وی نماند
فعل شعو اسفاه بلور لاله کرم باید کرد نیکو در

میان ان اخلاط نهادن تا سه ساعت و اخلاط
انقدر باید که بلور را بنیک بپوشاند هم زیر و هم زبر
بعد از ان بیرون اورند که بنیکو رنگ گرفته باشد لکن
دیگر بار گرم کنند و در اب شب محلول افکنند و
بجوشانند انگاه باب بقم بجوشانند بنیک بنیک تا رنگ
بند برود و در این باب تدبیری ساخته اند که از لعل
بدخشانی توان فرق کردن و اب دار گردد و
اصل ان است که نگین را گرم کنند و در اب بقم پخته
افکنند و یا در اب بستان افروز افکنند و اگر
زود تر در حنا گیرند بهتر اید و چون خواهند
که این را جلاد هند بر دعن چرب باید کرد و باهک
مالند بهتر اید و رنگ بسته بماند نوع دیگر بگیر
گل بوستان افروز و در اب خوش بجوشان تا ازده
حصه یک حصه بماند و بلور را در تیز اب صابون
افکن یک روز پس بگیر یک مثقال سرخاب و یک
نخود بزر اب بوستان افروز امیز پس بلور را
از تیز اب برون ار و در این اب مذکور انداز و

بجوشان نمقدار از رنگ بسیار بر بیاورد پس بیرون
از گرم زیاده از ان قیمت کم کند و چون از اب برون
اورد در پاک کن و جلا ده و این باسفیداج بود
گر بسیار بمالند بر پوست تازه این یاقوت احمر بود
جلا دهند اگر مروارید اگر مروارید را زرد دانند رون
باغ محلب و کنجد هر دو پوست بار کرده و پاکیزه
باکافور هر سه برابر بلخت شیر ضیر کن و دانه مروارید
در میان ان نه و لخت دیگر بر او افشان چس ضیر
در کفجین اهنین نه و نرم بجوشان گر زرد از
در بود و صافی بماند اما باید گر از میان خلا
بهیچ وجه بیرون نماند و بر هم نکرد و اگر خمیر را
بگیر اشنان فارسی و شب یمانی و کافور برابر و
بشیر ضیر کن پس دانه مروارید در ورنه و در میان
خمیر ار کن در تنور بنه تا پخته شود سفید بیرون
اید از بوس خوش مبتاه شده باغ بگیر صابون و
نمک اندرانی و اهک خشک برابر بار یک بسایی
و در ابگینه کن و اب خوش در و بریز و دانه را در

افکن و براتش نرم نرم هرگاه که مانند صابون کف کند
برادر و بگیر تازه بجایش ریز مکرر کف کند برمیدار
و بجای وی تازه میریز پس باب پاکیزه بشور پاکیزه
بیرون اید نوع دیگر بیاز رصفه را قیچی کن
و بکوب و الش بگیر و بردار مروارید ریزی
و قدری قلیا رصفه بنیکو کوفته بروی افکن و
بمالش اندک در دهان گیرد صاف و سفید بیرون
اید اگر مروارید بزرگ چیزی مانند شیر بیرون اید
بگیر او را و مروارید دران شیر افکنی و براتش نرم
دار و پنج روز در روز یکبار پس طلق محلول پاکیزه
نه و شش ساعت زالی اصافر و روشن بیرون
اید و طلق محلول در این کتاب مکرر اثبات کرده
کبراحق بلور بگیر بلور خرد کن و اسرنج بروی
افکن و بگذار از انگاه بردار و باب عناب بروی دیگر
بار در بوته کن و بگذار و اسرنج بروی افکن
پس بریز هر قاب که خواهی از صغیر و کبیر که نیکو
بیرون اید بقدرة الله تعالی لون ظریف بگیر بیاز رصفه

و بکوب و در قرع و انبیق تقطیر کن پس بگیر اشقا صفر
و بکوب و بریز بروی اب پیاز مصعد و یکشبانه
کن پس محرس عرش کردن نیک و اب پیاز
مصعد بروی بیفزا پس بگیر قرع و اندرون
وی را از ان اب تصویر کن بروی رصفه رقیق
و در انوان زجاجان در بیت الدخان درار
تا چون کف شود از انجا به بیت العمل درار و اندک
اندک در پیش بر برفق تا منشق نکرد پس بیرون
اورد به بیت الدخان درار در هوای تا خنک شود
پس بیرون اور کراندرون قرع را رصفه بیضایی
و بیرون لوحون ذهب احمر بشو و اگر خواهی
تجربه کنی بگیر بیاز را و بکوب و اب وی بگیر
و بخرقه صفیق صاف کن و بیفکن بروی اشقا
مدقوق و یکشبانه بس محرس کن اگر
احتیاج بعود چون صفا یابد از بهر توهل کن
براب و چگونگی وصف کردم ترا اگر جویان بیابی
لون ملیح غریب و این از بعود تصویر کنند گر اگر

جام زجاج با الماس خدشه کن تا چون مذاب نهاده
شود پس بر بر در خل مصعد و صفایح ذهب
لا در وی افکن و تجدید کن هر چند بش جام تا انکه
کز ذهب منحل شود و اب کرد پس خلط کن اورا
بضعف محلول و عمل کن بدانچه با بیض کردی اجزای
ابد اگر خواهی هر دو در یکدیگر باز عین ابیض و اگر
عمل کن جمیعا که مراد حاصل کردد نقش ارجوانی
بر فضه و این نیکو و مشرق بود بگیر روستنج جزو
و نوشادر جزو و باصل احمر بحق کن پس جزو ازین
صاغه مسحوق بور فیم کن پس نیز دیگر اتش بدار
و بنویس بلد و یا نقش کن و خشک کن پس بخرقه
بمالا که احمر بیرون اید نقش احمر بر حدید شب یمانی
و ملح طعام بر ابر هر دو با در دیگ نحاسی زرد
اب بزور ریز و بجوشان پس بیفکن ذرور حدید
مثل نحاسی احمر تجلد و این ابیت که بدین طلا
کشته ذهب لا و تشبیب کن حدید لا
که چون قوس قزح بیرون اید بگیر معتاد و ز

بگیرد

نهر

نصف

ذهب جزو در فضه محرق دو جزو صدف بحر ریز جزو در
دهیج جزو شادنج نیم جزو این جمله را باب بیاض بیفشن
خمیر کن و یکشب بگذار و روز دیگر چیزی از خمیر
باور ضم کن پس طلی کن بدو انچه خواهی و خشک
ساز و تلویح کن نیک اید عمل مهما امیر الکریمه ح
بگیر سنگ ریزه نار صاف و سفید و او را در ناون
حدید نیک بکوب و غبار ساز و از حریر بگذران
پس بر ریز اب بروز و تردیق کن چنانکه مرد اینک
تردیق کنند تا بگیرد انچه نازل شد از وی پس صاف
کن اب از وی و خشک کن چنانکه گوید پس در
قارورة کن که تمام این مهما باشد چو خواهی که
بلور ابیض صافی عمل کنی بگیر از مهما مسحوق
رطلی و از نوشادر دو اوقیه و از زنجار نصف
قیراط و از سریقون کرز نصف قیراط
بگذار و قیه این جمله سحق کن در کوزه مطین
کن و در تابه نفه نرم اتش بر افروز تا انکاه
که بگداز دیس سه بار استنزال کن در دو کوزه ابیض

صافر بیرون آید چون خواهی که از تجمیر کبریت بکی
باور از قشور احدید سر قبراط بر در نافی نفه
دار و بگذار یکروز و نباشد اما نه باقوه اجر
بیرون آید چون خواهی که تجفیر کبریت بکیرا زانا بیض
صافر و خلط کن باور از قشور احدید محرق سر قبراط
و بحق کن و در نافی نفه بگذار چنانکه در تجمیر کردی
بنکو بیرون نیاید و این عملیست قدیم الایام در بین
عمل من نموده اند **کل ملون هاردنی** بکیرده درم بیخ
بنکو و شش درم کبریت اصفر و سه درم زنجفر زما
پس بکیر کبریت لاصفر باز نجفر بحق کن پس نصف
او را با طف زبیق مذکور در قاروره واسع الرآس
مطین کن پس قصوص را بر بالای وی نه و آنچه از
دوا باقی مانده بر بالای وی نه پس بر قاروره محکم کن
در کبین خشک و جمع کن قاروره در میان ان بسه
دانش کن تا دو شبانه روز بسوزد چون سرقینی
کم شود بیفزای تا دو شبانه روز تمام کرد در قاروره
بیرون آر که قصوص چون آتش سرخ کشته باشد و آن

طریق

طریق **نوشتن بزر دیم** بروجهی که هرگز متغیر نشود
بکیر زنگار با بول صبیان بسای و لخت سیماب
باور بار کن و بنیک بسای بزر دیم و بنویس و
باتش فراز دار تا بدرستی شود که هرگز متغیر
نشود **کیمیا ست مثل ذهب** بکیر اسفیدیاج رصاص
و محجن کن او را باخل پس در قاروره کن و در اتون
اتون زجاجان دار و سه روز انجارها کن پس
بیرون آر و بکیر انچه در زیر بود و بحق کن و بریز
بر روی خل صرا در روی نصف محلول بود و بنویس و نقش
کن انچه خواهی انکو بیرون آید **اسد ذهب** بکیر صفائح
زر بیخ اصفر و بکوب او را مانند کحل پس بیفکن
بر روی مثل ثلث او نوشادر و او را در کوزه خزف
اب نادیده کن و در زبل رطب هفت روز دفن
کن تا مانند هبه مغل شود پس بکیر طلق محلو
بکچ و وضع کن او را بمثل او از زیر ماد از زیر بیخ
تا بکیرد در یم امیزد و بزم شعله بمن بنویس بار انچه
خواهی از مصاحف و شمشیر و کارد و خسپ سوده

وغیران اسفیدباب بنکو نماید **ماء بنفش فی الفور** بگیر مرارا
کاو زرد جوان و در او بیز اورا با پوست او در افتاب
بگرو ز اگر زمستان باشد دو روز در افتاب تا افتاب
در وی عمل کند پس بردار و در انار قوارپر نرو در افتا
بر او بیز چنانکه گفته ایم پس بردار چون خواهی استعما
کن ازان اقلام و شامیاة بدهن شو و بشاب
مدهن فائق بنیکو پس اندکی ازان زنگار مدبر در
اناء واسع الفم ریز و بنویس بدو سه اقلام و
نشاب انچه خواهی و خشک کن بنیکو پس بگیریت
ابیض تدهینی کن او گرد سیاه گردد بتدهینی
و موضع مراه سالم ماند و در هیچ چیز چنین باش
ماء بنفش بر الشیاب چون خواهی بر جامه نقش کنی
یا ذهب یا فضه یا رصاص یا غیر اینها از الوان
بگیر از ذهب یا فضه انچه خواهی و بر صلایه افکن
و باب سحق کن سحق نیکو یکروز تا شب پس
بیفکن در ذهب چیزی از زعفران شعر پس در امیز
او را بماء مزاج التمار و اینست که بگیری مزاج التمار

ابیض

ابیض و بریز بر دو اب صاف بهر مثقال از زعفران
ده مثقال اب و بجوشان بعد از انکه عسر نیک گرفته
باشی تا یکدانگ از دو پس صاف کن و ثفلش بیفکن و
در امیز او را بسه رنگ که خواهی پس بنویس بر جامه
انچه خواهی **فائده بدانکه** ذهب باید که دایم در دو ماء
العسر بیاشی زیرا که چون خشک شود فاسد گردد پس
چون خشک کردی تر کن بران اب و در امیز و نقش
کن و همچنین با فضه و رصاص و غیر ایها میکن **ماء**
بنفش علی السوف و غیر او این هرگز متغیر نشود
بگیر حدید و او را بنیک مصقل ساز پس بگیر مسن
الماء و سحق کن نرم نرم یا زینجفر کن چنانکه قلم
متحمل او باشی پس قلمی از حدید ساز و بدان
نقش کن انچه خواهی و چون خشک شد بیاراش بند
بر انکه نفخ کنی تا گرم شود پس بیفکن او را در
اب سرد و بیرون اور و بخرقه همال او را بیفکن چون
فضه بیرون اید دو باره قرحدید بر لون خود بماند
بران وجه که دو بار دیگر ناز ل شده و الگر مسن الماء و نباشد

بگیر مقدار ابیض کرمنیک ترش با سرخ بحق کن او را با
زیبق چنانکه اول کردی و عمل کن چنانکه کردی مثل
فضه بیرون اید ان شاء الله تعم باب در انواع اطلیه و
بعضی طباخاة طلی کردن ذهب بر فضه و نحاس هم بهتر ض
و صحیح در این باب بگیر از ذهب مرکب و قیراطی چرب زرد
آتش نرم و گرم کن پس بمطرقه بکوب تا نیک رقیق گردد
بعد از آن بمقراض قطعه قطعه کن قطعات صغار
پس بگیر از زیبق دو وزن دو ثلث در همی در بوته
یا معرفه جدید نظیف نه و معرفه بر آتش نه پس اندک
از آن ذهب مقطع بر زیبق افکن تا گرم شود و ذهب حل
فرو برد پس معرفه را از آتش بردار و آنچه از دست
از زیبق در مطلیه بیفکن و اندک آب بر وی ریز
و بمال بعد وی هر یا میزان مالیدن نیک پس بیفکن
زیبق را در فرقه و بیشتر تا زیبق بیرون اید و
ذهب آنجا بماند پس بگیر از او جدا کن و انگشت
خود بیالای بچیز از ترش سرکه یا حامض از آن یا میزان
و انگشت ترش آلوده در ذهب مختلط در او بمال

برفضه

برفضه مالیدن نیک چنانکه مجمع فضه بر کف باشد
دار و آهسته آهسته بدم تا گرم شود و چون فضه گرم
شد زیبق بر بر د و ذهب بماند اصفر میکند پس
جلوه داده او را بر یک و آب جلا نیک و اندک باشد
گرم کن از برف گردد ان شاء الله تعم طلی کردن ذهب بر غیر فضه و شاید
ذهب و فضه گردد بگیر زجاج ابیض مسحوق مثل
هبا و سحاله رصاص قلعی مقدار پس طلا کن افزایه
به سه بیاض ابیض دو بار پس سحاله رصاص مجمل
صعق بروز بسر تا شیاکرده در روز نداوه باشد بر زجاج
بریز یکبار و سحاله دو بار یا سه بار پس رها کن تا
خشک شود پس در اطون دار و آتش بر و بر افروز
تا منسبک شود پس بر دن از آتش فضه باشد و اگر
لون ذهب خواهی بجار قلعی ارسب بلا دکن گرچه
ذهب بیرون اید طلی ذهب بر اسفیداوج بگیر ترا
جزوی و نوشادر جزوی و طغار نحاس بهم مخلوط
کن پس بر آتش نه پس صاف کن و بحریر یک بن
بعد از آن اسفیدروی و شب دار این اب بر آن

بمال و پاک کن چنانکه گفته شد و طلا کن بملغمه ذهبیه
بکلس الخاص **طلاء انزهه علی لفضه من غیر زهیه** قلقنه
دو جزو ملح اندرانیخ جزو و شب یمانی نیم جزو
قلقطار نیم جزو باید که قلقطار روسی باشد گیر
ازان کار بنیاید این جمله بکوب و در دیگ فخار
و اب چاه بر و ریز و طبخ کن انگاه که ثلث باقی
بماند بس بردار و در زجاجه کن پس فضه را و طلا
و باشن کرم کن و از این اب بدو طلا کن و هیچ
فرو مان پس بجنبان تا چند بار مکرر میکن گیر من
ذهب بپوک **کونه نسیم بر خوان و کهوا و طبق** بگیر
نفیه بیفه و نفیدا ارزیز و طلق مکلس هم بروزن
شد روس بجوشان و بنویس بدو انچه خواهی
و با فتاب بنه چون نسیم اید و اگر بر دسته ریخ
زرین کرده و اگر بر طبق و خوان و کهوا لاما
مدهون زنگار و نسیم گیرد و این عمل غریب نیاید
بکس الا موحت تا بیقدر نگردد و این عمل جز بغدا
مذاشند و السلام **نسیم اندوده کردن** بگیر دو درم نقره

پاک و نیم درم گوگرد بر وی افکن و در بوته نرم بدم
تا یکدار ذانگاه برخشت بخته فرو کوبان ارها کن تا
خنک شود پس درها وی افکن و بحق کن گریزه
شود انگاه بر مهاون لاجنگ کوبان بعد از ان درم تا
و بهر کن از مس خواه از برنج و بگیر بوشاد در بیکانی
و بر اور درم گرم بیالای و از ان نسیم صلایه کرده بر رو
او بمال و او را بر سر اهن نه و بر بالای اتش بدار و تا
تا بر اور درم برود و بمواز ماننده نقره پس بگیر بنوله
فقاع و حزه بسای یا ابکینه و بسوس ارد و مغز بنه
دانه همه درهم امیز و درم با این مجموع در کیسه کن
و بهر زن نرم نرم تا در بگشاید و بغایت نیکو
اید اگر این را بر صد درم نسیم بلایه افکن چنانکه
یاد کردیم پس همه کرده اید و بنکو بار انشاالله تعالی
و اگر جواهر دفضه را برداده کن و بحق کن او را تو بیق
و رصاص تا انگاه گرمایه شود پس بحق کن دیگر بار
نرم پس بردار و اگر جواهر بگیر بورق حراسانی
و بلور و زجاج شاس ابیض و شیطرنج هندی و غیر

اخضر و مازو قشر بیضا از هر یک از جزو و هر یک را
علاحده بکوب و بیز و جمع کن با ان ملقمه پس بکن
انچه میخواهی از بیض کن او را در قدر فخار پس بریز
خل خمر بروی انمقدار که او را بپوشاند و بر
وی در ظل ارحدید مثل او دو اضح کن و از صباح
تا شب طبخ کن و چون خل کم شود دیگر بریز دم بدم
تعویض بیرون ار و نظر کن بد و بد و بدست بمال
نرم زیرا که چند انکه بمالی بهتر سفید کردد پس طبخ
کن او را بدر وی خمر تا انکاه که لون زیبق از وی
برود و چون انفت قول تمام شد طباخ اخر بکیر سخار
فضه و یا سحاق الاصل و بریز بر وی مثل او زیبق
پس بحق کن با فلفل و زنجبیل و زراوند و خرف
احضر و شب و نوشادر اوند و اشنان من
کل واحد جزو چند انکه فلک کردد پس بریز بروی
خل خمر و در قدر فخار کن و متاع بروی افکن
و اتش در تحت و بر افروز و رانت بساعت
نظر میکن در روز تا انکاه که ترسی پس بیرون ار و بمال

باقی

یا نخالم کرز زرد کرد و طباخ اخر کهربا و نوشادر بیض
از هر یک جزوی و هر یک را علاحده سحق کن پس
بهم خلط کن بعد از ان نده هن کن انچه خواهی بز
پس بهرست بدین دواء او را بمالی و در بوته افکن
و بر اتش نه تا چون شروع در رنک کند بیرون
ار و بنیک بمال طباخ اخر بکیر میخ محسن و زرنیخ
اصفر و قلر و رصاص قلعی و نظرون و شیطره
و بخور بوا و ریوند چیزی و زرنیخ احمر از هر یک
جزوی بکوب و بیز و در قدر فخار مطین شامی
نه و بر بروی خل خمر بس متاع در وی افکن
و اتش بر افروز تا زبل کاو و اتش نرم و
نرم انمونه تا بدانی که بدانش رسیدن او معلوم
کن چون دانیز مثل قضیب کشته باشد پس تمام
بود طباخ اخر بکیر فنه و جاوشیر و حلتیت متن
و حلتیت غیر متن وضع و حنت زجاج و سکنجبین و
بورق ازین و تنکار و نوشادر و قلر ابیض و طباشیر
و اشنان فارسی و سماق و در در خرد و حب الرمان

حامض و شیلغ و بذر الطیق و مازریون این جمله
برابر بگیرد و بکوبد و بیزند در خانه شامر یزند
و خل خمر بروی افکنند اندکی که او را بپوشاند پس
مناع در وی اندازند آنچه خواهند و آتش برافروزند
یا زبل البقر تا آنگاه که خل طبخ ادویه گیرد پس صاف
کنند و ثقل بگیرند و بیفکنند و طبخ کنند او را که بنکوبیرون
آید طبخ آخر بگیرند بلوز و زاج شاسی و اشنان
فارسی برابر و سنگ نرم سحق کنند و بکذارند پس بگیرند
بورق صافه و حب الآس و سماق و شب و نطرون
و حلتیت خوش بوی جمله برابر و از طلق محلوج
بگیرند و نیم و از قشور جوز و از حضر ربع جزوی
این جمله سنگ نرم سحق کنند و بردارند پس چون
خواهند که محل کنند بگیرند از ترکیب اول جزو و از
ترکیب ثانی دو جزو و بیزند بر هر دو اندکی خل خمر
پس در وی افکنند نحاس یا آهن و غیران تا مدتی که از
وجوه خواهند طبخ کنند پس بگیرند از زیبق جزو و از راه
قضه پنج جزو و این جمله نرم کنند پس طبخ کنند تر کر

برانموزج کرفوس کند در وی و هم بدانکه این اطباخ
از جهت آن نوشته شد در بعضی اوقات بدینها
حاجت افتد و استعمال کنند در مناجاة نه زود
نه در محطوباة و در ضمن این باب طبخ آخری
بس فائده است هر زیرکی که دریابد باید که
مخفی دارد و بنا اهل نماید و از اهل دریغ نفرماید
والسلام علی من اتبع الهدی طبخ دار الضرب بگیرند
از خلاصه صافه اندکی که خواهند و بکوبند نرم
پس بگیرند کل و نیم قلقند و ملح اندرانی و بکوبند
جمله در امیز پس بگیرند شمس کرده و در خل ترکی
افکنند پس از این دارند کرد در وی بپاشند و در
قدر بقالین کنند پس طبق بر قدر بنهند و موضع
وصل محکم کنند باطین و شعر و در تنور مقعد بنهند
و بخشت پخته و شکسته بپوشند و آتش در زیر
او برافروزند تا کم شود پس بگیرند شمس فارسی و او
شاراست مقدر کاسه بکوبند و در قدر فخار
کنند پس دو رطل اب بروی بریزند و آتش کنند تا

کذا
مناجاة

کذا
و او شاراست

دو سه جوش برارد پس بیرون ار از قدر و در اب
سرد افکن و بشوی پس خشک کن چنان اید که ترا
باید والله اعلم **خاتمه** بدانکه بعضی از اسامی
میزناة مذکور است که طالب را لابد است از
معرفت انها چون من و رطل و اوقیه و استار
و مثقال و قیراط و طسوج اوزان که در کتب
حکمت مذکور است این است **من** عبارة از
دو رطل و این ۲۴ اوقیه و دویست و پنجاه و
هفت درهم و سبع درهم **رطل** عبارة از دوازده
اوقیه و این صد و بیست هشت درم است
و چهار سبع درهم **اوقیه** عبارة از هفت درهم
و نصف و ان ده درهم و پنج سبع درهم است **استار**
عبارة از چهار مثقال و نصف و ان شش درهم
و سه سبع درهم است **مثقال** عبارة از درهمی
و سه سبع درهم **قیراط** عبارة از سه حبه از مثقال
و ان هشت جو است **طسوج** عبارة از نصف
قیراط و ان چهار شعیر است **اما اوزان که در کتاب**

کشف حساب الحقیقة در احکام شرعیه یکمن
بحساب مکه معظمه صد و هشت مثقال و دویست
و چهل درم است و بحساب دهلی **یکمن** شصت توله
و هر توله سه درم است و یکمن ۱۸۰ درم است
بدین حساب **اما یک مثقال** بیست قیراط و هر
قیراطی چهار جو بود و هر توله بحساب مکه چهار
درهم باشد **اما یک درم** شش دانگ است ۲۴ طسوج
و ۳۶ حبه و هفتاد دو جو و ۱۳ قیراط و دو دانگ
و هر طسوجی سه جو و هر حبه دو جو ۵ تمت الکتاب
الذی لا یجمع مثله احد ۵ علی ید احقر العباد بعون
الملک الصمد ۵ ابن السید السند ۵ والحبر الغطریف
الممجد ۵ افضل الاماثل ۵ و امثل الافاضل ۵ ملاذ ارباب
الفضائل ۵ وحید الدهر والزمان ۵ سمی اول سیدی
شباب اهل الجنان ۵ السید مهدی من علیهما بصیانة
المنن فی منتصف لیلة الثامن من شهر ربیع الاول
المنتظمة فی سلک شهور سنة ۱۲۰۰ مائتان بعد الف
من مهاجرة السید الثقلین صلی الله علیه و آله المصطفین ۵

واز نارکه هیچند او واز نارا صفر هم چند نیمه زاج و باید سرکه محرق
نیکو یکه ست انکه براو افکند هم چندان که همه بریان کرده
و تصعید کند بعد از انکه نه وه بسته باشد هفت بار تصعید
کند یا شصم پس از انکه با هم چند نیمه او قلقند و فل قلقند
زنگار کرده باشد در قنینه تا مصعد گردد گرخ چون بجاده آنکه
اب دهد او نارا باب نحاس مکلس بگیریت اب داده
بزاج محلول و بروبریان کند و باید و اب دهد و خشک
کند و بریان کند تا بایستد براتش و دود نکند رنگ کند یکو
مثقال از و هفتاد مثقال از فضه رنگ کامل و اگر استقصا
و مبالغه کند در سرخ کردانیدن باب نحاس محرق ابگیریت
انا بمزاوجه حاجت نباشد نوعدیگر یکه در زیبق معقود
بشر مرقشیثا ذهبی رطلی واز نارا هم چندان و چند اگر
نار و صوبی بگیریت کرده و چند نار اتمک اندرانی
و باید باب رماد بلوط در اغشته چهار ساعت باب انگه
در و باید تا در و اثر زند کسر نماند انگه بریان کند با شتی
لطیف و باید و بریان کند این عمل چهارده بار بکند از
سودن و بریان کردن و اب رماد همان اول بار بیشتر

ندهد پس تصعید کند و از آنال بیرون اید کلکون یا سرخ تر و اگر سفید
اید هم روا بود و بیان ندارد انکه او را اب ده بنوشادر محلول
که در و اب کنند باشد نارا و قلقند پس از هر یکی چند صفا
اب و بریان کن تا سرخ کرد و حل کند بعد از انکه انعقا
کرده باشد بر صفحه گرم و بروی رفته باشد و دود نکرده و اس
انکه اب دهد از این حل شده و تشیح کند از و شبی
مکلس ساکرد او و در اخر ابواب زنگار کرده خواهد کرد و
دخن کند تا حل شود پس گرخ انکه عقد کند رنگ کند یکمثقال
از او هشتاد مثقال فضه رنگ و شمس بیرون اید نیکو و
اگر دران افکند چند نیمه او سرخی صفره البیض یا سرخی
مجر سیاه یا نفس دم رنگ کند یکمثقال از و دویست مثقال
از هر جسدی که خواهد خلاصی اید نوعدیگر بهتر از وی زیبق
معقود بسرخی نارطلی و همچند او نارا کرد و تصعید کند تا
سفید شود و مرده و شاف انکه اب دهد او نارا بسرکه مقطر
که دران کرده باشد ربع او نارا کرد و یکشب در و بگذارد و صاف
کند انکه گیریت اصفر چند ربع او اندازد و یکشب بگذارد
و صاف کند انکه زعفران الحدید چند نارا صفر در و کند

ونیکش بگذارد وصاف سازد وچند زعفران الحدید
فلی وچند ملح قلی زعفران مثبت وچند زعفران زنجار
وبدین اب زیبق مصعد مرسایه بروز وبریان میکنند
بشب تا زیبق مصعد گریان شود چون نخون در گوشه نهد انگه
بگیرد گبریت بیض قائم که در او سیاهی نبود وشفافت
صلاحیه او انست که قدری از وی بر صفحه قفر گرم کرده
نهند بروی برود و دود نکند ومکان خود سیاه نکرداند
واب دهد این عقرب مدبر را ازین گرمه مدبر باخلاط
مذکوره که اب محبر است چنانکه زیبق مصعد را اب داده
اب ده وبریان کن چند بار برفق تا محبر شود این گبریت بیض
انگه بگیرد کلس قرنیا کلس قلعی واب دهد او را از این گرمه
مدبر محبر چند بار وبریان کند تا گریان شود پس بگیرد کلس شمس وعبید
تدبیر کرده محبر بگبریت وصفت ان گفته خواهد شد بعد ازین
واب دهد او را از این خل محبر وبریان کند تا گریان شود انگه بگیرد
از زیبق مدبر معزول جزوی واز زعفران الحدید جزوی
واز کلس شمس دو جزو واز زنجفر قلعی یا از زنجفر کلس قرنیا
دو جزو واز عقرب مذکور جزوی وانگه اب دهد این همه

اخلاط

اخلاط را بنوشاد مصعد برابر کرده حل کرده وچند ربع ان
محلول از اکاوز زعفران الحدید از هر یک برابر روی
افکنده ودر افتاب نهند وصاف کنند وبدین اب بتابند
همه اخلاط را یکروز تمام تا لزم شود انگه تشویع کنند
بدین اب دوازده بار وسیراب کرداند چنانکه بر او
محیط شود اندکی مایه وحل کند تا همه حل شود وچون تمام
حل شد صفی ان محلول صبح صفه در او افکنند ودیگر بار وقتی
کنند تا صاف شود انگه عقد کنند بر افتد یکدرم ارد وبر هزار
ودویست از صفه صبح تمام دهد او را دابر بزرگ داند بعون
الله تعالی وبر هیز از هر چه کفوابه یکدرم افکنند از خلاط
باز ابه بختن زیبق تا منعقد گردد وسریع وصباغ
بگیرد از زیبق پاک کرده مجمول در طلی وورد یکدر مطین کنند
وبروی ریزند در طلی از زیت مدبر ودر افکنند بقدر نیم نار
اصفر سوده وهمچند اوراد زرد وورد نیلوفر یا قدری
کنند وتا نیمه در اتش ریبل نهند وعقد کنند او را بخیج پس
وهر گاه که روغن نقصان کند زیادت کنند واتش نگاه
دارند تا فرو نمیرد یکشبانه روز تا انگه از زیت بیرون کنند و

بشوید باب و نمک انگبیرد دیگی مطین و میان او از گل
شکل ماری بنا کنند و سر آن مار پهن بگذارد چنانکه
زیبق بوی نتواند نفاذ و حوالی مناره در دیگ دیگر گل
عقرب زرد سوده ریزد و طبقی بر سر آن دیگ نهند
و وصل او بگیرد و آتش آهسته زیر او مقدار شش ساعت
یا بمقدار که معلوم او شود عقرب تمام بسوخت
آنگه بگذارد تا سرد شود پس باز کنند آنرا زیبق بیند
سرمه مفتت و اگر چنین نشده باشد دیگر بار همین
عمل کنند تا سرخ و مفتت گردد و سر در این است که
بدانی که بخار کبریت کی منقطع شود آتش باز گیرد و فعل
نیز چنان است از زیر لب دیگ بنگرد آنگاه فرو تر سوراخ کرده
باشد چند گوال دو زن و بر سر دو کی پاره پنبه بچسبد
در وی نفتد و هر ساعت میکرد تا چون بخار منقطع شود
و چیزی از آن بخارات بران پنبه نگیرد آتش از روی باز
گیرد برافتد از این عطارد یکی برستاند قرو برده
بیخ افکند بیرون آید تمش سنگو و اگر بر اندازی بر او
روی سخت شاذنه مدبر و چند شاذانه مرقشیا بی

مدبر و اب دهر بار تا کرد محلول و اب نوشادر مصعد محرز تا
و از آن اب بر ابر دو یم امیخته و دران اب انداخته زعفران
الحدید و زنگار و مرقشیا از هر یکی بر ابر نقد ربع آب
و بدان اب بسای و تشیع کنی تا چون نمکی شود کربنم
بگذارد انگه حل کنی او را بیابی ابی سرخ و چون تا عقد کنی
بعیبا بانش لطیف تا منعقد گردد سرخ چون ناپخته رنگ دهد
یکدرم از وی صد درم قمر را و شمس گرداند سرخ سنگو تمام
شد ابواب قضا عید زیبق از سرد و وجه محمد الله و لطفه
تصعید النوشادر للبیاض بگیرد از نوشادر انچه خواهی
و باید سنگو دچند نیمه او نمک طعام نفیدیا کیزه باوی
بیامیزد یا نمک و اندرانی و تصعید کنند بر نمک سه بار یعنی
فرش اثال نمک کنند و هر بار نمک تازه میکنند و با نوشادر
میدیا تا مصعد گردد سنگو بر ترش چون نمک تصعید
النوشادر الحر بگیرد نوشادر و باید او را با هم چند او زاکد
و تصعید کنند بر نمک و یعنی فرش اثال نمک کنند و هر بار
زاکد تازه کنند تا مصعد گردد سنگو تزویر دیگر حمره را
بگیرد عقاب و باید با هم چند او زاکد و چند زاکد

زنگار و چند مثقال زعفران الحدید در سرکه را تصعید کنند سه بار
او را زیر بار بر سکنند تا تمام مصعد شود انگه این عقاب مصعد را
وسایه با بی آگر محلول و مجمع کنند میان او و زیبق مصعد مجمر
وسایه از بالا کرکره دور انگنده باشد ریح او را گرد و زنگار
و زعفران الحدید و قلقطار ان بر یکدیگر ابرده در
آفتاب نهند یکهفته پس بریان کنند او را تا سرخ شود چون
شکفته شود انگه تقطیه و تشویه کنند چند نوبت سرخ شود
نیکو رنگ کند یکدرم او سرقیر را دو درده سرخ بود و اگر هفت بار
او را تشیح کنند و انگه حل کنند و دور افکنند چهار ریح ذ
چند ریح زیبق کاس افتاب و دفن کنند چهل روز حل
کرده چون چون انگه عقد کنند او را تا رنگ کند یکدرم او چهل
درم یا مثقال فضه را زر کرده اند نیکو و اگر دو بار حل و عقد کنند
یکدرم از و رنگ دهد هشتاد مثقال از قیر را و اگر اب
دهند او را اب مرداسنج و زریخ سرخ چند نیمه لوذ بریان کنند
رنگ دهد یکدرم از و رطلی از فضه را صفت اب مرداسنج
و زریخ سرخ و اوطبن العدرات در سرخ بگیرد و اقیه
مرداسنج و او صفاح بهو و سه وقیه زریخ سرخ و نحاس

کرده

کرده بیزاند او را بدو رطل خل خمر مقطر تا بانیمه ابد و صاف
کنند و دور افکنند چیزی از ذاکه صاف کرده و باید بداد و
تحمل خود را دو دیگر اکاسیر را تا سرخ سه رنگ کرده ان شاء الله
تمام شد تبصیر نوشادر از اسرار باب در صفت نوشادر
از غیر اسرار چون خواهند که نوشادر را ثابت کنند بچند
طریقه توان کرد بنوره صدف و کاس القشر اما بهترین
طریق ان باشد که با مهن نوشادر با مهن کاس القشر صلا
کنند و در کوزه مطین نهند و یکشبانه روز تون تشویه کنند چون
بیرون آرند نوشادر ثابت شده باشد یکمثقال از ان با ده
مثقال نحاس بگدازند پاک کرده و سفید چنانکه یکی با
یکی نقره در تاب سیاه نشود اما بهتر از این ان باشد که
با نوره صدف بتشویه برد و یکی ده مس بگدازند سفید
شود و با ده از ان مس سفید کرده دو و نیم نقره بگدازند
در تاب سیاه نشود و چون خواهند که نوشادر را ثابت کرده
در ذات خود یعنی تنها چون کاس القشر را از اتش بیرون
آرد و هنوز گرم باشد در قدح صاف کنند و اب بر سر ان ریزند
و اگر بجای اب خل خمر مقطر باشد بهتر در جوش اید و در انگنند

تا صاف شود و ان اب لابر فیقه بشم مقطر کنند و ان اب
صاف را بنوشادر می اندازند و می ساید و خشک میکنند و
اتش میدهد هر چند انکه نوشادر ثابت شود و اگر بر صفحه از
مس یا از نقره یا غیره بساید و نوشادر بر روی ان بمالد
سیاه نشود و جاری گردد و دنکند و از نوله صدف
نیز چون اب بکری همین فعل کند بعینه ثابت کند و تکلیس
همچنان است که تکلیس قشر البیضه در تکلیسات باید اشاره
و هر جا که در کتب بگویند که نوشادر باب نوله ثابت شود
اشاره باین اب است که یاد کرده شد یعنی اب سرکه و از
قشر یا از کلس صدف بود بطریق دیگر بگیر و کلس القشر البیض و
یکجزو نوشادر و یکجزو زرنیخ و یکجزو کبریت بعینه کرده و
یکجزو نقره مکلس بهم بیامیز یکبار صلایه کنند و در کوزه
مطین کنند و سرش محکم کنند و با تش اتون تشویر کنند
چون تشویه خورده باشد بحرخود یکبار بر سر وده زهره طرح کنند
و یا بر شصت و چهار قلقس یکبار بگیر و کلس قشر و یکجزو
کبریت مکلس بعینه کرده و یکجزو زرنیخ مکلس و یکجزو
کلس القشر و یکجزو نوشادر مکلس با یکدیگر صلایه کنند و

باب

باب [illegible] بیان تسقیه و تشویه هر دو اب بر وجه
این هر از ان باشد صفت اب [illegible] بستاند پنج مثقال نقا
و پنج مثقال زاج سفید و سی مثقال نمک اشخار و ذرک
صاف حل کنند و در شیشه کنند و از این هر دو باب هر کدام
که خواهد هر من اب دهد و تشویه میکنند تا بر کوه شیح
شود تمام شد باب ابیات نوشادر اکنون شروع کنیم در
تدابیر زرنیخ و کبریت از اسرار بعضی گر
انند که قوت کبریت در عمل بیشتر است و بعضی گویند
در زرنیخ نیکوتر اید و میخ تر بود و عمل بیشتر کند اما الخیر
در ایشان است از تدبیر بریان کردن و شستن است تنها
و شستن و بریان کردن و تصعید بهم و بیدار کردن
جوهر هر یکی تنها و ان اد و یه که کوکرد و زرنیخ بدان عمل
کنند زنگارات و اهکرد و کلسها و سوشر اهن و نحاس و قلع
و سرب و زاج و نمک و اسفیداج و مردار سنج و ابکینه و
اشخار و طلق و کف دریا و ورد سوخته و مسحوق
یعنی کف ابکینه و خشت پخته سفید و خاکستر بلوط و خاکستر
خربوب و هر ثمار الشوکر و ترکیب کنند بعضی از این

کبر
باب

با بعضی دیدان فلان میکنند **واب** اگر دارند بجهت تحت ان دوا
کنند بدان هم مزدوهم ترکیب دان خلاست واب ملح واب شب واب
زاج و بورق واب نوشادر واب کرز ماست چکیده باشد واب شنجرف
واب اشنجار واب اهک وغیرانا **وسر دیدنها** بگیریت وزنج ان
است که هرکدام که خواهند بسایند و در دیگ مطین کنند و طبقی یا
مکبه بالقدح بر سران دیگ نهند که میان ان طبق سوراخ
بود باندازه سر انگشت خنصر و وصل او بگیرند و بجایی برند
کردو داو بگیرند بر سر و در زمین کوی کنند باندام و اندازه
دیگ اتال و اتش میانه در زیر ان دیگ میکنند و مینگرند
تا از ان سوراخ دود سیاه و زرد رود بگذارند و چون دود سفید
امدن گیرد انگه سوراخ سخت کنند و بگذارند تا سرد شود انگه
بیرون ارند و بسایند و تقصید کنند و سرد رشاختن رسیدن
مصعدات و غیران چنان است که قدری ازان بر صفحه
گرم کرده افکنند مکان خود دریابانکند **اما تقصید بگریت**
و زنج نفیر بگیرد از هرکدام که خواهد بگیر طل و باید باهم چند
او نمک زنج بریان کنند با نمک اندرانی و چند نیمه او زنگار
بساید او نلا بسر کند یا باب اشنجار یا باب نمک یا بورق یا

سودن میکود بریان کنند سرکت انگه در اتال تقصید کنند بعد
ازان کرده بسته باشد و چون امتحان کنند بر صفحه گرم
کرده جای خود سیاه نکند رسیده باشد و هر بار زیر زبر میکند
و اگر هر بار اخلاط تازه کنند بهتر و نیکوتر اید انگه بگیرد
از این مصعد با نوع رطلی و از عنروت و کندر کرفته باشد
بر شد بقدر انگه بد و هنر شود و در قارورهٔ کند خواه مطین
و خواه غیر مطین و در دیگ خاکستر نهند و سر قارورهٔ بدو
پاره پشم تعهد کنند و نهاد ازوی بستانند تا تمام تری از دستان
شود انگه سر قارورهٔ محکم کنند بنمک بریان و اردجو و هر زبر
او کل حکمت و خاکستر نرم بر زیر و زبر او کنند و بر سر خاکستر
انگشت و اتش در وی زنند و هر انگشت که بر افتد بر زیر او
میکنند و جهد کنند که زیر و زبر اتش یکسان بود تا در
شش ساعت از روز منعقد کردد و بگذارد باقی روز
و بگرات این عمل بکنند باوی تا منعقد کردد و بایستد
و بر افتد بگذرم از و بر سر درم از نحاس بیدر که قفه
فعل انشاالله **نوع دیگر** بگیرد هرکدام که خواهند رطلی و بچهارد
اهک اب نارسیده و باید باب نمک روزی تمام و

بریان کنند بشب تمام باشش میانه و تقصیه کنند بعد از
انکه نمکها از وی رسته باشد و هر بار اهک تازه میکنند
و مصعد میکنند تا سفید شود و قیر سیاه نکند انکه اب دهد
اورا بلبن العذرا دو بریان کنند چنانکه صفت ان
کردیم هفت بار تا منعقد کرد پس تشیع کنند بارها
باب عقاب و حل کنند و اب دهد از وزیق را که مصعد
کرده باشی بجهت بیاض و بریان کنند باتش اهسته لطیف
بارها این عمل بکنند تا بایستد و برود بر صفحه نحاس
و نفوذ کند در وی بر افتد بکدرم از دو بر پنجاه درم زاج
منقی قضیر شود فاغ النار بر شیلا بمانند کرا شارة لبن العذرا
بدان بایستگی در تقصید زیبق از جهت بیاض امد
و این ضعیف را جهت جامعیت این نسخه لبن العذرا
از قول ارسطاطالیس و غیره از حکمای اورد عمل لبن
العذرا از قول ارسطاطالیس یونانی بگیرد از کلس قشر الجم
فرامد و مثل وی نوشادر مصعد با او بیامیزد و نیکو
بکوبند بماء البیض کرد را و نوشادر و شب یمانی بوده
باشی و بریان کنند بروجه تشیع و در جام ابگینه اندازد

و شرش استوار کنند و در سرد ابه بنهد باد رجاه مدوده
تا حل شود در یکهفته یا بیشتر پس تقطیر نمایند و
انچه مقطره شده بثقل کرمانده است رد کنند بتفیه
و تشویه و باز در حل نهند تا انچه مانده باشد حل شود
پس بار دیگر تقطیر کنند و این عمل مکرر میکنند تا
مجموع حل شود و اصلا ثقل نماند و این اب را لبن
العذرا و ماء الحیوة گویند و بدین اب جمله ارواح
قدرتوان کرد تا ثابت کرده در نار و قوی محرز بن
الوجود و تمام است نکته اگر طلق محلوب را بدین
صفت ابی ثور
بگیرد از مرقشا حدیدی و نوشادر از هر اراستا
و بسایند هر دو نرم و نیکو کوبند پس بچکانند اندر او
بنهد انچه بچکد از وی پس بگیرد روی سوخته دو قا
و بچکانند و بنهد پس بگیرد هم از رد و در اب اشخار و
اهک بیا فارد و صاف کنند پس بیامیزد ابها را برابر
پس بگیرد از اب شعر چند یک از ان اب و صحو کنند هم
در برنی خفرا گرا و اب کر حل کند حل کردنی بلیغ

بگیرد و بر سنگ یکسر طل و حق
کند و به بیز و در بر یک
رطل صبا ر رطل خل مقطر
اگند و بجوشاند تا کثیف بما
و حل چون خون شود پس
بنهد تا ساکن و صافی شود
و چند نوبت صاف کرده
سر بسر شتاروشن کرده
در نهایت روشنی پس بگیرد
قلی هم بدین طریق و حساب
و اب در وی کند و بجوشاند
تا سه یک بماند و بگذارد تا صافی
شود و مکرر کند تا بغایت صا
صافی کرده پس بگیرد از اب
گرد از سنگ سه جزو و از اب
قلی یکجزو و در یکدم بیامیزد و
در ماهتاب نهد در چهل روز
شود و در افتاب نهد و بعد
ز نخفر را بدین اب بشقیه و تشویه
کنند تا زمانی که بر صفحه
امتحان میکنند اگر بگذود کرد و
وصیح کرد تمام است و ان افاده
بنماید تا زمانی که ها ناصر و فات
ریزی یکی بر طلی نهره منقی طرح بنماید
قری تمام عیار خالص کرد و انشا
صفت ماء البیض کرد و در
نوشادر و شب یمانی باشی که
در این لبن العذرا بکار اید

[illegible]

آبی دیگر بگیرد از روی سوخته و نوشادر و کبریت اجزا برابر
و بساید بسرکه خمری مقطر پس آب دهد او را باب عقاب و
تشمیع کند بدو کرت یا زیادت آنکه در حل نهد تا حل شود
آبی تیز و ثقل او را دیگر بار آب نوشادر دهد بمقدار آنکه
اجزای او فراهم گیرد بعد ما که ربع او کلس قشر با او
آمیخته باشد و بساید او را و تصعید کند در اثال و آن
مصعد را در آب مقطر افکند مقدار ربع او و
بگذارد چند روز پس صاف کند و او آبیست
تیز که حل کند همه چیزها را آبی تیز دیگر بگیرد سه رطل
و نیم اشخار و کلس کند نیک تا سفید شود پس بساید
نیکو و بهفت قسم کند و بیک قسم از او دوازده رطل
آب بر افکند و بپزد نیکو تا دو رطل از و نقصان
کند پس صاف کند و یک قسم دیگر در وی افکند و
بپزد و این تدبیر میکند تا جمله اقسام را همین عمل
کرده شود و آن آب دو رطل ماند پس صاف کند از
او و نوشادر محلول چند رطلی در وی اندازد و چند
روز بگذارد و آن آبی تیز است بغایت صفت حل

ثقیف حل طلق را بگیرد از آن آب که سرماست بود یا از
ماست چکیده باشد یکجزو و از ترشی ترنج یکجزو و هر دو را
در هم آمیزد و بچکاند و بنهد پس نوشادر حل کرده را و
زنگار حل کرده را هر یک جدا جدا بچکاند و در هم آمیزد
و یکجزو از این بگیرد و از آب نهاده چهار جزو و بنهد
حاجت خیش را و این آبیست بغایت تیز که حل کند
طلق را دیگر بگیرد زیبق مصعد کرده را از قلعی و
نوشادر دو جزو و از روی سوخته و شیرزق هر یک
جزو و بساید همه را بر صلایه سه روز در حل نهد تا
حل شود پس بچکاند و این آبیست تیز با منفعت دیگر
بگیرد از روی سوخته و شیرزق اجزا برابر و از نوشادر
دو جزو و بچکاند و بنهد و از پس آن زیبق مصعد
بنوشادر و قلعی جزوی و از زنگار حکما جزوی و از
نوشادر جزوی بر آن ریزد و از آب نهاده چهار بار چند
آن و در حل نهد تا حل شود پس بچکاند و مقدار ربع آن مقطر
از زیبق مصعد و زنگار و نوشادر اجزا برابر بر افکند
و در حل نهد تا حل شود و بچکاند هفت بار این عمل بکند و

میچکاند تا آبی حاصل آید تیز بغایت آبی تیز دیگر بگیرد
بول و بنهد یکماه تا کهن گردد پس بچکاند و در وافکند
همچند او نوشادر و دفن کند یکهفته تا حل شود پس بچکاند
و در او افکند در هر رطلی از او اوقیه حنتیت و نیم اوقیه
فرفیون و دفن کند یکهفته پس بچکاند آبیست قوی
تیز دیگر از مارقشیثا مصعد بنوشادر و زیبق مصعد
بنوشادر و شیرزق مصعد و نمک اشخار نیک اجزا متساوی
و از نوشادر دو جزو بران ریزد و از آب بروی ریزد
و دفن کند چهارده روز پس بچکاند آبی بود تیز قوی
دیگر از نوشادر مصعد و زیبق مصعد و کلس قشر
اجزا برابر و بر او ریزد از آب صابون تیز مروق
کرده در هفت بار و از این آب مروق چهار بار چندان
ادویه بر او ریزد و اندر آفتاب نهد ده روز پس صاف
کند او را و این عمل پنج بار بکند تا آبی گردد قوی تیز صفت
زیبق محلول بنوشادر بگیرد از زیبق مصعد بنوشادر
جزوی و آب دهد او را با آب نوشادر محلول و بخوی آرد
در قدح مطین ده بار پس حل کند او را و بچکاند و آنچه بماند

از ثقل

از ثقل دیگر باره آب دهد و تشمیع کند و بخوی آرد و
حل کند تا جمله حل شود و از حل کردن او ملالت نیارد که
سرمایه کارها اوست و این است آن آبی که بغایت
تیز بود و حل کند تمامت اکلاس و سونشها را دیگر بگیرد
از قلعی جزوی و از زیبق زنده و تلغیم کند و بساید
تا ملغمه شود و بشوید آنرا و بیامیزد با آن ملغمه دو
بار چندان زیبق مصعد و چند زیبق نوشادر و
بساید آنرا نیکو و در میان دو قدح تصعید کند با آتش
آهسته تا مصعد گردد و بنهد و ثقل آنرا دیگر باره تصعید
کند این تدبیر بکرات بکند تا جمله مصعد گردد پس حل
کند تا حل شود و در تشمیع کردن آن نیکو استقصا کند
تا ثقل او بکرات در خوی آید و مشمع گردد و حل کند
تا همه حل گردد و این آبیست بغایت تیز صفت تحلیل
زیبق زنده بگیرد از زیبق معقود ببوی سرب چهار جزو
و از نوشادر دو جزو و از کلس قشر بیضه یکجزو و بساید
روزی و بخوی آورد و این عمل هفت بار بکند از
سودن و بخوی آوردن آنکه دفن کند تا حل شود آبی

که هم چیزها را حل کند صفت تحلیل بدین آبهای مذکور
تشبیع کند کلسها را و سوزنشها را بدین آبها چنانکه شرط
تشبیع است و حل کند بر بل یا بدان حل که خواهد و اگر
در انجه او را تشبیع خواهد کرد جد و احتیاط کند و بارها
تشبیع کند و بر آورد از زمین آب بقدر انجه او را
بپوشد و هر گاه که او نقصان کند بدیگر آب مدد کند تا
حل شود در اندک روزگار انجه خواهد که حل کند تمام شد
شرح ابواب تحلیل آبها از اسرار و لیکن ما چند باب
دیگر از غیر اسرار می آوریم از جهت تکمیل کتاب و
بالله التوفیق صفت ابن سیف نقل از میل گفت بخایر
گرد گاهر که گرفته شود از رصاص قلعه فرو دی پس گداخته
شود پس طرح کرده شود بر او جزو زیبق را و سحق کنند
او را با دو جزو نوشادر در انا با گیره نطیف و گذاشته شود در
نار قوس پس او میکرده سوادی که قویترین سوادها
باشد پس چون بر داشته شود بعد از سردی و ورد کرده
شود جمیع اعلی و اسفل او یکی گرداند و زیاده کرداند

[illegible]

زیبق و نوشادر را بر او و سحق کند یکروز بعد از ان در
اتش بگذارند و چنین کنند با او تا سفید شود و سیاهی
از او بیرود و چون سفید شود مثل برف پس داخل کنند او
را در ان حل کرده اب سفید شود قلب کند نحاس
بفضه سفید باطن و ظاهر او را بی تغییری و استحاله
گفت صوفی گر این مشهورست و من این عمل کردم
و او را اب سیف میخوانند از حدت و نفوذ صفت
النقل نقل از رساله صاحب کنج کو هر بستاند سرکه مقطر
و در وی افکنند ربع او زنگار و نوشادر و شب بروجار
کند و یکهفته بگذارد و بعد از هفته برداده هر کدام که خواهد
از رصاصین بدین اب بساید تا در وی حل شود
و از هم بریزد پس اب نمک بخورد ش دهد و تشویر
میکنند تا جمله زنگار شود پس بستاند از بن مکاس
زنگار و بیجزو و ابکینه مکلس و زیبق محلول بنوشادر
ده جزو و در شیشه کند و در زیر سرگین نهد چهل
روز که آبی شود چنانچه در رقل نهاد پس از انعقد
کند در عیا منعقد گردد نقره سفید گردد از این

کلسها را

تا قعر شیشه گذاشته باشد و آب سرکه از آن بالا باشد
زنگار و نوشادر و شب را بر سر شیشه بنشیند
در معجر هر دو را بر سر شیشه بنشیند

اکسیر با صد از هر جسد که خواهد قمر گرداند پس اگر یکبار
دیگر بصلایه بساید و مشمع کند و حل کند و مقطر کند
تا جمله بچکد پس عقد کند قمری آید صافی تر از بلور از
این قمر هزار درم از هر جسدی که خواهد قمری گرداند چنانکه
بخلاص باز آید **صفت ماء الکلب و الکلبه** تدبیر
او آنست که بگیرد مارقشیثا مکلس کرده بنمک
اندرانی با ملح قلی بساید باب و نمک مقطر بر جامی از
ابکیته و بزیر زبل کند تا حل شود و این را ماء الکلب
خوانند اگر در او برادها در افکند حل کند و اگر کبریت
در او افکند عقد زیبق را شاید و اگر بر زیبق زنده افکند
و در حل نهد زیبق حل کند **سن بگیرد** از زیبق زنده
جزوی و با این زیبق محلول بیامیزد و در زبل
دفن کند تا حل شود چون اب و این اب را ماء الکلب
خوانند و او حل کردن زر و سیم را شاید **صفت ماء
الکریم** و تدبیر او آنست که بگیرد از زرنیخ شش درم
و چهار دانگ و از زرنیخ زرد سه درم و دو دانگ
تربد ده جزو و در یک قسط خل الخمر افکند و هفت روز بافتاب

سرخ ی

کذا
تربد

کذا
قسط

بنهد

بنهد پس مقطر کند و این تدبیر ماء الکریم است **صفت ماء
الخریف** بگیرد سرگین کبوتر یک جزو و دو جزو قلیه و هم چند
هر دو اب بر او ریزد و بجوشاند تا یکدو جوش بجوشد و صافی
کند **صفت اب حاد محلل مکرر** بگیرد کاس قشر یا آهک آب
نارسیده کاس القشر بهتر بود و سه وزن او عقاب مسحوق و یکی
سفیده مشتری ملغمه کرده با عبد بهم سحق کند و سرکه مقطر در
سر او ریزد چنانکه هر یک از این مجموع هشت یک سرکه
مقطر باشد و نیک نیک بجنباند و یک شبانروز بگذارد و
اب سرکه صافی شده از ادویه جدا کند و بنگرد که اب چه
قدر حاصل امده هم بدین ترتیب هشت یک ابرا
ادویه بر نهد و بجنباند و یک شبانروز بگذارد و باز اب
جدا کند تا سه بار همچنین میکند و اگر پنج کرت شود بغایت
نیکو باشد و این ابرا مکرر محلل نامند و چون تکرار بهفت
بار رسد اب افعی گویند **صفت اب مرقشیثا** چنان
است که سحق کنی با چند وزنش نوشادر و مقطر کنی
و بیرون آوری انچه بماند در قرع در هوا شی بگذاری
دیگر بار مقطر کنی تا همه مقطر شود نقل از رساله امام حسن

صفت آب کبریت بیاره از کبریت و روستنج و نوشادر
از هر یکی برابر مجموع را بسایند و در سرکه ریزند و بگذارند
تا گرده بندد و خشک شود آنگه مقطر کنند و آن ثقل را بسایند
و تصعید کنند تا سفید گردد آنگاه بگیرد از این مصعد هفت
درم و از آن مقطر بیست و چهار درم و با هم بیامیزند
و ده روز در زبل دفن کنند آنگاه صافی کنند و در شیشه نگاه
دارند جابر گوید این آب همه اکسیر و اجساد و احجار را
حل کند و این آب را آب کبریت خوانند ۵۵

باب در بیان دو عمل شمس که حضرت ابو علی
منصور حاکم باشد از جمله فرزندان چند خود که ابو الحسن
بن ابو علی منصور که لقب او اظاهر بامت است بلغت تازی
بیان فرموده بودند و جناب مولانا شمس الدین محمد بن
محمد الحاکم در زمان سلطان ملکشاه انرا بلغت فارسی ترجمه
کرده و انرا تحفة الملک امیه نام نهاده و دران ترجمه بیان
فرموده که هرچند که حکما محقق رسائل و کتب بسیار نوشته
و برهان عقلی بیان کرده اند و ثبوت رسانیده که علم
اکسیر که او را علم صنعت گویند عمل او بر اصول علم طبیعی درست

این

این بنده شروع میکرد بغرورت در موضعی که مصنف یک
معنی را با الفاظ مختلفه مکرر گردانیده بود متابعت او
لازم دیدم حقیقت آن تکرار از دو فائده خالی نیست اول
آنکه این معنی در ذهن شنونده راسخ گردد دوم آنکه تکرار
دلیل باشد بر آنکه دقیقه هست که از مهمات این عمل
است در حفظ او اهتمام بیشتر صرف باید کرد و از
فساد او خائف باید بود این کمینه نیز متابعت نمود
آن ترجمه را نقل بالمعنی میکند بی تصرف در عبارت
مترجم و بالله که این باب اخرین ابواب برانیات این
کتاب است و بالله التوفیق آغاز ترجمه بدان ای پسر که
این صناعت نه چیزیست ثابت که با او هیچ طیاری نباشد
و نه از چیزی که هیچ ماده با او نباشد و نه لطیف که هیچ کثیفی
با او نباشد بلکه بزر و ماده و لطیف و کثیف و گرم و سرد
و تر و خشک همه بحقیقت اضداد در وی جمعند و
حکما بلطف تدبیر از این جمله سه رکن حاصل کرده اند
که ان روح و نفس و جسد است تا انرا با هم ترکیب کنند
مثل ترکیب آدمی چنانکه بهم آمیزند و از همدیگر جدا نشود

تا به الله بر وچون اجتماع ایشان بدین نوع بقدرت
خدای تعالی بگوهر منجمد از ان میان پیدا آید بعد از حل
وعقد چنانکه هیچ آتشی او را نسوزاند ونفوذ کند
باشد ورنگ و بهذه بامر چیزی که آمیخته شود از چیزهای
گداز نده وهیچ از ین اعمال بر حکما دشوار تر از جمع کردن
میان روح وجسد نیست تا چنان شود که روح در جسد
بماند و در ان وقت که آتش در ایشان در گیرد هم جدا
نگردند زیرا که بسیار باشد که دو چیز جمع شوند و در
نظر یکچیز نمایند اما چون آتش بدیشان در گیرد از یکدیگر
جدا شوند حکما از اقطار زمین جمع شدند و فکر بسیار
کردند و بنظر دقیق در ین معنی تامل کردند جمله اتفاق
نمودند و گفتند که میان روح وجسد واسطه باید که
تا مرد و را با هم جمع کند چنانکه از یکدیگر جدا نگردند
و در اوردن ابهای که موافق هر یک باشد جداگانه و
ابهای صباغ و محلل و ابهای که در میان ایشان
جمع کند چنانکه از هم یکدیگر جدا نشود و بعد از انکه این
تمام کرده شود بعد از حل وعقد بر هر کدام جسد بچه آتش

طرح

طرح باید کرد اگر من در ین مقام تمام شرح این مقام
نکویم تو در حیرت بمانی اگرچه جمله حکما از افشای این
اسرار منع بلیغ کرده اند من بجهت شفقت محبت بتو
میراث گذاشتم که هرگز نا چیز نکرده و با فرزند
با نوان نیکویی بجا اورده که هیچ پدر حق فرزندان نکرده
از خدای تعالی یاری خواه و بر وی اعتماد کن و همان
طریق بسپار که پدران پاک تو سپرده اند و جهد کن که
تو مانند ر ایشان قدر او فتاده است و معلوم نیست
از این سبب این نحه همه تمام است تو شاد ر پسر خاص
پاکیزه با او بیامیز و هر دو را نیکو با یکدیگر بر
برفق و مدارا بطریق مبالغه پس بگیر دو قدح بمقدار
ابکینه یا فضاده و ملغه را در قدح زیرین بنه بی فرش
و سر او را بقدحی دیگر محکم کن و در دو یکدیگر بقعیده مرکب
کن و در زیر او اتش نرم نرم میکن بمدت چهار ساعت
نجومی و بعد از ان اتش را باز کش و در همان دیگ
دان بگذار تا یکشبانروز و چون دیگدان سرد شود
قدح از او بر گیر و سر او باز کشای که جمله سیمابی شاد ر

ورطوبت اصلی زر در قدح بالا بر آمده باشد برفق جمع کن و
ثفل زر را از قدح زیرین بر گیر مانند ریگ مکی شده باشد چون
بدست بمالی ریزه ریزه شود و آن ثفل زر را یا آنچه از قدح
بالا گرفته بر صلایه آبگینه یا مرمر مانع نیکو بسا و وزن کن
و در هر ده درم از وی یکدرم نوشادر پاک و دو
دانگ شب یمانی پاک و ده یک وزن مجموع بمقطر
زاج سحق کن نیکو در یکساعت تمام و همه را در آن
دو قدح بموجب مذکور مصعد کن و این عمل پنج بار
تکرار کن و هر بار بدستور معین گذشته نوشادر
و شب یمانی زیاده میکن و اگر هر بار بآن اخلاط
مذکور دانگ مثقال شنگرف رومی سوده با ایشان
بسای نیکوتر باشد اگر شنگرف درین باب اصفر در
نیاری هم روا باشد اما ادخال شنگرف رومی در باب
اکبر واجب و لازم است و در باب اکبر در هر ده درم
از مجموع دانگی تا بغایت دو دانگ شنگرف تمام است
اما در باب اکبر نیز مقطر زاج در هر بار ده یک وزن
مجموع باید کرد و این تصعید بدین وجه در باب اصغر

پنج بار کن و اگر بهفت بار رسانی در همین باب در غایت
خوبی باشد و چون این عمل را بدین درجه بجای آری زر را
مهیا چون زعفران غباری بینی نیک شده و سبک
حال که اندک نسیمی او را بحرکت آرد و سیماب و عقاقیر
در قدح بالایی چون ذروری که اندک برنگ زردی
بر گشته باشد و چیزی از روح و اجزای لطیف زر
با خود ببالا آورده باشد و روح زر با آن سیماب آمیخته
چنانکه هرگز از وی جدا نگردد و این نشان بواسطه
تکرار تصعید باشد زیرا که سیماب روح است و با روح
زر مشاکلت تمام دارد و سیماب روح زر را با خود
برده باشد اکنون این سیماب را که تصعید یافت
در شیشه جا ساز و سر او محکم کن و این روح است
با جسد انس گرفته و با او پرورده شده و این زمان
جسد مشتاق است که روح بوی باز گردد مانند
اشتیاق تن ریزیده مردگان بجان و زندگانی و اگر
در این حال مس را بگدازی و این جسد را بروی
طرح کنی البته علت وی را زائل نگرداند زیرا که هنوز

بتعذیب محتاج است تا بکلی از همه دسخها پاکیزه شود
و از حد جسدی و ارضیت بیرون آرد و روحانی و
لطیف و پاکیزه و سبک روح کرد و اورا دیگر هیچ
مرکب نباشد و چون او روح بدوی اعادت کنی بسرعت
نفس نفس ملکی و جاودانی جامه از خوانی بپوشد
و بقعر اجزاء جمله اجسادنا قصه تو از رسید که این خط
کامل کرد اند نیک بدان ای پسر این اشارتها و
یقین بدان که ترکیب اکسیر مطلق چون ترکیب آدمی
است در پرورش و زندگانی اول و در زندگانی ثانی
بار دیگر زنده شدنی که همیشه باشد اکنون صفت
تعذیب جسد بگویم و این تمام تدبیر اوست کراورا
مکلس و مصعد کرد اند بکلی از طبیعت ارضیت
خسیس و پلید طبیعت آسمانی لطیف و پاکو آرد
نخست این آب تیز بر گیر و اورا بدین اسفیداب
کن صفت ماء الحیاة بگیر زنگار پاکی که بدست خود
کرده باشی ۴ درم و روسخت شسته ۱ درم
یعنی توتیای سنگ بگیر سیت و به عسل بیامای دو

انش داش برتابد بسوزد پس باب بسای تا شسته شود
و نوشاد ۵ درم و زرنیخ سرخ ۲۵ درم و شنگرف رو
و شیر سنگ ۲ درم و شب یمانی ۱ درم و سرقشتیای ده
۵ درم اول هر یکی را جدا جدا اینک بسای و به بیزد
و در میان ۴ زرده تخم مرغ خانگی اضافت کن اندکی
نیم برشت شده باز و جمله را بصلابه سنگو بیامیزوده
عدد زرده بیضه خام بروی ریز چنانکه بادی هیچ از
سفیده نماند و تجمین کن بدست بمبالغه تمام دوازده
ساعت چنانکه مجموع باهم نیکو بیامیزد پس در ظرفی
بهن کن و شب سر ظرف بگرباس پاره بپوشان نیکو
باحتیاط تمام تا غبار و گرد دروی راه نیابد زیرا که
او مفسد عمل است و در فضایی پاک بنه کران رقت
هوا باغیره اخذ نتواند کرد در روز دیگر باشی بمبالغه
تمام تقطیر کن که اول اب سفید زرد و شن بعد سرخ
زرد سرخ نوش هر یکی را جدا گانه نگاه دار پس نقل
کن در بن قرع است ملذه بیرون آور و باب اول سفید
زرد و شن صلابه کن تا چون خمیر شود پس نصف نقل

نوشادر محلول و نیم نوشادر مرقشیشا ذهبی و ده
درم شب یمانی و پنج درم زرده بیضه نیم پخته اضافه
کن و نیکو بسای تا چون گلی گردد سخت پس دیگر بار
در ظرفی از غضاره ملون و یا آبگینه کن و چون نوبت
اول بدست نیکو بمال تا عجین شود و پهن کرده در موضع
خنک بگذار تا آفتاب غروب کند و چون بار اول ظرف
بقطعه کرباس بپوشان نیکو باحتیاط تا گرد و غبار
درو نیفتد که مفسد عمل است و در فضایی پاک در زیر
آسمان بنه تا نسیم نم بوی رسد و رطوبت وی زیاده
شود علی الصباح باتش تیزتر از اول تقطیر کن اگرچه این
بار آب کمتر باشد از بار اول اما آب این بار بیشتر زرد
یا سرخ رنگ آید و بوی او نیک تیز و ناخوش باشد پس
این آب که از تقطیر دوم حاصل شد بان آب سرخ وش
که از تقطیر اول حاصل شده بود بیامیز و در شیشه پاک
کن و سر او را محکم کن تا بوقت حاجت بکار آید و ثقل
تقطیر دوم را بینداز **تتمه تدبیر جسد مکلس مذکور** با مثل
وزن جسد مکلس از این آب محفوظ یعنی تیزاب

مذکور

مذکور بر جسد ریز در صلایه آبگینه یا مرمر مانع یا هاون آبگینه
یا قدح آبگینه هر کدام که باشد یک ساعت سحق کن نرم نرم بر
سر آتش بغایت آهسته و بعمود سر پهن از نقره یا
از آبگینه پیوسته زیر و زبر میکن تا تمام اجزای
جسد این آب را نیکو بخورد و نزدیک آید که خشک
شود اما مگذار که تمام خشک شود پس از سر آتش بر
گیر و زود از هاون بهاون دیگر افکن و دیگر بار
همچند وزن جسد مکلس از آب حاد محفوظ بر وی
ریز و سه ساعت او را بسای و چون نوبت
اول در هاون مطین کن و همان عمل اول را
مکرر میساز تا از آب حاد سه وزن و نیم بخورد بر
سر آتش بغایت نرم که مثل حرارت آفتاب بود
در تابستان در موضع اعتدال در پنج بار دو کرت
اول آب حاد همچون وزن جسد باید کرد و در
سه بار دیگر نصف وزن جسد **بدانکه** تسقیه و
تشویه جسد در باب اصغر پنج بار کفایت است
اما در باب اکبر هفت بار بباید کرد و در دو بار آخر

نیز ماء الحاد نصف وزن جسد باید کرد پس بهر ده درم
دو دانگ قلقند قبرسی پاک مصعد مسحوق اضافه
کرده مثل وزن مجموع آب حاد بروی ریز و جمله را
در آفتاب سر گشاده بنه اما زنهار که از غبار نگاه
داری تا وقتی که خشک شود و آب را تمام در خورد
پس در ظرفی کن که در آتش صبر تواند کرد و نشکند و
آن ظرف از طلا باشد بهتر بود و سر آن ظرف بغایت
محکم کن هر چند که توانی در استحکام سر آن ظرف مبالغه
نمائی و بعد از آن تطین خشک کرده در میان تنور تافته
بر بالای خشت پخته بنه و سر تنور را بگل محکم کن
و یک سوراخ بگذار تا آتش زنده بماند و بعد از
یک شبانروز چون سرد شود سر او را بگشای که جسد تمام
مکلس شده باشد همچون ذروری سرخ رنگ و طبیعت و
کیفیت ارضیه از او بیرون شده باشد و طبع لطیف
آسمانی گرفته باشد و از جمله وسخهای پاکیزه و سبک
گشته باشد مانند غباری چنانکه اگر با انگشت بسوده
شود هیچ صلابتی در وی احساس نتوان کرد این

بود

بود تکلیس جسد بطریق حق یکی از سه رکن این عمل تمام شد و
بعضی از مباشران این صنعت جسد را باتش سخت تکلیس
کنند چنانکه ضعیف گردد بلکه بمیرد مثل خاکستر که هرگز
زنده نشود و بدین طریق که من گفتم و یاد کردم زود بمراد
خویش رسی که تدبیر سبک و آسان است و جسد را
قوت و خاصیت باقی مانده باشد همچنانکه در انگشت که خواهی
او را زنده گردانی زنده شود اکنون خدای تعالی را شکر
کن که نیم این عمل حکمت ترا تمام شد و از جمله حکما شدی
و یقین بدانکه هیچ کس را ممکن نیست که بغیر از این
عمل با کسیر احمر و ابیض و خرد و بزرگ رسی الله جسد را
مکلس گرداند تا جسد مکلس تا جسد مکلس هرگز روح
در وی در نیاید و اگر در آید قرار نگیرد و بدان طریق که
ترا گفتم که از پدر بمیراث بمن رسیده است وصیت
بدان ای پسر که حکیم ایشان را پیش از آنکه با هم امتزاج
دهد هر یک را جداگانه تدبیر کند تو نیز هر یک را جدا
گانه تدبیر کن و نگاه دار نخست جسد را تنها تکلیس کن
بطریق تعذیب چنانکه یاد کردیم پس روح را جدا تدبیر

کن چنانکه یاد کنیم **صفت تدبیر عمل روح که رکن دوم است**
بگیر ان روح را که نگاه داشته بر صلایه سنگین مرمر یا
یشم یا هاون ابگینه یا سنگ سماق البته صلایه از سنگ
مانع باشد با مثل وزن او سیماب زنده پاکیزه بهر ده درم
از ان مجموع یعنی از مصعد و غیر مصعد یکدرم نوشادر
و یکدرم زنگار و یکدرم شب یمانی و یکدرم نمک اشخار
و دو درم زاک سبز بریزد و بچندانی آب زاک مقطر
تر کن که معجون شود و جمله را بسای چندانکه سیماب
پیدا و کشته شود و هیچ اثر او ظاهر نماند بعد از ان بر
روی سفال پاره که از دیگ نو شکسته باشد ریز و بر سر
آتشی که مثل آتش گلخن باشد بنه و چون خشک شود
و آغاز دود کند از آتش بردار و در آثال رنگ
داده که در تک وی نمک بریان فرش کرده باشی
ان روح را بر روی فرش بنه و سر او را بموم ابیض
حکما محکم کن و خشک ساز و چنانکه رسم است تصعید کن
با آتش نرم بمدت چهار ساعت یا هفت ساعت اما باید
نیکو احتیاط کنی تا زبانه آتش و تیش او بگردن

آثال

آثال و مکبه نرسد که روح مصعد بسوزد بلکه چنان باید
که آثال از آتش برداشته بود و آتش در گردان میگردد
در اندرون آتشدان و تا نیمه آثال پیش آتش نرسد
چون هفت ساعت تمام شد آتش را از دیگدان
بیرون کن و یکروز بگذار چون سرد شود بگشای
روح مصعد شده باشد و جمع شده در قبه آثال و در
دیوارهای او چون آردی که در وی زردی زر باشد
و چون زر انرا لمعان باشد همه را بنرمی جمع کن و ثقل
او را بیرون انداز که دیگر او بکار نمی آید و عمل روح
در تصعید تمام شد و غیر از تحمیر او را هیچ باقی نمانده
اکنون وجه تحمیر روح آنست که نخست نیمن آهک
نو آب نارسیده نیکو در دو من و نیم آب صافی آغشته
کن و در آفتاب بنه یکروز یا دو روز تا قوت آهک
در آب بیرون آید بعد از ان آن آب را بغایت صاف
کن چنانکه هیچ از جرم آهک در وی نباشد و او را
در آبگینه کن و انگاه دار و دیگر همچنین اشخار سفید
نیکو نیمن نرم بسای و در دو من آب آغشته کن

یکروز در آفتاب بنه تا آب قوت اشخار را بگیرد بعد از
آن این آب را نیز صاف ساز در غایت صفا چنانچه هیچ
جرم اشخار در آب نماند و در آبگینه کن و نگاه دار و بعد از
آن آب آهک سی استیر و از آب اشخار یکمن و ده سیر چنانکه
این مجموع دو من باشد بوزن چهارصد درم و زاک زرد
یا زاک کرمانی پنجاه درم و نوشادر ده درم و شب یمانی
دو درم و زعفران آهن سی درم و شنگرف رومی نیکو
بیست درم و روسخت چهل درم و نطرون ده درم هر یک
جدا جدا بسای و به بیز و آنگاه بستان دیگ سنگین نو
و نخست آن آب آهک و آب اشخار با هم آمیخته در وی
افکن بتمام مگر زاک را که قدری موقوف داری تا آخر
و بچوب بزن تا آمیخته شود نیک و در زیر دیگ آتش
نرم نرم میکن و سر دیگ گشاده بگذار و هر زمانی میجنبان
و هر ساعت کاسه بر سر دیگ می پوش تا گردی و غباری
در وی نیفتد تا نزدیک نیمه آب کم شود آنگاه دیگر
از سر آتش بردار تا سرد شود و ادویه در زیر دیگ رسوب
کند و بنشیند پس بنرمی آب صاف از وی جدا کن

ونگاه

ونگاه دار تا هیچ تیرگی در وی آمیخته نشود و آن
آب سرخ سبز رنگ را بگیر و آن قدر زاک سوده
که موقوف داشته بودی در وی ریز و بچوبی بزن
که آن آب را سبزی برود و تمام سرخ رنگ شود و
در آبگینه تا صافی شود و هر چند مبالغه نمایی در صافی
کردن بتقطیر آب بهتر بود **تحمیر روح** پس چون خواهی
که روح مصعد را تحمیر کنی از این آب آخر صافی
پنج وزن روح مصعد برکش و نهایت آن تا هفت
وزن روح است و در ظرفی جدا در پیش خود بنه پس
روح را در قدح آبگینه یا چینی یا هاون آبگینه
چینی مطین کن و از این آب که نزد خود نهاده
آنمقدار بر او ریز که چون حسوی شود و آن ظرف
بر سر آتش بغایت نرم بنه که زیادت از حرارت
آفتاب تابستان نبود و بعمود سر پهن آبگینه
یا نقره سحق میکن دایما و میجنبان تا آتش زیر
او را نسوزاند و آب بهمه اجزای او برابر برسد و
چون خشک خواهد شد دیگر از آن آب بر وی میریز

چینی

اندک اندک و پیوسته سحق میکن نرم نرم و مگذار که
حرارت بکلی از او جدا شود یا آتش تیز گردد تا آن
روح از این آب پنج وزن خود یا هفت وزن تمام
بخورد که بنهایت رسد در تحمیر اینست صفت تحمیر روح
پس او را نیکو بسا و بششم و هشتم نوبت یکشربت
آب دیگر از آن آب بروی ریز و نیکو بسای تا
قوام او چون عسل شود در سطبری بعد از آن
در قاروره مطین کن و سر او بغایت محکم کن و بگذار
تا خشک شود پس شیشه در میان آتش سرگین نه
که حرارت او مثل حرارت آفتاب تابستانی باشد
در بعضی مواضع که از و گرمتر باشد چنانکه تمام قاروره
در شیب آتش سرگین اسب باشد و پیوسته سرگین زیاده
میکن تا آتش نمیرد و هموار برود و همیشه قدح
در زیر سرگین اسب باشد یکشبانه روز این قدح در
آتش سرگین بدین صنعت و ترتیب بگذار
و اگر وقتی چیزی از قاروره ظاهر شود بدان
آتش بپوشان تا نزدیک دوازده ساعت پس بگذار

تا

تا سرد شود و بیرون آر که گلرنگ شده باشد **و اگر خواهی**
که این روح را نیکوتر تحمیر کنی چنانکه شایسته
باب اکبر نیز باشد بگیر قدح سفالین رنگ کرده
و در درون او نیمن کوکرد ریز سوده و نیکو پهن
کن و ظرفی از آبگینه بستان مثل قمعی یا قرابه که
بن نداشته باشد و آن روح را کر سرخ کرده در خرقه
کتان کن که بنمک آب شسته باشی و خشک کرده باشی
تا بزودی نسوزد در صره سست ببند چنانکه صره
حرکت تواند کرد و آنکه مس را بکش چنانکه قدیلها را
بدان می آویزند و شاخی از آن مس کشیده بگیر و این
صره را بروی بند و از سر آن ظرف آبگینه که ساخته
بیاویز چنانکه از صره با کوکرد سه یا چهار انگشت
ملتصق باشد پس آن آبگینه را بر غضاره نیکو ترکیب
کن چنانکه راست بروی نشیند و وصل او را
محکم بگیر و بر سر آتش نرم بنه تا کوکرد بخار میکند
و باهستگی در روح عمل و خاصیت خود ظاهر میکند
و احتیاط میکن که آتش زیادت نباشد که روح را

صره

دروی

بسوزانند تا تلف شود و هرگاه که آتش زیادت شود بردارد
باز مینه تا مدة دوازده ساعت بگذرد بگذارد تا سرد شود
پس وصل را بگشای نیکو سرشته شده باشد باضعاف انچه
بود انگاه در ظرف ابگینه نگهدار و بدانکه تجمیر دوم
باب اکبر است تجمیر اول در باب اصغر کافی است اعاده بسیار
زنهار که از حد در نگذری و عمل بدین وجه کنی که بیان
کرده شد وصفت کرده آمد حکایت روزی از این عمل
فروغ کرد بدین عمل باز پسین سرشته بود مقدار
یکجو بر صفحه نقره نهادم چون تمام گرم شد همچون
موم بگداخت و بر روی صفحه بدوید و دود نکرد
و صفحه گرم را در اب سرد زدم موضع رویه چون
زر گشته سرخ باز دیگر صفحه را گرم کردم صفحه چون اتش
گشت و در اب سرد انداختم ان لون از وی گم شده
مگر اثری که از وی باقی مانده اکنون شروع کنم در
تدبیر نفس صفت تدبیر نفس کهربا کن سیماب
از ارکان این عمل بگیر کو کرده چند نگ خواهی
و مثل وزن او نمک بریان کرده و بجنبان روی سوخته

و مثل ان خشت پخته بفنید آب نارسیده بهر یک جدا جدا
و با هم بیامیز و سه روز بحوطه باز کهنه نیز بسای
و اندک اندک بر بروی میز و میسای انگاه
بگذار تا خشک شود پس نیکو بکن و در کوزه مطین
کن و سر کوزه نیک محکم کن یکشب و در شب دیگر آبانش
نرم نیک نرم تشویر کن در زمان در از انگاه از تشو
بیرون اور و نیکو بسای و بطریق معلوم تصعید
کن تا سه نوبت و هر نوبت انچه بر میکند باز با انچه
در بن دیگ از ان مانده باشد باز کن کرده
و خشک کرده مصعد کن که نوبت سیم پاک و سفید
و شفاف مصعد شود پس سوزش قلعی بوزن نصف
وی بمیاه مقرره میان قوم تسقیه و تشویر میکن
تا بر روی صفحه نقره نهی جاری و مشمع گردد و
موضع خود را سیاه نکند و اتمام ان باب ماست
مقطع باشد و بمکن که بصد و بیست شربت بدین مرتبه
کرد قطعه صفحه نقره زردی بر باشد و در دوسه بار اثر
ان ظاهر شود یعنی اثر زردی مانند طلا بر صفحه ظاهر شود

تحصیص در میان آتش هر گاه این علامت درست
آمد تدبیر نفس تمام گشت و اگر این نشان درست
نیاید آب حمام باید داد تا این نشان درست
آید و تا وقتی که بر روی صفحه قمر نگذارد هیچون مواد
زیاده و دکند و با موضع خود نشیند و اندیشه کند و با سو
قبل او تمام نیست ای پسر بدانکه بسیار کس را در
تطهیر نفس نفس برآمده و عمرها با آخر رسیده و
نتوانستند که او را سفید کنند چنانچه در آتش قایم
شود و در وی عیب نماند و بسیار کس سفید کردند
بمنزلت کج و باطل کردند زیرا که دهنیت او بکلی
بر ده بود و بحقیقت دهنیت سبب گداختن
و تشیع اوست و چون دهنیت بکلی از وی بیرون
رود و خشک کرده و مرده شود و نگذارد که بر روی
صفحه نزده و باطل شود و بسیار نفسها در ادوار
ان تلف شدند و بغایت مقصود خود نرسیدند
حکایت نقل است که پیر هرمس الهرامسه سالها
دراز در پیش پدر تضرع میکرد تا او را بر تدبیر

نفس واقف گرداند بهیچ گونه او را تعلیم نداد و گفت
تو ضعیف و از قوت آن نباشی چون گردد را تدبیر کنی
تا آن دم که وفات او نزدیک رسید و بر بستر مرگ
تکیه کرد او را طلب کرد و از وی عهد و سوگند ستد
انکه او را این تدبیر تعلیم کرد و طریق تدبیر همین
آنست که با تو گفتیم و در وی هیچ زیادت و نقصان
نیست بشناس قدر این عطیه که دادم از حکمت
گنجی که هرگز فانی نگردد اکنون تراسه رکن پاک امیزنده
قایم مشمع کدار زنده حاصل شی و ان روح مجرد و نفس
مطهر و جسد مکلس پاک امیزنده قایم. بر انش ا
و بعد از این ترا باقی نماند از عمل حکمت الا میزاج
دادن ایشان با یکدیگر و ترکیب ایشان بوزن حق
صفت امیزانش روح و نفس و جسد بوزن حق
و طریق امتزاج اصلی ایشان بگیر از جسد پاک
عذاب کرده یکجزو و از نفس مطهر سه جزو و از روح
مصعد مجرد هفت جزو و این مجموع پانزده جزو و باش
و این هر سه را در ماون آبگینه مطین کن و بقطر آبگینه

نیم ساعت بسای و انکه از ماء الاحمری که صفت او بعد
از این خواهم گفت نه از ان ماء احمر که یاد کرده ام
در وی ریز چندانکه قوام ان چون قوام انگبین
شود و بعد از ان با وی بسای عظیم یا رفق بر سر
آتش بغایت نرم که مثل حضانة الطیر باشد و سحق
کن بر دوام آهسته و هرگاه که آتش بمیرد دیگر آتش
نرم مثل آتش گلخن و یا آتش سرگین اسب بجای
می آر و مطلقا و اصلا مگذار که در وی هیچ رطوبت
بماند زنهار که از سودن غیبتی نباشد و هیچ فتور با وی
راه نیابد و دو روز و دو شب بکفچه از نقره خالص ادویه
را جمع میکن و بعمود آبگینه علی الدوام بر سر آتش بسای
عظیم برفق و هرگاه که آب را در خورد و نزدیک شود
بخشک شدن قدری از آب احمر در وی ریز و بعد از
ان دو شبانه روز اندکی تری در وی باشد یکساعت
دیگر نیک بسای و چهار یک وزن او آب احمر مذکور
بر وی ریز و در شیشه حل کن و سر او محکم کن چنانکه
در چاه زبل دفن کن مدت چهل روز تا حل شود یا

در دیگ

در دیگ مرجل با آتش بر وجهی که معلوم و مقرر است شش روز
تا غایت هژده روز تمام حل شده باشد انگاه بیرون آر که جمله
در غایت صفا حل شده باشد مانند آب سرخ بمثال خون
کبک در غایت صفا که در وی هیچ ثقلی غلیظ و تیرگی
نباشد و همه ارکان حل شده و مزاج کامل یافته زیر و بالای
شیشه یکرنگ نماید چنانکه هیچ وجه از همدیگر جدا نشود
و جمله یکچیز باشد این است علامت حل وافی بی رسوب
در غایت کمال و اگر بعضی از وی حل شود و بعضی از
وی غلیظ نماید و در زیر شیشه بماند از فسادی خالی
نیست یا انکه خاکی و گردی بسیار بوی آمیخته است
یا خود در رکنی از ارکان غلظتی واقع شده باشد و یا در
در جدا کردن میان روح و جسد تقصیری واقع شده
یا در تسقیه و تشویه بماء الاحمر کبیر سحق تمام نیافته یا آتش
ان ناهموار بوده است فی الجمله هرگاه که در تدبیر مفردات
تا ترکیبات غلظتی یا اهمالی واقع شده باشد بدین
صفت حل تمام نشود زیرا که روح و نفس و انچه لطیف
باشد زود حل گردد و جسد و اجزای کثیف در بن شیشه

رسوب کند و غلیظ بماند و اگر این صورت بواسطه نقصان
مفردات باشد بهیچ وجه تدبیر نتوان کردن و آن عقد
باطل باشد و اگر بسبب اهمال زمان باشد ترکیب همین محلول
بطریق تنقیه و تشویه بدانچه در بن شیشه رسوب
کرده باشد باید داد چنانچه ماء الاحمر کبیر دادن و نیکو
برفق تانیس کردن و باز بحل بردن تمام شود و مراد
حاصل گردد زینهار زینهار ای پسر ازین معنی احتراز
واجب شمری تا درین غلطها نیفتی یقین یعنی اگر
چنانچه تعلیم تو کردم عمل کنی و از آن در نگذری
هرگز ترا غلط نیفتد هرچند خواهر بعد اغلط کنی قول
مرا استوار دار و توکل بر خدای کن تا این ارکان در
امتزاج نیکو آیند و بواسطه سودن برفق و گرمی
اندک بوی رسانیدن مثال حضانة الطیر این عمل تمام
شود و جمله حل گردد همچون یک آب که در وی هیچ تفاوتی
در اجزا نباشد عظیم صافی و سرخ چون یاقوت احمر رمانی
و اگر این شیشه را که این آب در وی باشد پیش شعاع
آفتاب بداری اشعه صفای او نو چشم را خیره گرداند

وزیر و بالا و جوانب شیشه یکی باشد مانند آب چشم اکنون
این اکسیر تمام شد و بجز عقد و طرح هیچ عمل باقی نماند
اگر صفحه نقره را گرم کنند و در این آب احمر صافی
زنند صبغ در اندرون او رود و ظاهر و باطن او بدان
مقدار که از صفحه برین آب رسد شمس گردد و در وی
علت و غش نبود بی آنکه نقره را بگدازند و این
نشان قوة اکسیر و نفوذ و ثبات اوست که چون
زهر هلاهل در تن حیوان اثر کند بواسطه بویی که
بوی رسد بی آنکه او را بخورد پس بر این جمله عقد
باید کرد صفت عقد گردانیدن اکسیر محلول بیار قرع از
آبگینه دراز و باریک قریب نیم گز تا دو سه انگشت
ملتصق در وی رود و این اکسیر محلول را در وی
ریز و سر آبگینه مثل دبوسی باشد بزرگ بر سر قرع
منهدم بنشیند بر وی ترکیب کرده وصل او را
بعجین خون گوسفند و ریم آهن نرم کوفته و بیخته محکم
بگیر و خشک کن که این وصل هرگز جدا نشود تا آنچه
نشکند آنگاه در دیگ سنگین یا سفالین که بدرازی

قرع باشد بچهار انگشت ملتصق خاکستر بیخته بریز و این
قرع را که اکسیر محلول در وی است در میان دیگ نه و گرد
گرد قرع را بخاکستر بیخته نرم نیکو پر کن سخت تا
قرع در خاکستر مدفون باشد و بر دیگدان نه و آتشی عظیم
نرم بر مثل چراغ افروخته بعد از یک روز بنیاد
عرق کند و از وی حل مصاعد شود و باز از سر قرع
فرود آید و بتدریج و آهستگی آتش میکن و قطعا
باید که هیچ فتور بآتش راه نیابد یعنی آتش دایم
بر یک قرار باید کرد تا آنگاه که عرق منقطع شود
و چون عرق بکلی در وی نماند بدانکه هیچ از
رطوبت عرضیه غریبه در وی نماند و بنیاد عقد
بگذار که سرد شود قرع را بردار و اکسیر از قرع بیرون
کن که مثل رُبی به گشته باشد چون عسل بدست بچسبد
و باز آنرا در صلایه یا در ظرف آبگینه که فراخ باشد
بگستران و در حوالی آفتاب بنه چنانکه آفتاب بدان
مقدار رسد که گرمی هوا باشد تا وقتی که تمام خشک
شود چنانکه بتوان سودن پس بباید سودن و

چنانچه

در

در ظرفی زرین یا بلورین یا آبگینه یا حقه اسرب نگاه
باید داشت تا وقت حاجت بکار آید و حکیم مرا کسی مغربی
میفرماید که حقه اسرب بهتر از همه ظرفهاست از برای
حفظ اکسیر زیرا که در وزن اکسیر میفزاید **وصیت**
ای پسر شرح کردم عمل اکسیری که هر چند بنام اصغر بود
در اصل مخبر بزرگ باشد زیرا که اصل همه اکسیرها اوست
و حکما ترکیب دیگر اکسیرها و اصل آن و تدابیر ارکان
و وزنهای حق که در وی هیچ خلاف نیست و در
طلب او بسیار خلق هلاک شده و خون ناحق
ریخته شده و هیچکس بوی نرسیده مگر آنکس که او را
حق تعالی راه نموده امید میدارم که تو از جمله
آنکسان باشی که خدای تعالی برگزیده است و
هدایت کرده پس اگر عمل بران وجه کردی و بر دست
تو تمام شد خدایرا حمد و ثنا گوی که ترا بدین مرتبه
رسانید که بالاتر از این منزلت نیست و البته
باید که در همه اکسیرها خواه از باب خرد و خواه از
باب بزرگ همین ارکان بود و تدبیر کرده بدین

وجه در آید و هرگاه که ارکان را غیر ازین تدبیر کند و وزن
ادویه و طریق تدبیر او بدین وجه بکار ندارد رنج او ضایع
شود و ترکیب عمل او باطل گردد و عمر او درین معنی بزیان آید
و نفقات او بی فائده خرج شود و بی بهره ماند و من معذور
باشم ای پسر بدانکه این معانی که درین فصل یاد خواهم کرد
نیکو واقف گردی و در دل خود صورت کنی و پیش چشم خود
داری و این معنی را بدانکه حکما در تدبیر ارکان جمله اتفاق
کرده اند و در وزن ایشان در وقت آمیختن با یکدیگر
اتفاق کرده اند و بعد از آن خلاف کرده اند در آنها که
در ایشان در می آورند و در تشویه و سحق در تکرار و
حل و عقد و در بسیاری زمان و اندکی آن و در آتش که
بوی طرح کنند و در کیفیت هر کس باندازه عقل و دانش خویش
عمل کرده اند و در آن باب سخن گفته اند اکسیر بعضی ناقص
صبغند و فرود آن اکسیر بود که یاد کردم و آن از تدبیرهای
ایشان بود اما جمله را طریق صواب بود زیرا که در
تدبیر ارکان اوزان جمله عمل کردند که یاد کردم و هر که
از این طریق بگذشت هیچ در دست نداشت و هر که در

تدبیر

تدبیر معدنیات طریق دیگر سپرد جز ازین طریق
که ذکر کردم بر هیچ بود اگرچه جمله خزاین روی زمین
درین باب صرف کند اما درین وزن که گفتیم
ارسطاطالیس رومی و شاگرد او دیمقراط خلاف
کرده اند و این وزن متفق علیه را که میان حکمای
پیش مقرر بود بگردانیدند و از روح نه جزو و از
نفس پنج جزو و از جسد یک جزو کردند و بسبب
زیادتی روح و نفس بر جسد اکسیر ایشان در غایت
خفت و لطافت آمد و صبغ او نیک تمام و نفوذ
او در غایت کمال بود که زود در چیزی که می
افکندند پراکنده میگشت و در بسیاری جسد
نفوذ میکرد و صبغ او بدان درجه بود که یک مثقال
او دو هزار مثقال را از جسد صبغ میداد و
لیکن آفتها زود بوی راه می یافت و بیکبار
و دو بار عمل تمام نمیشد و بسبب اندک تقصیر
عمل او فاسد و تباه میشد خاصه در حال امتزاج
ارکان و تشویه و حل و عقد کردن اما این طریق

امتزاج

که من یاد کردم سالمتر است و خطا در وی کمتر و فساد
دیرتر بوی راه یابد مگر نیت تو فاسد باشد و سر تو
صافی نباشد که عمل تو بدان طریق تمام نشود پس بر
تو واجب باشد که نیت نیک و اخلاص تمام و عزیمت
خویش بر کار نیکو درست کنی و بتضرع از خدای
تعالی درخواهی و چنانکه خدای تعالی بر تو نیکویی کرده است
تو نیز در حق دیگران نیکویی کن تا کارهای تو تمام
شود و کسی که درین کار شروع میکند ازین عمل باب
صغیر آغاز باید کرد که از آنجا بابهای بزرگ اکسیر
انتقال تواند کرد و از این اکسیر جمله بابهای خرد و بزرگ
منشعب شده اند و جمله حکما اصول بابهای اکسیر
خویش را از وی گرفته اند ای پسر ترا اگر نفس
حکیم باشد هر آینه حکمتهای بزرگ دریابی و ممکن
است که تو نیز ازین اصل بابهای خرد و بزرگ
ترکیب کنی اما باید که آن سه رکن از تدبیرهای
ایشان نگردانی چنانکه یاد کرده ام بمیزان حق عمل
کنی و کارها بجای خویش کنی که چون این اصل را

که مدار جمله صناعات بر وی است محافظت کنی هرگز بی
نصیب نمانی و بمقصود رسی بسیار ازین سخنان را
مکرر کردم تا تو بدانی که من از این چه خواسته ام و ترا
من حکمت الهی عطیه داده ام اصل و فرع آسان
کردم بستگیهای او را بگشادم بی آنکه ترا رنجی و مشقتی
تحمل بایست کرد پس اگر همت تو قاصر باشد و قوت
ضعیف و فهم تو نتواند آنرا ادراک کرد بابهای
دیگر ازین اصول استخراج کند و تدبیرهای دیگر
ترکیب کند و ترا رغبت نیفتد بعمل این باب مداومت
و اعتماد کن که این باب مشروح است و در وی هیچ
چیز در نمی باید و ازین زیاده و کم مکن و بدان ای
پسر که در ابتدای کار خویش این بارها کردم و آنچه
یافتم از پادشاهی مصر و اعمال آن جمله بواسطه این
عمل بود و بعد از آن دل من گشاده شد و دلیر گشتم
و ببابهای دیگر از وی کاملتر و صابغتر بسیار عمل
کردم و صابغتر بعد ازین ترا بابی از بابهای بزرگ
تعلیم خواهم کرد که ترا و فرزندان ترا ذخیره باشد و تعلیم

وعمل مهتر روزگار خویش کردی و زار سر کرد بر حکمای همه
روم و فراس افتخار کنی و تا چند بار باب اصغر
عمل نکنی و بران جمله کرترا صفت کردم نیکو معلوم
نکنی نتوانی کرباب اکبر عمل کنی می باید کرباب
اصغر را محافظت کنی کر کلید این صنعت اوست
و بوی قفل همه ابواب کشاده شود و او مانند
فاتحه باید است در نماز دل قوی دار کر من این
باب اصغر را چنان شرح کرده ام باستقصای
کر تو محتاج هیچ نشوی و بفکر و تجربه استخراج نکنی
کر من جمله مهمات ترا بدین پسندیده کرده ام
کر هرگز در دستی نکردی و از باری تعب یاری
خواه و بردی توکل کن تا ترا توفیق رفیق کرداند
همه و کرمه وجوده **صفت طبخ کردن اکسیر باب**
اصغر و اسرار ان اول صد مثقال مس سرخ پاکیزه
بگداز و چهار صد مثقال نقره خالص ربا سی
یا نقره کر از زر جدا کرده باشند بر انداز و جدا
بگداز در بوته کر بر آتش صبر کند و نشکند و یکمثقال

بوره زر کران بروی افکن تا جمله بواسطه آن زود گداخته
شود در لاطه ریز تا مایع شود آنگه ترا صفحه تنک کن
و بعد ازان ترا بهره در بوته نو کن بار دیگر آتش
سخت سخت کن تا نیک بگداز دو بگرد بعد ازان
یکمثقال اکسیر سوده در میان ورق زر پیچ تا اکسیر
اندرون او جمع شود هانند فندق بران جمله کرفته
افکن و سر بر بوته نه و اکر وصل ترا سخت بتوانی
کرد بهتر باشد و اکر نه سر بوته را با نکشت بپوشش
نیک ببند تا بیت و پنج دمیدن دراز بزرکی در دهن
نرم بعد ازان در ریزه ریز و قدری بپوشش با آب
نمک تر کرده بر سران بپوشش تا سرد شود بعد ازان
در آب سرد انداز کر بیرون آید باره نیک سرخ رنک
بیرون از صد سرخی زر خالص و باره دیکر او نیک بگداز
در بوته نو و صد مثقال نقره خالص دیکر با وی
بیامیز کر در و هیچ مس یا رنکارنک باقی نبوده تا
جمله نیک بگداز آنکه بر بوته ریز نیک شده باشد و اکر
رنک سرخی بنمود زیادت از مقدار سرخی زر خالص

و تیرگی باقی مانده بار سیم بگدازد و پنجاه مثقال دیگر نقره
خالص در وی اندازد و مجموع را در بوته نو نیک یا بوته
بگدازد و در ریزه پاک ریز که این بار بتوفیق الله تعالی در
غایت صفا و خوبی بیرون آید و در وی روشنائی بود
در غایت که بهتر از زندگانی باشد و اگر مخلص کنی رنگ
او باقی ماند بعد از تخلیص و هیچ نقصان نکند مادامی
که عالم باقی باشد و اگر در خاک دفن کنی تباه نشود
و آتش او را نسوزد و کبریت جمله جسدها را بسوزاند
برین ضرر نتواند رسانید بلکه خود تباه شود و
او را جلی باشد ای پسر بدانکه این زر مبارک که در زرهاء
کم عیار در آمیزی بصلاح آرد و برنگ و محک خویش
آورد و بجوهر خویش متحد گرداند و چون بوی این
اکسیر بدان زرها رسد همه یکچیز شوند و اگر بدین
ششصد و پنجاه مثقال تا هفتاد مثقال دیگر نقره
خالص افکنی و مجموع نیک بگدازی و در ریزه ریزی
همان محک اول او را باقی باشد و هیچ رنگ او ناقص
نگردد بلکه صفای او زیادت گردد و نرمتر شود و این

زر که

زر که حاصل آید از همه زرهای معدنی بهتر باشد و اگر زری
غلیه کم عیار باشد در وی آمیخته گردانند آن زر را رنگ دهد
و محک او را همچون زر خالص گرداند چون این حال مشاهده
کنند زر ترا تعظیم کنند و طالب گردند نصیحت و چون
ترا این کار بزرگ راست آید بر اهل بیت خویش و در
حق اتباع و دوستان و اهل مملکت خویش انعام بیش
گیر و شهرهای مؤمنان را عمارت و جهاد کن در رای خدای
تعالی چنانکه حق آن باشد فی الجمله باید که از تو همه خیرات و
مبرات صادر شود نه فسق و معاصی که سبب گرفتاری
آخرت تو شود نعوذ بالله ای پسر ترا باب بزرگ تعلیم دهم
که از این نیکوتر و بلندتر باشد و اضعاف آن صبغ دهد
و بیش تر ترا وعده کرده بودم و مشتق است از باب اصغر
که اصل جمله بابهاست زیرا که تدبیر ارکان صنعت و
اوزان حق او را در باب اصغر پیدا کرده شد و در وی
لفظ مرموز و مستور استعمال نکرده ام که طریق انبیاء
مقدم و اولیا و حکما و گزیدگان محقق بوده است و
هر که بدان طریق که تعلیم کردم عمل نکند ممکن نباشد

که بهیچ وجه از بن فلز سر و او را منفعت حاصل آید
مگر کسهای نامیانه و جاهلانه کند و عمل ناقص
مثل انکه در زر و نقره چیزی افزاید و ترکیبهای جدا نا
کند یا چیز بیرنگ را رنگ کند و مانند این عمل کرخدای تعم بندگان
کزیده و حکما را نگاه داشته است و منزلت و منزت
ایشانرا از ان بزرگتر گردانیده کر استعمال امثال این
اعمال کنند البته بابه کر دران کار ناقص شروع بکنند کر
زیان جان و نقصان مال است اکنون ای پسر برین
اصول و صول واقف شود و این وصیتها کر کردم نیکو
نگاه دار و باز دوی نظر کن و بوی عمل کن و از ین
در مگذر و بقول کسان عمل مکن و بر انچه تر افزودم
هیچ زیادت و نقصان مکن و دران و صیتها کر
کردم و اصول کر ترا نشان دادم اندیشه کن نیکو تا
خطایی باز نخورد خدای تعم ترا حافظ و ناصر و معین
باد بمنه وجوده آمین یا رب العالمین یا خیر الناصرین
صفت آب اجر کبیر کر سرکن را جمع کند و مزاج
و تسویه و لزوم ارکان و بقای ایشان هم بوسیت

وحل ارکان بواسطه اوست و این آبیست کر شرح
ان ترا وعده کرده بودم بکیر از سرکه مقطر تیز دو من
ورا کهٔ سبز یازده سنگ و نیمن و زنجار پاکهٔ ۲ درم
زعفران انحدیده ۲ درم و نوشادر ۱ درم و شب یمانی
۲ درم و زرنیخ سرخ پاره ۱ درم سوده در وزنا و اول
ان سرکه مقطر را در دیگ سنگین نوکر و غن نخورده ها
بیفکن پس این ادویه کوفته و بیخته را در سرکه انداز و
بجوبی نرم نرم چنان بزن کر ادویه تمام حل شود در
سرکه انکاه با تش نرم نیز بقدر دو ساعت بجوشان و
سر دیگ را کشاده دار و همیشه او را بچنان نرم نرم تا
بخار ربعی از سرکه کم شود انکاه دیگ را از سر آتش فرو کیر
و بکذار تا ادویه در ته دیگ بنشیند پس صاف او را
بمثال آب چشم با صفا بشوراند کی خصوصیت حمرت آمیخته
و اندکی خفرة هم داشته باشد بکیر ان آب صافی را و در
کن و در شیشه سر تنک کن و در هر صد درم ازین آب
پنجاه درم دهنه فرنکی نکاه داشته شده و پنجاه درم
قلقند و دو درم نوشادر مصعد ارزاکهٔ کرمانی چند

نوشادر را صبح پسند یده باشد و سه درم شب یمانی و
یکمثقال شنجرف رومی و دو مثقال مس سوخته بکبریت
و یکمثقال کوکرد سرخ معدنی یا معمول هر کدام کرمزجو
باشد عمل نیکوتر و فاضلتر آید اگر کوکرد سرخ نباشد شنگرف
لاجورد سوخته بکبریت زرد بوزن ربع لاجورد سه مثقال
بغایت نرم سوده بدل آن کند و طریق سوختن او آن
است که او را نرم بسای و چهار یک وزن وی کوکرد زرد
کوفته سوده بیخته باوی بیامیز و در کوزه سفالین مطین
کن و سر او نیز مطین کن و خشک ساز و در داش آبگینه
گران یا بر سر داش خم دان نه و یکشبانروز بگذار پس از انجا
بیرون آر و بسای و سه مثقال از وی در ین اب افکن
بجای یک مثقال کوکرد سرخ در ین باب اقتدا در موضع
دیگر لاجورد سوخته بدل کوکرد سرخ نشود زنهار که
این کوکرد را در دارو ها نیک بسای و به پیز که چون
غبار کردد و پس در شیشه سرتنگ ریز که اب در انجا
است و شیشه نیک بجنبان که کفک بر سر آرد و بر روی
اب آید کفک را بگیر انگه سر او را محکم بند و شیشه را

لطافت

در کر باس چند به پیچ فلیفلا و در افتاب بکرم بنه ده
شبانروز و کاه کاه او زمیجنبان انکه اب را براه ق
بحلا فی بار تا چنانکه قطعا تیرکی در روی نماند و بحکمه
ماند اب چشم در صفا و لطافت و این اب بغایت
سرخ و بحقیقه در رخشانی باشد همچو یاقوت احمر و
زیر و بالای شیشه یکرنگ نماید و اصلا هیچ ثقل
بر ته شیشه ننشیند و زینهار حذر کن از ین که
ثقل در ین اب امیخته باشد که اندک از ین ثقل عمل
را تباه و فاسد کرداند پس او را در شیشه پاک کن و سر
او محکم ساز و بنیکوتاه دار تا وقت حاجت بکار اید
این است ماء احمر که در باب اصغر عمل باید کرد و در عمل
اکبر هم در اید از ان جهت او را چند موضع یاد کردم
تا تو بران واقف کردی حالیا این زمان او را در ین
باب استعمال کن چنانکه گفته شد و از ان در مگذر و
بدانکه عامه حکما و خواص ایشان در ین سه رکن هیچ
خلاف نکرده اند و اصلا در میان ایشان در مزاج
دادن و لازم گردانیدن و تشویه و تسقیه و حل و عقد

کردن وتثبیت وطرح ودرازی وکوتاهی زمان تدبیر
چنانکه از پیش یاد کردیم خلاف نیست واین فصل را
چند بار مکرر کردم تا تو اهمال نکنی واز خواب غفلت
بیدار کردی وتحقیق بدانی که بنیاد صنعت برین
معانی است وباید که او را پیوسته پیش چشم داری
ودر دل مقرر ومصور کنی وبدانکه این ماء احمر که
من تقریر کردم از استخراج جدم امام جعفر صادق
ع است ودر استخراج عمل این کسی با او شریک
نیست وباوجود انکه انرا بباب اصغر خاص کردانیدم
درباب اکبر نیز در اید که هیچ اکسیری از این آب خالی
نیست واین ماء احمر نیک شریف است تمت الرسالة
الرسالة النفیسة بل الجوهر العزیزة فی عصر یوم الاحد
الحادی والعشرین من شهر ربیع الاول المنتظم فی
سلک شهور سنه مائتان بعد الف من الهجرة المبارکة
المقدسة المصطفویة صلی الله علیه وآله علی ید العبد
الضعیف النحیف المحتاج الی رحمة العزیز اللطیف
مهدی بن السید السند والفاضل المستند افضل الاماثل

مجلس شورای ملی
کتابخانه
تاسیس ۱۳۰۲

وامثل الافاضل ملاذ ارباب الفضائل وحید الدهر
والزمان سمی اول سیدی شباب اهل الجنان ادام الله تعالی ظله
العالی بمحمد واله المتعالی
کتاب مستطاب لو یقاسوا
بکنز الصبر ما صح القیاسوا

مجلس شورای ملی
کتابخانه
تاسیس ۱۳۰۲